

آزادخان افغان

شهریار ایران و فرمانروای آذربایجان
۱۷۵۰-۱۷۸۱ م



تالیف: پوهیالی مهندس نجم آزادزوی

آزادخان افغان

شهریار ایران و فرمانروای آذربایجان

۱۷۵۰-۱۷۸۱ م

تالیف: پوهیالی مهندس نجیم آزادزوی

تحقیق، پژوهش، و گردهمآوری: غلام حیدر مصباح

تحت نظر محترم پوهاند عبدالباقی حصاری آمر شعبه تاریخ عمومی

پوهنځی علوم اجتماعی پوهنتون کابل

وپوهیالی مهندس نجیم آزادزوی

ماه ثور ۱۳۹۰ ه ش مطابق ماه می ۲۰۱۱ م

راجع به این کتاب

نام کتاب: آزادخان افغان

مولف: پوهیالی مهندس نجیم آزادزوی

تحقیق و پژوهش: غلام حیدر مصباح

طبع اول

تاریخ طبع: ماه ثور ۱۳۹۰، ماه می ۲۰۱۱

تیراژ: ۱۰۰۰

دیزاین: مهندس نجیم آزادزوی

قدردانی

به نام خداوند توانا :

دعا و دُرود می فرستم به روح شاد پدرم، میرزا محمد نسیم خان آزادزوی، که بار ها می گفت که اگر سراغ کتاب های تاریخ گیتی گُشا، گُشن مراد، مجمع التواریخ، و مجمل التواریخ را بکنید در آن تاریخ و سرگذشت آزاد خان را خواهی یافت. دران زمان، یعنی سالهای ۱۳۵۰ ه که محصل پوهنتون کابل بودم بار باری به کتابخانه ای عامه کابل مراجعه کردم و سراغ این کتاب ها را نمودم. گفتند که این کتاب ها محفوظ است و بکسی داده نمی شود. سالها گذشت و ما هم فرار وطن و مهاجر شدیم. روزی به کتابخانه ای وایدنر در یونیورسیتی هارورد رفتم. در بخش کتاب های شرق میانه سراغ این کتاب ها را کردم. کتابدار این بخش که یک مرد انگلیس بود و به زبان فارسی لهجه ایرانی روان صحبت می کرد همه این کتاب ها را برایم آورد. در ضمن صحبت متوجه شدم که این مرد انگلیس بسیار زیاد راجع به آزاد خان و تاریخ آندوره معلومات دارد. این کتابدار کتابی را که به لسان انگلیسی نوشته شده بود و جدیداً به چاپ رسیده بود برایم آورد و خواست تا آنرا مطالعه کنم. این همان کتاب

قدردانی

پروفیسور جان ر. پری است بنام "کریم خان زند"، تاریخ ایران ۱۷۴۷-۱۷۷۹، چاپ یونیورسیتی شیکاگو، سال چاپ ۱۹۷۹. درین کتاب از آغاز تا انجام از آزاد خان افغان ذکر به عمل آمده و حصه ای سوم بخش اول این کتاب در حدود ۱۴ صفحه به تشریح مفصل آزاد خان افغان تخصیص داده شده است. من این کتاب را چندین بار مطالعه کردم و از زحمات پروفیسور پیری قدردانی می‌کنم.

در زمستان سال ۲۰۱۰م که غرض کار های مسلکی ام به کابل آمده بودم و مدت شش ماه در این شهر بودوباش داشتم روزی سری زدم به کتابخانه عامه کابل که در پارک زرنگار موقت دارد. من سراغ آمر کتابخانه را کردم و دیدم که محترم عبدالرحمان خان خود را بمن معرفی کرد که او آمر تالار کتابخانه می‌باشد. سپس او مرا با محترم حاجی صاحب محمد شفیع خان معرفی کرد که ایشان مدیر کتلاک های کتابخانه میباشد. من لیستی از کتابها را که با خود داشتم که در حدود پانزده کتاب به لسان های دری و فارسی بود به ایشان دادم. آنها وعده همکاری دادند که حتمی این کتاب ها را در کتابخانه جستجو می‌کنند. بعد از دو هفته به من تلفونی زنگ زدند که با هم ملاقات کنیم. آنها از موجودیت اضافه از پانزده کتاب، که راجع به آزاد خان در آن کتابها صحبت شده است، بمن اطلاع دادند. من باز از ایشان خواستم که اگر امکان دارد همان صفحات را که در آن از آزاد خان ذکر

قدردانی

ویادآوری شده است برایم کاپی کنند که آنها با کمال خوشی این خواهش مرا قبول کردند. روزی بعد در حدود اضافه از دو صد صفحه فوتو کاپی های آن صفحات را برایم آوردند. لازم به تذکر است که هر دو تعجب کردند که ما چنین شخصیتی در تاریخ افغانستان داریم که متأسفانه تا حال کسی از او اطلاع نداشته است. من از همکاری های هر دو، یعنی محترم عبدالرحمان خان و حاجی صاحب محمد شفیع خان، اظهار تشکری و قدردانی می کنم.

سپس به اکادمی علوم افغانستان که در شهر نو موقت دارد رفتم و روی تصادف با محترم حبیب الله رفیع، نویسنده و تاریخ نویس معاصر افغانی، معرفی شدم. موضوع نوشتن یک کتاب را راجع به آزاد خان مطرح کردم. ایشان به من گفتند که راجع به این شخصیت تاریخی افغانستان خوب معلومات دارند و سالیانیست که آرزوی نوشتن یک کتاب را راجع به آزاد خان در فکر دارند. او وعده کرد که با همکاری من این آرزو را به انجام خواهد رسانید. من از صمیم قلب ازین حُسن نظر شان و دیگر همکاری های شان در ضمیمه تشکری می کنم.

بعدا سری زدم به پوهنتون کابل، پوهنخی علوم اجتماعی، و در آنجا با محترم الحاج پروفیسور دوکتور عبدالباقی حصارى معرفی شدم. پوهاند حصارى آمر شعبه ای تاریخ عمومی این پوهنخی میباشد.

قدردانی

موضوع آزاد خان را با ایشان صحبت کردم که دریافتم که جناب پوهاند حصاری نیز معلومات کافی راجع به آزاد خان و تاریخ آندوره دارد. ایشان نیز نوشتن کتابها و برگزار نمودن سیمینارها و کنفرانسها را راجع به این شخصیت تاریخی افغانستان لازمی دانست و وعده هر گونه همکاری را در زمینه اظهار نمودند. روزی دیگر همراه با پوهاند حصاری نزد رییس پوهنتون کابل رفتیم که ایشان برگزاری یک سیمینار را راجع به آزاد خان در چوکات پروگرامهای پوهنخی علوم اجتماعی قبول نمودند. من از همکاریهای پوهاند حصاری ممنون میباشم.

پوهاند حصاری جوانی را به اسم غلام حیدر مصباح برایم معرفی نمود که او تازه از شعبه تاریخ عمومی پوهنخی علوم اجتماعی پوهنتون کابل فارغ گردیده بود. غلام حیدر یکی از شاگردان ممتاز دوره ای خود در شعبه تاریخ میباشد. غلام حیدر موافقه نمود که در تألیف یک کتاب راجع به آزاد خان با من همکاری نماید. من یکی از کاپیهای اضافه از دو صد صفحه را که از کتابخانه ای عامه کابل تهیه نموده بودم به غلام حیدر دادم و برایش گفتم که اکنون از این معلوماتها استفاده نموده و به تحقیق و ریسرچ در این باره دست به کار شود. غلام حیدر هیچ معلومات قبلی راجع به آزاد خان نداشت و اما درین موضوع علاقه ای خاصی نشان داد. من زحمات، پشتکاری

قدردانی

ها، صداقت، و خلوص نیت این جوان را واقعاً تحسین می‌کنم و در حقیقت بدون همکاری غلام حیدر تکمیل این کتاب امکان پذیر نبود. نا گفته نماند که غلام حیدر مصباح از برادران اهل هزاره ما میباشد که من به وجود چنین شخص در جامعه ما افتخار می‌کنم.

رسم‌ها و سکیچ‌های که درین کتاب گنج‌انیده شده توسط فردوس صمیم محصل شعبه مهندسی پوهنخی انجنیری کابل ترسیم و تهیه کرده است. فردوس جان دو بار به قلعه آزاد خان در غزنی سفر نمود تا این قلعه را اندازه‌گیری کند. من از او قلباً تشکری می‌کنم.

در مجالس و گردهم‌آیی‌هاییکه چند بار در کابل صورت گرفت دوستان زیاد اشتراک نمودند و اظهارات در زمینه کردند که من از هر یک از ایشان قدردانی می‌نمایم. اینها عبارتند از: محترم داکتر صاحب خلیل آزادزوی، محترم محمد یونس خان آزادزوی، محترم غلام بهالدین آزادزوی، پوهاند تاج محمد زریر، دوکتور عبدالواسع نجیمی، و دوکتور عطا محمد غزنوی.

از جوانانیکه در پوهنخی‌های مختلف پوهنتون کابل درس می‌خواندند و هر کدام در زمینه‌های همکاری نموده‌اند که متأسفانه اسم‌های هر کدام بیادم نیست تشکری مینمایم؛ بالخصوص از اسرافیل آزادزوی، نثار احمد آزادزوی، شکیب آزادزوی، عبدالله آزادزوی، و جاوید احمد آزادزوی.

قدردانی

اشخاص که قبلاً درین زمینه کوشش ها نموده اند و نوشته های بچاپ رسانیده اند، هر یک قابل یادآوری و تقدیر هستند. آنها عبارتند از مرحوم محمدصادق خان آزادزوی، محترم نجیب الله خان ایمین و محترم علی احمد جلالی میباشند.

با احترام

مهندس نجیب آزادزوی-شش درک، کابل ماه ثور 1390 ه/ماه می 2011 م

فهرست

بخش اول – معرفی مختصر آزادخان افغان و مسکن اصلی او:

صفحه

۱	آزاد خان افغان
۱۴	سلسله نسب آزادخان
۱۷	آزادخان در غزنی
۲۴	درگذشت آزادخان افغان
۲۷	بازماندگان آزادخان افغان
۳۱	غزنی و غلزایی ها زادگاه و نسب آزاد خان افغان
۳۷	غلزایی ها و یا غلجایی ها
۳۸	تفصیل بیشتر در باره غلزایی ها
۴۵	خلاصه بقدرت رسیدن هوتکی های غلزایی در ایران
۵۳	شاه محمود هوتکی
۵۷	شاه اشرف هوتکی

بخش دوم – نادر افشار و آزاد خان افغان:

- ۶۷ نادر افشار و آزادخان
۶۹ نادر افشار کی بود؟
۷۴ نشستن نادر افشار پر تخت سلطنت
۸۱ پیشروی نادر در قلب افغانستان
۸۲ اما در غزنی
۸۴ اما در کابل
۹۱ آزادخان و نادر افشار
۹۵ سرانجام کار نادر افشار در خراسان
۹۸ کشته شدن نادر
۹۹ تفصیل عوامل قتل نادر

بخش سوم – آزادخان در ایران

- ۱۰۳ آزادخان افغان در آذربایجان
۱۰۴ بقدرت رسیدن آزاد خان در ایران
۱۱۳ نامه آزاد خان به رهبران کرمان
۱۱۷ تصرف گرجستان و ازدواج با خواهر ارکل (هراکلیس)
۱۲۵ احمد شاه درانی و آزادخان افغان
۱۳۲ اهداف آزاد خان افغان

بخش چهارم – آزاد خان و کریم خان زند

- ۱۳۵ زندیه در ایران و ذکری از شجاعت های آزاد خان
- ۱۳۶ تعریف مختصر از سلسله زندیه
- ۱۳۷ بقدرت رسیدن کریم خان زند
- ۱۳۸ اوضاع ایران مقارن ظهور کریم خان زند
- ۱۴۶ مبارزات آزادخان با کریم خان زند
- ۱۴۷ ابوالفتح خان
- ۱۴۸ علی مردان خان
- ۱۵۰ سرانجام ابوالفتح خان
- ۱۵۳ سقوط پری و اصفهان از کریم خان زند
- مذاکرات قاضی عمر با سرداران زندیه و حادثه منطقه زاغچ
- ۱۶۰
- ۱۷۱ تاج پوشی آزادخان در ایران
- ۱۷۵ جنگ دوآبه
- ۱۸۲ جنگ قمشه و دسیسه قتل آزاد خان
- ۱۹۳ آزادخان به فکر تسلط یافتن به قلعه کرمان شاه
- ۲۰۳ جنگ کمارج و سقوط شیراز
- ۲۱۵ چگونه اصفهان سقوط کرد

آوازه های دوستی و همکاری احمدشاه تُرانی با کریم خان زند

۲۲۳

بخش پنجم – آزادخان و محمد حسن خان قاجار

۲۲۶ نبرد های محمد حسن خان با آزادخان افغان

۲۲۶ معرفی کوتاه از محمدحسن خان قاجار

۲۳۰ اورمیه در آتش نبرد آزادخان و محمد حسن خان

۲۳۳ تصرف اصفهان توسط محمدحسن خان

۲۳۵ تصرف بار دوم اصفهان توسط آزادخان

۲۴۱ تسلط کامل آزادخان بر ایالات شمال

۲۴۴ پیروزی دوباره محمدحسن خان در اصفهان

۲۴۷ مرگ محمدحسن خان

۲۵۰ کریم خان و فرمان قتل عام افغان ها

۲۵۳ جنگ مراغه

۲۶۵ پیام کریم خان زند برای آزادخان در گُرجستان

۲۶۸ در نتیجه

مقدمه

جریانات اوایل و اواسط قرن هژدهم میلادی اهمیت خاص تاریخی برای افغانستان دارد. در اوایل قرن هژدهم افغانها، تحت قیادت میرویس خان هوتکی، تازه خود را از یوغ اسارت و اشغال دو امپراطوری بزرگ مغول ها و صفوی ها نجات داده بودند که یکبار دیگر قشون بیگانه تحت رهبری نادر افشار سرزمین افغانها را زیر اشغال خود در آوردند.

نادر افشار بعد از یک مدت کوتاهی از طرف خود ایرانی ها کشته میشود و خاک ایران مورد کشمکش های داخلی قرار می گیرد. احمد شاه بابا به قندهار آمده و تأسیس افغانستان معاصر را می گذارد و امپراطوری بزرگ درانی ها را ایجاد می نماید. اما در ایران زد و خورد های داخلی بین افشاری ها، قاجاری ها، زندی ها، گُرد ها، و قزلباش ها ادامه پیدا می کند. اما درین بین آزاد خان افغان توانست که باقی سرزمین های نادر افشار را در غرب افغانستان، آنطرف نیشاپور را تا اصفهان، شیراز، آذربایجان، گُردستان، و گُرجستان تحت اداره خود آورده و در ایران اعلان پادشاهی نماید و سکه بنام خود ضرب زند.

آنچنانکه گاه گاهی سرزمین افغانها مورد اشغال و تجاوز بیگانه ها قرار گرفته، همانچنان افغان ها نیز گاه گاهی از سرحدات خود پا بیرون آورده و خاک های کشور های همسایه را اشغال نموده اند. لودی ها و سوری ها سالها نه بلکه قرنها سرحدات کشور را تا هند و بنگال امتداد داده و حکمروایی کردند اند. غوری ها و غزنوی ها دو قرن خاکهای هند را زیر اشغال خود داشتند. و این هوتکی ها بودند که نه تنها افغانستان را آزاد ساختند بلکه ایران را نیز زیر اشغال خود آوردند. مگر این لودی ها، غوری ها، غزنوی ها، و سوری ها تمدن های تابناکی از خود در کشور های اشغال شده بجا گذاشته اند. آزاد خان افغان نیز سرزمین ایران را از تجاوز و حمله روس ها و ترک های عثمانی نجات دادند.

آزاد خان افغان یکی از برازنده ترین شخصیت های تاریخی کشور در قرن هژده بوده که متاسفانه در تاریخ های افغانستان از او کمتر یادی شده است. منظور از نوشتن این کتاب نیز آن می باشد تا این چهره ای تاریخی کشور را برای خوانندگان گرامی معرفی کنیم. نویسنده از کوتاهی ها و کمبودی هاییکه در این اثر وجود دارد از خوانندگان گرامی معذرت می خواهد. اکثراً مأخذ که در باره آزاد خان موجود

است از طرف بیگانه ها و خارجی ها، بالخصوص ایرانی ها، نوشته شده است. باوجودیکه ایرانی ها آزاد خان را به حیث یک افغان که سرزمین ایران را تا آذربایجان اشغال نموده بود معرفی می دارند، با آنها ایرانی ها آزاد خان را به احترام و نام نیک یاد می کنند.

توقع می رود که این اثر شروع تحقیقات بزرگ و وسیعی در باره این چهره تاریخی کشور، یعنی آزاد خان، باشد. آثاریکه راجع به آزاد خان وجود دارد از قهرمانی ها و فعالیت های آزاد خان در خارج افغانستان بالخصوص در ایران، آذربایجان، گرجستان، کردستان، و عراق یاد آوری نموده است. مثلاً نویسنده آمریکایی بنام جان ر. پری John R. Perry می نویسد که در آرشیف وزارت دفاع فرانسه اسناد مهم وجود دارد که حوادث و جریانات ایران و عراق را در دوران آزادخان ثبت نموده و مکاتب که در بین قونسل و وزارت خارجه فرانسه درین زمان رد و بدل شده است حفظ می باشد. همچنان نویسنده مذکور علاوه میکند که داکتر شخصی آزاد خان بنام Sieur Simon (سیور سایمون) که اصلاً یک جاسوس بود اسناد مهمی را در باره آزاد خان با خود آورده و در آرشیف ملی فرانسه قید می باشد. همچنان منابع روسی، ترکی، و گرجی ها نیز به لسانهای خود اسنادی را دارا می باشند که ضرورت به ترجمه و جمع آوری دارد.

امید است جوانان آینده کشور بدون تعصبات قومی، مذهبی، و ملیتی
کوشش به خرج دهند و به تحقیق و تجسس در شناخت چهره های
تاریخی و ملی کشور بپردازند. آزاد خان افغان نه تنها تعلق به پشتون
ها و غلزایی ها دارد بلکه او تعلق به همه افغان ها و افغانستان دارد و
افتخار همه افغان هاست. او که در ایران حکومت کرده و با ایرانی ها
جنگ کرده، اما ایرانی ها از ایشان بنام نیکو یاد می کنند. از آن است
که آزاد خان در آخر عمر به دربار وکیل الدوله ایران، یعنی کریم خان
زند، به حیث یک مشاور، دوست و مهمان با احترام زیاد پذیرایی می
شود.

با احترام

مهندس نجیم آزادزوی-شش درک، کابل ماه ثور 1390 ه/ماه می 2011 م



تصویر قلمی آزاد خان افغان؛ تهیه کننده مهندس نجیم آزادزوی- حق طبع و چاپ محفوظ است

آزاد خان افغان

بخش اول

معرفی مختصر آزادخان افغان و مسکن اصلی او

آزادخان افغان :

آزادخان یکی از نامدارترین سران تاریخی افغان در دوره ای پس از مرگ نادر افشار میباشد که نه تنها در خراسان آنروز و یا سرزمین دلیرمردان افغانی از مردان مطرح سیاست آنروز بوده است، بلکه در کشور های خراسان، فارس، آذربایجان، گُردستان، گُرجستان، و عراق افتخارات از خود بجا گذاشته است. آزادخان درین کشور ها مشهور به آزاد خان (افغان) یاد شده و مقارن و یا پیشتر از دوره های احمد شاه بابا دُرانی (ابدالی) میباشد. زمانیکه احمد شاه بابا بعد از قتل نادر افشار توسط سران ایرانی به قندهار بر میگردد و تأسیس افغانستان جدید را می نماید، در آنزمان آزاد خان افغان که در سن و سال نسبت به احمد شاه بابا بزرگتر می باشد و دارای تجربه ای بیشتر نظامی و سیاسی می باشد برای مستحکم نمودن سرحدات ایران در مقابل امپراطوری های روس و عثمانی، مناطق خراسان آنروز را که شامل قسمت های غرب افغانستان امروز میباشد تا مناطق شمال ایران تا اصفهان و شیراز، آذربایجان، گُرجستان و گُردستان را تحت اداره و

اشغال خود می آورد. او دو بار پایتخت صفوی ها را که اصفهان بود در تسلط خود درآورده و سکه بنام خود ضرب میزند. او دست به اراکین حکومت ها در آذربایجان و گوردستان زده است و جایی در تاریخ آن سرزمین ها باز کرده و هم نام از خود در ردیف نامداران و زمامداران آن کشورها باقی گذاشته است. او از بین افغانهای اندر غزنی سر بلند کرده است.

با آنکه آزاد خان مشهور به یک «افغان» در ایران، آذربایجان و سرزمین عراق عثمانی به قدرت نمایی های دست زده است و بر سریر حکومت ها تکیه زده است اما متأسفانه نامی از او در تاریخ های افغانستان چندان نیامده است و ذکری از نام و نشان او نشده است. پس از حمله نادرشاه افشار در کابل، صرف در چند آثار و نسخه های محدود تاریخی و اشعار رزمی یادی از آزاد خان شده است و آثاری در باره آزاد خان به چشم میخورد و ذکری از او به عمل آمده است. اما در آثار تاریخی ایران، آذربایجان، روسیه، و درین اواخر در منابع و نشرات غربی و امریکایی ها به یادی و مفصل از آزاد خان، بنام «آزاد خان افغان»، به نیکویی یاد شده است.

یک منبع غربی، آزادخان را مشهور به "آزاد"، فرزند سلیمان و مربوط به افغان های کابل و از طایفه غلجایی یاد کرده است. این مطلب را نویسنده امریکایی پروفیسور جان ر، پری (John R. Perry) در کتاب **کریم خان زند** به تفصیل ذکر نموده است. بطور مثال جان پری در صفحه ای ۴۸ کتابش چنین می نویسد که: **آزاد، پسر سلیمان، از افغان های غلجی کابل که ممکن در سال ۱۷۳۸م، آنوقتیکه آن شهر (کابل) بدست نادر افتاد، با نادر یکجا شده باشد. ...²**

از نوشته های جان پری چنین بر می آید که مقارن آنکه احمد شاه بابا بعد از قتل نادر افشار با چهار هزار لشکر افغانی به قندهار می آید، در حین زمان آزاد خان با پانزده هزار لشکر دیگر افغانی به غرب ایران در سرحدات عراق رفته و آمادگی برای غصب قدرت را در ایران می گیرد. همچنان درین جا توجه شود که کلیمه «بیگ» یک اُغت تُرکمنی است. چون نادر و افشاری ها تُرکمن ها بودند، ازینرو این لقب بیگ (شهزاده) به آزاد خان اطلاق گردیده است. همچنان بعد از مرگ نادر افشار، اوضاع سیاسی در ایران آنقدر مغشوش بود که آزاد خان با هوشیاری و بکار بردن دلالت های سیاسی توانست خود و هزار ها افغان های نظامی را از مرگ نجات داده و در سرحدات دور

² جان رپری، تاریخ ایران بین ، کریم خان زند، سال های 1747-1779. (تهران: 1365، ص:72.

از وطن، در مناطق کُرد های سُنی مذهب و در عراق خود را برساند. در آنجاست که بعداً پلان های آینده اش را طرح نمود. دایرت المعارف بزرگ اسلامی در این مورد چنین می نویسد که: **آزادخان افغان**، شهرت آزادیگ غلجایی را داشته و او سر افسر و سیاست پیشه ای افغانی و یکی از مدعیان حکومت ایران به شمار می رفت³.

در جریان سیزده (۱۳) سال دوره ملوک الطوائفی در ایران بعد از مرگ نادر افشار، هفت تن از سران و خوانین ایران هر یک در جای جایی آن سر زمین اعلان استقلال نمودند. اما آزادخان افغان از جمله سران بودند که در مبارزه مسلحانه و قاطع و دوامدار ادامه دادند. حال آنکه دیگران به نحوی کشته شدند و یا صحنه را خالی کردند، اما آزادخان در جریان پیکارش بدون خستگی و با قاطعت دوام داده و دو مرتبه حد اعظم خاک ایران امروزی را تحت اداره و کنترل خود آورده و اعلان پادشاهی کرده است.

³ در بخش های آینده لازم می بینم که درباره طایفه غلجایی های که یکی از طایفه های بزرگ پشتون ها بحساب می آید اشاره ای نمایم : آنچه از کتاب تاریخ سلطانی استفاده می شود در این باره ، دونظریه است که در صفحات بعدی تفصیل آن خواهد آمد.

محمد هاشم آصف مورخ ایرانی در کتاب رستم التواریخ در صفحه ۳۵۱ چنین می نویسد: اکنون از بی صاحبی ایران، والجاه آزاد خان افغان بر سریر سلطنت و فرمانرواهی و بر مسند پادشاهی و دارایی متمکن و بر قرار است و دارالسلطنهء اصفهان را مقرر و مقام خود نموده و به آیین نادری اسباب و آلات چیده و اساس بر پا نموده و ظاهرا با خلاق به عدل و احسان و حساب و احتساب و تمیز و حسن و سلوک رفتار می نماید.....

در بین اواخر نویسندگان معاصر افغانی هم هر یک به سهم خود در باره این شخصیت نامدار افغان اشارات داشته اند. از او که سیاستش قرین به سیاست جهان بینی اکثریت افغانها در منطقه می باشد به نیکی یاد کرده اند. از آنجمله الحاج خلیل الله ناظم باختری تحت عنوان، راد مرد که بنامش سکه پادشاهی زده شد، از سید مسعود استاد سابق پوهنتون کابل نقل میکند که وی در باره آزادخان افغان در کتابش، غزنی گنجی از آدمها، نوشته است: آزاد خان یکی از پُرآوازه ترین خوانین ولایت غزنی بشمار میرود. ایشان که در اصل از ولسوالی اندر ولایت غزنی و در قوم نیز اندر اند به شهر غزنی آمدند.....

منطقه که آزادخان در آن مسکن گزید، به قلعه آزادخان شهرت دارد

4.

در شمال شهر کنونی غزنی، در حدود ده کیلومتری شهر، قریه ای کوچکی وجود دارد بنام قلعه آزاد خان. باشندگان این قلعه که اکنون محدود به چند فامیل انگشت شماری می رسند همه خود را اولاده همین آزاد خان افغان می شمارند و به او لقب «بابا» را داده یعنی «آزاد خان بابا» خطاب می کنند. اکثراً بخود «آزادزوی» تخلص می دهند و یک عده هم به تخلص «آزاد» یاد می شوند. تعداد زیاد این فامیل ها اکنون مهاجر شده اند. درین جای شک نیست که همه خود را اولاده همین آزادخان افغان می دانند و هر کدام شجره پدري خود را پدر به پدر به آزاد خان افغان سلسله میدهند.

همچنان علی احمد جلالی نیز در باره آزادخان نقل می کند که وی در کتاب تاریخ افغانستان از نگاه عسکری، به نقل از الفنستون در صفحه ۱۸۹ چنین ذکر کرده است: زمامدار بزرگ که بعد از شاه اشرف هوتکی در ایران ظهور کرد عبارت از آزادخان «اندر» است که خود را پادشاه ایران اعلان کرد و پس از نادر افشار یکی از دشمنان

4 الحاج خلیل الله ناظم باختري. از نیکان به نیکی یاد کنیم. ص: 43.

سر سخت و خطرناک کریم خان زند بشمار میرفت. به شواهد و روایات افغانها و ایرانی ها مجادله طولانی این دو رقیب، یعنی آزاد خان افغان و کریم خان زند، برای تاج و تخت ایران، با یک مصالحه و طرح دوستی صادقانه طرفین خاتمه پذیرفت. طوریکه آزادخان پس از سالیان درازی بوضع محترمانه و آبرومندانه در دربار رقیب خویش کریم خان زند بسربرد.⁵

دردانشنامه بشرهم این روایت با کمی تفاوت چنین آمده است که :
آزادخان افغان (وفات ۱۱۹۵ ه ق، ۱۷۸۱ م) هنگام تصرف کابل به دست نادرشاه افشار داخل سپاه وی شد. و از آن به بعد با امیراصلان خان افشار فرمانروای آذربایجان پیوست و سپس به اثر پیدا شدن اختلافات بین او (آزادخان) و فرمان روای آذربایجان، آزادخان از هم پیمانش امیر اصلان خان افشار دوری جسته و با ابراهیم شاه دست دوستی داد و همپیمان گردید. و پس از شکست ابراهیم شاه به اورمیه (شهری در بین سرحدات غرب ایران، عراق، و گرجستان) رفت و با سران آن شهر متحد شد و قلعه آنجا را مستحکم ساخت. در سال (۱۱۶۶ ه، ۱۷۵۳ م) به کرمانشاه رفت و در حوالی آن شهر با

⁵ ایضا ایضا ص: 43.

کریم خان زند جنگ کرد و او را شکست داد از آنجا به اصفهان رفت و سکه بنام خود ضرب زد. در سال (۱۱۶۸هـ، ۱۷۵۴م) آزادخان گیلان را متصرف شد.....⁶

درین جا متوجه شویم که نظر به روایت فوق زمانیکه آزاد خان افغان در سال ۱۷۵۳م کرمانشاه ایران را تحت کنترل آورده و در اصفهان می رود و در همان جاست که اعلان پادشاهی می کند، در همین دوران احمد شاه بابا چندین سفر نظامی در شرق و شمال افغانستان کرده و سرحداد افغانستان را تا پنجاب و بخارا امتداد داده و به نیشاپور ایران آمده است.

همچنان در دایرت المعارف بزرگ اسلامی ضمن ذکر از آمدن آزادخان به نیروی نادر افشار و ذکر از جنگهای او و ضرب زدن سکه بنام خود در اصفهان ایران در اخیر از وی به نیکی یاد کرده می نویسد که: آزادخان در دربار کریم خان از احترام بسیار برخوردار بود. وی بر همه امیران نامبردار زمان کریم خان برتری داشت. او همچنان در شیراز پایتخت زندیان می زیست تا اینکه دو سال بعد از مرگ کریم خان در سال (۱۱۹۵ق، ۱۷۸۱م) به بیماری دیفتری

⁶، . دایرت المعارف بشر، جام : امیرکبیر، ب ت ص: 571 .

(Diphtheria) در گذشت. از جمله و صیای او این بود که بعد از مرگش پیکر او را موقتاً در شیراز به ودیعه گذارند و در موقع مناسب به کابل برند. اما این وصیت او بدلیل تحولات سیاسی آن زمان عملی نشد.

در دایرت المعارف اسلامی بر علاوه بر مقایسه بین آزادخان و سایر افغان های که در ایران بقدرت رسیده بودند، آزادخان را آدم با طبع معتدل و آراسته میدانند. کاظم موسوی مینویسد که: او چنان با طبع معتدل بود که همواره در هنگام پیروزی در نگهداری زنان لشکر شکست خورده کوشش فراوان می کرد. در یکی از جنگها همه زنان زند را به یکی از سرداران خود به نام خضرخان سپرد که آنان را به اصفهان ببرند و از آنجا با هودج زرنگار به شیراز بفرستند. این گونه رفتارها موجب گردید که کریم خان نیز جانب وی را نگه دارد و با احترام با او رفتار کند. در نوشته مذکور به رستم الحکا نسبت داده شده که او نیز آزادخان را سرداری دادگر و مهربان و دلیرمرد

میداند و میگوید اگر سربازان سنی مذهب شیعیان را می آزرند وی یعنی آزاد خان شدیداً آنان را سرزنش و سیاست می کرد.⁷

محمد هاشم آصف در کتاب رستم التواریخ چاپ امریکا، سال ۲۰۰۹ نیز در باره عدالت داری و عطوفت آزادخان می نویسد: عالیجاه، آزادخان، سلطانی بود با عدل و انصاف؛ در احکام بسیار دقیق و غور رس و بسیار با عطوف، و خوش سیرت و خوب صورت و فراخ حوصله و با شجاعت و با سخاوت و با حیا و با مروت، و با وفا بوده در ریاست صاحب حسن سیاست بوده و اخلاق حسنه و آداب مستحسنه در وی جمع بوده و در حلم و وقار و حسن قریحه و خوبی اطوار بی نظیر بوده، آنچه از ظلم و جور و تعدی که بروز مینمود و بعرض آن عالیجاه می رسید البته موافق حق و حساب انتقام و سیاست می کرد.⁸

نویسنده مذکور، محمد هاشم آصف، این واقعیت تاریخی را نیز از آزادخان افغان ذکر نموده است که: اتفاقاً وی روزی با دبدبه پادشاهی از راهی می گذشت. یکی از غلامان نزدیکش از یک دکان میوه فروشی یک دانه انار را با سر نیزه ربود. میوه فروش فریاد کرد.

⁷ کاظم، موسوی. دایرت المعارف بزرک اسلامی. (تهران، مرکز دایرت المعارف بزرک اسلامی، 1369) ج 1، ص: 322 س: 2.

⁸ - محمد هاشم، آصف. رستم التواریخ.

این فریاد را آزادخان شنید، رُخ گردانیده و امر نمود که آن غلام را جزا بدهند.

این نکته را هم باید یاد آوری کرد که در زمان آزاد خان دو قدرت سیاسی دیگر نیز در ایران سر بلند کرده بودند؛ یکی محمد حسن خان قاجار که یکی از مدعیان پادشاهی و مخالف آزادخان بود که شهرهای استرآباد، مملکت مازندران، و خراسان را در حیطه تصرف خود داشت. دیگری کریم خان زند هم که از مخالفین آزادخان بود شهرهای شیراز، فارس، خوزستان، و لرستان را در تحت تصرف خود داشت. و اما شخص آزادخان دارالسلطنه اصفهان که پایتخت ایران آنروز بود و قلمرو تهران، علی شکر، قم، کرمانشاه و کاشان، گیلان و ری را تا آذربایجان در ضبط و تصرف خود داشت.⁹

پروفسور جان ر. پری، تاریخ نویس امریکایی، هم در مقایسه بین آزادخان افغان و فتح علی خان قاجار، مزایای که حاکی از سلحشوری و شجاعت فوق العاده آزاد خان افغان بوده است به آن اشاره می کند و می گوید: رعایت نمودن قواعد جوانمردی و پاکدامنی از طرف آزادخان نسبت به اسرای زندیه که در آن جوانان و زنان زندیه هم

⁹ همان

بودند، وی را شهره ای در جوانمردی که خصلت افغانی است نموده است.¹⁰

سلسه نسب آزادخان

بر علاوه آنکه آزاد خان را نسبت می دهند به قوم اندر غلجایی، در اکثری منابع تاریخی این هم ذکر شده که اسم پدر آزاد خان سلیمان خان می باشد که از قوم و قبیله اندر غزنی بوده است. همچنان آزاد خان را نسبت می دهند به افغانهای غلجایی کابل. مگر کابل در آن آنزمان ولایت بزرگی بود که شامل وردک، میدان، و قسمت از ولایت غزنی امروزی بوده است. در آن دوره یعنی در زمان بُروز و جوانی آزاد خان شهر کابل تحت اداره دولت مغول های هند بوده مگر اطراف و نواحی کابل مناطق آزاد بوده است و یا اینکه که بیشتر تحت اداره دولت هوتکی های قندهار بودند. آزاد خان نیز تعلق می گیرد به هوتکی ها که آنها همه غلجایی ها (ویا غلزایی ها) بودند. از مطالعات که به عمل آمده اثبات می گردد که روابط نزدیک و فامیلی بین آزاد خان و شاه اشرف هوتکی که سومین شهنشاه افغان هوتکی در ایران در بین سال های ۱۷۲۹-۱۷۲۵م بود وجود داشته است.

¹⁰ جان رپری . کریم خان زند. ص : 139.

درین جا توجه خونندگان گرامی را به این شعر پشتو جلب می کنیم که قدرت الله حداد در کتاب د میرانی او میرنو خبری نقل کرده است: کله چی نادر افشار قندهار ونیو سیدال خان په ربر او کراو کی پاتی شو نو خپل ملگری ور په یاد شو (ناره)

سیدال خان ویل لښکر می سو بزي بزي
آزادخان سلیمانخیل می توري شپي وخور که ورخی
آزاد خان سلیمانخیل «بیا منگولی سری کری»
په میدان ورگد شو د مراد علی غاري پی پری کری

درینجا به کمک محترم داکتر حبیب حبیبی تفسیر زیر را که محترم حلمی داماد قدرت الله حداد در مورد شعر ما فوق فراهم نموده درج می نمایم. آنها این شعر فوق را چنین تفسیر می نمایند: شعر فوق توسط بی بی زینب سروده شده است. بی بی زینب دختر میرویس خان هوتکی و خواهر شاه محمود هوتکی می باشد. لغت «بزي» درینجا معنی «تار تار» و یا «تار و مار» را می دهد. «مرادعلی» یک محله و یا یک جای است، نه اسم کسی، که آزاد خان غرض جنگ به آنجا رفته و جلو دشمن را گرفته است. منظور از «منگولی سری» یعنی انگشتان سرخ آزاد خان درین جا این است که در

گذشته ها کسی که با دلاوری و شجاعت در مقابل دشمن قرار میگرفت و استاده می شد خطاب به (سری منگولی) یعنی شجاعت و دلاوری او می شد که شمشیر مردانگی بدست گرفته و دشمن را نابود کند.

از شعر بالا و تفسیر آن می توان نتیجه گرفت که آزاد خان با سیدال خان ناصری دوست و همدوره بوده است و بی بی زینب دختر میرویس خان هوتکی از آزاد خان و شجاعت و قهرمانی هایش خوب آگهی داشته است. اینکه مراد علی در کجا وقعت دارد باید تحقیق شود اما ازین شعر چنین حاصل میشود که آزاد خان با سیدال خان ناصری که در مقابل لشکر و تجاوز نادر افشار می جنگید همکاری نموده و لشکر او را در مراد علی نجات داده است.

مگر یادی از آزاد خان در تاریخ دوره هوتکی ها نشده است. یک دلیل آن اینکه هوتکی ها بعد از میروس خان پایتخت را از قندهار به اصفهان ایران انتقال دادند در حالیکه آزاد خان در ایام جوانی اش در مناطق کابل بودوباش داشته و در ایام لشکر کشی نادر افشار در غزنی و کابل از او بحیث یک عیار یاد شده است. بهر صورت از آزاد خان در خارج از افغانستان امروزی بعد از کشته شدن نادر افشار زیاد یاد شده است او به حیث یک تن از پر آوازه ترین

شخصیت های، سیاسی، علمی، و تاریخی و به عنوان یک افغان در مناطق شرق میانه و آسیای مرکزی در قرن هجدهم شناخته شده است.

آزادخان افغان از علوم و هنر آن روز نیز بهره کافی داشته و به زبان های مختلف دسترسی و تسلط داشته است. از قدرت الله حداد مولف کتاب **دمیرنی و او میرنو خبری** نقل شده است که:

آزادخان د ژبی او هنر خاوند و، په میرنتوب کی پهلوان و، او په ادبیاتو کی پی لاس درلود.¹¹

این مقطه از آزاد خان افغان نقل شده است:

بخصم نصرت و فیروزیم خدا داد است کمر به بندگیش بست هر آنکه آزاد است
سنه ۱۱۶۵ ه ق/۱۷۵۲ م

آزادخان در غزنی

آنچنانکه قبلاً ذکر شد، آزاد خان به گمان اغلب در منطقه اندر غزنی چشم به جهان گشوده و ممکن در مناطق کابل-غزنی در دوره ای هوتکی ها رشد یافته باشد. بعد از آمدن نادر افشار با او یکجا شده و بعداً روانه ایران و آذربایجان گردیده است. مگر از شواهد چنین بر

¹¹ قدرت الله حداد . دمیرنی او میرنو خبری .

می آید که آزاد خان یک باری برای مدتی کوتاهی به افغانستان و در منطقه غزنی آمده است. طوری که دوکتور گنداسنگ، نویسنده کتاب **دُرانی احمد شاه**، که آن را سرمحقق مرستیال نصرالله سویمن به زبان پشتو ترجمه کرده است می نویسد: **آزادخان افغان پلان وسیعی** را در نظر داشت که می خواست افغانستان، ایران، و هندوستان را تحت یک قدرت در آورده و امپراطوری وسیعی را تشکیل دهد که در راه این هدف مسایل قومی و مذهبی مثل شیعه و سنی را از نظر دور داشته و او همه را به یک نظرمی دید و تنها این راه را برای رسیدن به آرزویش مفید می دانست آمدن او به غزنی هم از این عام مستثنی نبوده و یکی از غرضهای وی را می ساخت.

وی، دوکتور گنداسنگ، از فرایر (Fryer) نقل قول می کند که: **آزادخان افغان د خپل ملت له نورو څخه دیر سخت سر، زړه وړ او منور سړی و. دده عدالت د برابری افکار او له شیعه گانو څخه دده پلوی د دی سبب شول چی زیات شمیر پارتیزان کسان دده په شاوخوا را غوند شی چی ده خپل زیاتیدونکی قدرت ولید نو په**

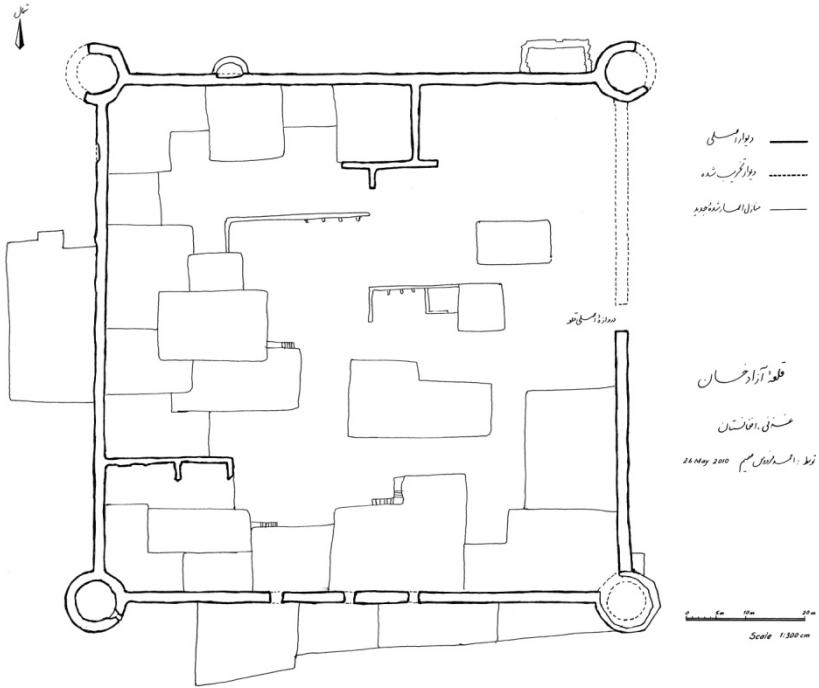
بنکاره بی د عراق، خراسان، او حتی افغانستان د نیولو مرام اعلان کړ. 12

در مورد اینکه آزاد خان در کدام زمان و چرا و برای چه مدتی از آذربایجان و ایران به غزنی آمده و قلعهء مستحکمی در حدود ده کیلومتری شمال شهر غزنی آباد کرده و از او اولاده هایی امروز درین قلعه که مشهور به قلعه ای آزاد خان میباشد بجا مانده تحقیقات و مطالعات بیشتری ضرورت است. اما آنچه از گفته های بزرگسالان این قریه برمی آید اینست که آزادخان با یکی از خانم هایش که ایرانی الاصل بود در غزنی مسکن اختیار میکند و او در اینجا قلعه بزرگ را بناء می کند که تا حال بنام وی یعنی قلعه آزاد خان یاد می گردد. این مطلب از روایت های شفاهی نیز تایید می گردد. چنانچه این روایت شفاهی در این مورد خالی از مفاد نیست که از زبان یکی از بازماندگان آزادخان شنیده شده است. او (مادر بزرگ) این قصه را چنین نقل می کند و می گوید:

گویند که آزادخان با خواهر کریم خان زند و یک طفل دو ساله اش که از شوهر دیگرش بود از ایران به افغانستان آمدند. در معیت شان

¹² داکتر گنداسنگ، درانی احمدشاه، ترجمه نصرالله سویمن منگل، (کابل: مطبعه اسد دانش، 1388) ص: 200.

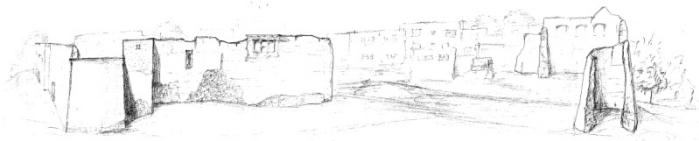
لشکری بود شامل هزار ها سوار و پیاده. در راه طفل آن خانم تلف می شود. آزادخان با این خانمش که پسان مشهور به بی بی ایرانی میشود به منطقه غزنی می آیند.



نقشه و پلان سطحی قلعه آزاد خان در شمال شهر غزنی

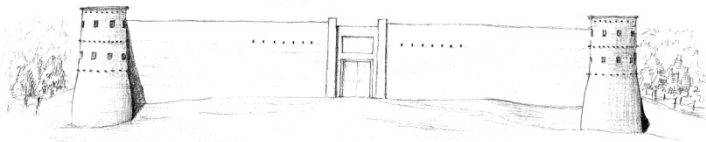
آزاد خان از خانمش پرسید که هر جای که خوشش می آید انتخاب کند تا قلعه ای برایش بسازد. این خانمش بعد از گزشت و دیدن

مناطق زیادی همین منطقه فعلی قلعه آزادخان را انتخاب کرد که آب و هوایی گوارایی دارد و آزادخان بنای قلعه آزادخان را گذاشت. گویند که صد ها اسب و شتر چندین شبانه روز بالای این قلعه لگد



نمای فعلی قلعه آزادخان

نمای شرقی قلعه آزادخان
توسط استادان معماری
24 May 2010



نمای فرضی قلعه آزادخان

Scale 1:300cm



مال کردند تا تهداب آن پخته شود. بالاخره قلعه با استخدام صدها و هزار ها نفر آباد گردید و در آن چهار برجی ساختند. گویند که از این خانم آزاد خان یک فرزند ماند که اسمش دوست محمد خان بود و از دوست محمد چهار فرزند به دنیا آمد که به چهار قسمت (برج) قلعه ساکن شدند. فرزند کلان او سردارخان نام داشت. میگویند که آزاد خان با این خانم ایرانی اش واپس به ایران رفتند و اولاده شان به این قلعه باقی ماندند. روایت دیگری گوید که از همین خانم آزاد خان دختری نیز بجا ماند که بعداً عروسی نمود و در یکی از قریه های نزدیک انتقال نمود.

طوری‌که در فوق ذکر شد این گفته‌ها را در باره چگونگی آمدن آزادخان به غزنی تنها بعنوان یک قصه از زبان بعضی از بازماندگان او به حیث نقل قول قبول می‌داریم و اسناد تاریخی فعلاً وجود ندارد که صد فی صد قبول نماییم.

اما شواهد تاریخی این را تایید می‌کند که آزاد خان چندین مراتب با کریم خان زند که مدعی سلطنت ایران پس از نادر افشار بود مقابله نموده و او را شکست داده است. در یکی از نبردها کریم خان زند شکست خورده و فرار می‌کند. همه حرم و اعضای فامیل او به شمول مادر، خواهران، و اطفال خورد سال کریم خان به دست آزاد خان اسیر می‌مانند. مگر آزاد خان نسبت به صفات مردانگی و افغانی ایکه داشت از حرم کریم خان با باناموسی حفاظت می‌کند. همچنان پروفیسور جان ر. پری در کتاب خود بنام **کریم خان زند، تاریخ ایران ۱۷۴۷-۱۷۷۹م** در صفحه ای ۲۹۶ شرح از احوال کریم خان زند نموده و در آن از سه خواهر کریم خان زند ذکر نموده است. شوهران دو تن از خواهران کریم خان زند را به اسامی شیخ علی و محمدخان ذکر نموده است اما شوهر سومین خواهر کریم خان را نوشته است که **معلوم نیست**. پس میتوان چنین استنتاج نمود که او همان خواهر کریم خان زند می‌توان باشد که آزاد خان او را با خود به غزنی آورده و قلعه ای برایش آباد نموده که امروز مشهور است

بنام قلعه آزاد خان در چند کیلومتری شمال شهر غزنی موقعت دارد. خلاصه درین هیچ جای شک نیست که این قلعه که مشهور به «قلعه آزاد خان» است به امر و هدایت همان آزاد خان افغان اعمار گردیده است.

درگذشت آزادخان افغان :

چنانچه قبلا ذکر شد که در دایرت المعارف اسلامی آمده که این مرد بعد از رشادت های بسیار و جنگ های که با سر دمداران ایران کرد، آخر الامر در ۱۱۹۵/ ۱۸۸۱م دو سال بعد از مرگ کریم خان زند به مرض دیفتری به سن هفتادوشش (۷۶) سالگی چشم از جهان پوشید و پیکر او در شیراز به خاک سپرده شد. اگرچند او وصیت کرده بود که پیکرش را به کابل انتقال دهند اما بدلائل سیاسی این کار عملی نشد. زندگی آزادخان برای رقبای سیاسی اش غیرقابل تحمل بود و اما برخلاف با مرگ خود تعدادی از مردم را نیز به سوگواری خود نشانده. یعنی مرگ وی (آزادخان) حادثه ای بود که با آن مردم خراسان آن روز به دو دسته تقسیم شدند. برخی به این قضیه ای اسفبار، یعنی مرگ آزادخان، به چشم شادی و سرور می نگریستند. اینان کسانی بودند که حیات او (آزادخان) را منافی با مکننت اجتماعی شان می

دانستند. و برخی را هم این حادثه غم بار نموده بود که این گروه از جمله هواداران وی بودند.

آزادخان افغان و احمدشاه ابدالی، این دو فرد نامدار افغان در قرن هجده، با تفاوت سنی تقریباً (۱۷) هفده سال از هم می زیستند. اگر تولد احمد شاه ابدالی را در سال ۱۷۲۲ م، و تولد آزادخان را در ۱۷۰۵ م بپذیریم، احمد شاه ابدالی از نظر سن هفده (۱۷) سال کوچکتر از آزادخان افغان بوده است. اما این دو فرماندار افغان در دو منطقه های ستراتیژیک جداگانه ای موقعت داشتند. به گمان اغلب ممکن هرگز آزاد خان و احمد شاه بابا در حیات خویش باهم روبرو نشده باشند. بدون شک در هیچ اثری تاریخی از هیچگونه برخورد و از هیچگونه همکاری بین این دو قهرمانان افغان ذکری به عمل نیآمده است. هر دو دوران حیات خود را بدون یک برخورد و یا همکاری با هم دیگر بسر برده اند.

با آن هم زمانیکه آزادخان درمقابل کریم خان زند شکست می خورد، احمدشاه ابدالی، بقرار نقل متون تاریخی، از شنیدن این خبر دو حالت داشته است: از یک طرف چون بزرگترین رقیبش را شکست داده اند خوشحال بود. اما از جهت که یک شخصیت تاریخی و سیاسی افغان به شکست مواجه گردیده است غمگین بوده است. بنا به تصریح

دوكتور گنداسنگ نویسنده کتاب **دُرانی احمدشاه** که ما متن پشتوی آنرا در اینجا می آوریم:

احمدشاه ته د آزادخان افغان د ماتی خبرونو یو غبرگ او مخلوط احساس یعنی له یوی خوا بیغمی او له بله پلوه بیقراری ورکړه. د زند زیاتیدونکی زیرمی او ستړی قوی د ده د شمال لویدیځو قلمرونو لپاره سترخطر پیدا کولای شو. خو پارسیانو په خپل سلطنت کی د رغاونی په سختو کارونو کی اخته وو، چی په هغی کی د خپل سلطنت جوړولو خیال هم شامل و، نو هیڅکله یی هڅه ونه کړه، چی افغانستان ونیسی او افغانان زور آزمایلو ته وپاروی.¹³

برای احمدشاه ابدالی شکست آزادخان ازطرفی ضایعه بود چون او بود که نیرو و قوت افغان ها را که سابقه تاریخی داشت به نمایش گذاشته بود و دشمنان سرزمین افغانستان به جرئت نمی توانستند به افغانستان حمله کنند. به تایید نوشته گنداسنگ، محترم قدرت الله حداد در کتاب **د پښتو په لرغونی تاریخ کی** چنین می نویسد: **کله چه احمد شاه بابا د آزاد خان په شکست خبر شو، دی ډیر خفه شو.... د احمد**

¹³ دوكتور گنداسنگ . درانی احمدشاه . (کابل: اسد دانش مطبعه، ۱۳۶۶ه) ص: ۲۰۲.

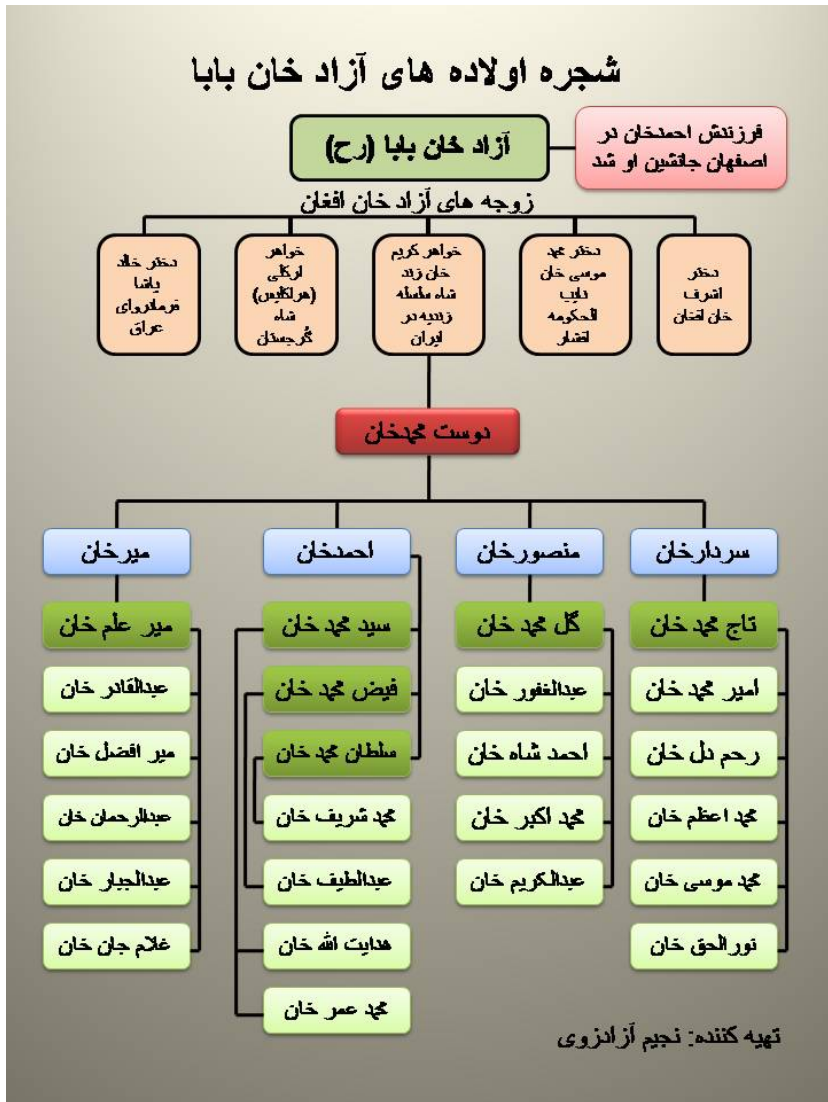
شاه بابا دوه گونی حالت و؛ خواسینی په دې و چی یو میرنی افغان مات شو او خوشحال په دې و چی خپل یوازی حریف یی له منځه ولاړ.

بازماندگان آزادخان افغان

از آزادخان اولاده های زیاد در غزنی بجا مانده است اما در قلعه ای آزاد خان از همان خانم که بنا به یک روایت شفاهی خواهر کریم خان زند بوده است و با وی در افغانستان آمده و بعد باز به ایران برگشته است، یکفرزند و چهار نواسه بجا مانده است. اسم فرزند او دوست محمد خان بوده که از او چهار پسر مانده است؛ میرخان، احمدخان، منصورخان، و سردارخان. بنا به یک روایت شفاهی هر یک در یک برج از قلعه ای که در سمت شمال شهر غزنی و بنام قلعه آزاد خان شهرت دارد ساکن بودند که فرزند کلان او سردارخان بوده است.¹⁴

¹⁴ روایت شفاهی از محترم انجنیر صاحب نجیم، یکی از بازماندگان آزادخان افغان، درشش درک محل کارشان

شجره اولاده های آزاد خان بابا



اما از خانواده آزادخان نام چهار تن از زنان یک تن از فرزندان وی درمآخذ خارجی آمده است. طور که از دایرت المعارف بزرگ اسلامی استفاده می شود؛ خانم اول او دختر اشرف خان افغان بوده است. پس از آن زمان که به آذربایجان رفت، دختر محمد موسی خان بیگلربیگی (نایب الحکومه) افشار را که «قزآغا» نام داشت به زنی گرفت. زن سوم او خواهر ارکلی خان (هراکلیوس) فرمانروای گرجستان بود که آزادخان بنا به گفته گلستانه ظاهراً او را بزور به زنی گرفت. و زن چهارم او دختر خالد پاشا فرمانروای شهر زور در عراق بود.¹⁵

همچنان در مآخذ خارجی (ایران) از یک فرزند آزادخان افغان، احمد خان، ذکر شده است که پس از درگذشت پدرش از جمله سرداران زندیه باقی میماند و در ۱۱۹۸ ق، ۱۷۸۴ م یعنی سه سال بعد از وفات آزاد خان ازسوی جعفرخان زند ماموریت یافت که شهر کاشان را در برابر حمله های آقا محمد خان قاجار نگه دارد. لیکن در جنگ که میان وی و لشکر آقا محمد خان قاجار در نصرآباد رخ داد، احمدخان شکست خورد. به روایت دیگری احمدخان که توان رویا رویی با خان قاجار را در خود نمیدید، پیش از نبرد از کاشان بطرف اصفهان رفت

¹⁵ کاظم، موسوی. دایرت المعارف بزرگ اسلامی. (تهران، مرکز دایرت المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹) ج ۱، ص: ۳۲۲: ۲.

و در آنجا هم که نتوانست کاری از پیش ببرد لشکریانش از پیرامون او پراکنده شدند.¹⁶

اما از نوشته های محمدامین گلستانه چنین بدست می آید که: بعد از آنکه علی مرادخان خبرشکست خوردن عرب علی خان زند را از طرف آقا محمد خان قاجار در قُم شنید، و کثرت قوای آقامحمد خان برایش معلوم شد، احمد خان پسر آزادخان افغان را بسررداری تعیین و با سپاه و ابهت و امکانات زیادی روانه کاشان ساخت تا احمدخان افغان هر جا که خود لازم ببیند، در قُم یا کاشان، با قوای قاجار به مقابله پردازد. احمدخان به کاشان رفت و آقا محمدخان نیز از قُم حرکت کرد. احمد خان در محل بنام «سنسن» که تا دارالمومنین کاشان شش فرسنگ مسافت دارد، در آنجا سنگر گرفت. بعد از سپری شدن چند روزی از آنجا به سمت نصرآباد آمد. در نصرآباد تلاقی دو لشکر احمدخان افغان و آقا محمدخان قاجار صورت گرفت و بعد از مدتی جنگ چون قوای محمدخان قاجار زیاد بود شکست به لشکر احمدخان افغان افتاد. از این خبر علی مرادخان زیاد متأثر شد و دیگر

¹⁶ کاظم ، موسوی. دایرت المعارف بزرک اسلامی.(تهران،مرکز دایرت المعارف بزرک اسلامی،1369)ج1،ص: 322س: 2.

شهریار ایران و فرمانروای آذربایجان و گُردستان

توان لشکرکشی را نداشت که در مقابل سپاه زیاد آقا محمد خان قاجار مقاومت نماید و اصفهان را نیز از دست داد.¹⁷

غزنی و غلزایی ها زادگاه و نسب آزادخان افغان
لطفا به کتاب مراجعه شود.

غزنی

لطفا به کتاب مراجعه شود.

غلزایی ها و یا غلجایی ها

لطفا به کتاب مراجعه شود.

تفصیل بیشتر در باره غلزایی ها

لطفا به کتاب مراجعه شود.

¹⁷. میزا محمد صادق، موسوی نامی . تاریخ گیتی گشاه در تاریخ خاندان زند. (تهران: امیرکبیر، 1363،) ص: 264-265

خلاصه بقدرت رسیدن هوتکی های غلزی در ایران

لطفاً به کتاب مراجعه شود

.....زمانی است که هر دو دولت صفوی ایران و بابری هند که دو صد سال پیش دولت خراسان را منقرض ساخته بودند ضعیف می شوند. اورنگ زیب آخرین پادشاه مقتدر دهلی در سال ۱۷۰۷م وفات یافته بود و دولت صفوی ایران هم در این موقع به آخرین درجه ضعف خود رسیده بود. از طرف دیگر میرویس خان به خزینه و مهمات صفوی در قندهار دست یافته بود. کلانهای عشایر را جمع کرده فتوای علمای دینی حجاز را به ایشان خواند و از آنها تقاضا نمود که اداره امور قندهار را به ایشان واگذارد. سران عشایر که اکثراً غلجایی بودند به این کار رضایت دادند و میرویس توانست تا با نمایندگی از مردم باب مکاتبه را با دربار اصفهان باز نماید.

اما شاه بی کفایت ایران در پی نامه های که از نکاء و هوش سرشار میرویس ناشی می شد و در حقیقت مضمون آن نامه ها شاه صفوی را بین خوف و امیدواری قرار می داد، شاه در هیچ یک از جنگ و صلح تصمیم گرفته نمی توانست. لذا به وعظ و نصیحت به میرویس خان آغاز کرد. شاه صفوی یک نفر نماینده خود را بنام محمد جانی یا محمد جامی به قندهار برای وعظ و نصیحت و یا تهدید میرویس خان

فرستاد. ولی میرویس او را در قندهار زندانی ساخت. ایلچی (نماینده) دگری بعد از آن که همسفر حج میرویس نیز بود، بنام محمدخان والی هرات، آمد. میرویس او را نیز در قندهار نگهداشت .

در سال ۱۷۰۴م صفوی ها یک شخص ظالم را که اصلاً عیسوی مذهب بود بحیث حکمران قندهار مقرر نمود. این شخص اسمش **جورج یازدهم** و لقبش **گرگین خان** بود و از اهالی گرجستان روسی بود. گرگین شروع کرد به اذیت و شکنجه، بندی کردن، جزا دادن، و حتی اعدام سران قندهار که از آن جمله میرویس خان هوتکی نیز محبوس گردیده بود. میرویس خان شخص با نفوذ در بین هوتکی ها بود. گرگین میرویس خان را به حیث یک محبوس غرض تحقیق و جزا به اصفهان که پایتخت صفوی ها بود ارسال نمود. مگر میرویس خان از شاه صفوی برأت گرفت و رها شد و دو باره به قندهار آمد. میرویس خان مرد هشیاری بود و در مدت اقامت خود در اصفهان تکتیک های جنگی صفوی ها را آموخته بود و خلا های جنگی آنها را فهمیده بود. ادوارد براون، نویسنده انگلیس، در رساله ای به عنوان *An Outline of the History of Persia During the Last Two Centuries, 1722-1922* چنین می نویسد: در اپریل ۱۷۰۹، میرویس خان با همراهانش برعلیه حاکم صفوی در قندهار قیام کردند. قیام وقتی آغاز شد که گرگین خان و همراهانش همه در یک مهمانی که از

طرف میرویس خان در یک باغ که در خارج شهر موقت داشت کشته شدند. گویند درین محفل همه گرگین و یارانش شراب خورده بودند. بهر صورت همه افسران به شمول گرگین از بین رفت. فردای آنروز میرویس خان امر کرد تا همه افسران نظامی حکومت صفوی ها را در منطقه از بین ببرند. دولت صفوی ها دو بار قوای مستحکمی از افسران قزلباش و گرجستانی ترتیب نموده و از اصفهان به مقابله با میرویس خان فرستادند مگر هر دو بار این قوا ها در مقابل افغان ها شکست خوردند.

ادوارد براون، این نویسنده ای انگلیسی علاوه می کند: چندین کوشش های نا امید کننده، که تا بتواند این شورش را خاموش کند، ناکام شد. بلاخره حکومت فارس، خسروخان، برادر زاده گرگین خان را، با ۳۰۰۰۰ لشکر برای مقابله فرستاد. گرچه در ابتدا این لشکر موفقیت های بدست آوردند و افغان ها حاضر به مذاکره گردیدند مگر خود خواهی های خسروخان باعث آن شد که افغان ها سر تسلیم پیش نکرده و تقدیر به حکم خداوند کرده و یک کوشش آخری را غرض نجات از یوغ اسارت به خود بدهند. این بود که شکست مطلق در لشکر دشمن ایجاد شده و از ۳۰۰۰۰ لشکر تنها ۷۰۰ نفر آن زنده ماندند. و جنرال شان، خسرو خان نیز نا بود گردید. دو سال بعد آن

**فارس (صفوی ها) لشکر دیگری به سرکردگی رستم خان فرستادند
مگر آنهم شکست خورد و برای ابد خاموش گردید.**

گرگین برای کاشتن تخم نفاق بین دو قبیله بزرگ غلجایی و ابدالی
کوشش می کرد و از آن بهره برداری می کرد. از طرفی هم زوجه
میرویس خان از سدوزایی ها یعنی ازخان خیل ابدالی ها بود و
میرویس خان با نفوذترین شخص دربین افغانهای قندهار به شمار می
رفت.

بقیه تفصیل این حادثات را در کتاب مطالعه نمایید.

این مرد پر توان هوتکی ها در طی جنگها نیروی دشمنان را شکست
داد و دست به اساس گذاشتن یک قدرت افغانی زد. حادثه از بین بردن
گرگین را بواسطه میرویس خان تاریخ نویسان مختلف ذکر کرده اند، و
تاریخ آنرا سالهای ۱۷۰۷، ۱۷۰۸، و ۱۷۰۹ م دانسته اند.

بدنبال این وقایع روزگار به میرویس خان وفا نکرد تا که او بتواند
کمال کاردانی اش را در امور کشور داری بکارانداخته و آرزوهایش
را به اکمال رساند. در سال ۱۷۱۵ م یکسال بعد از آخرین مقابله

باقوای ایرانی ها وفات نمود. و در کوکران غرب قندهار دفن شد. میرویس خان شخص غیور و شکسته نفس بود. لقب «شاه» را برای خود قبول نکرد و به حیث کلان قوم و شهزاده قندهار باقی ماند. او دو پسر داشت و پسر ارشد او محمود نام داشت که در موقع مرگ پدر ۱۸ ساله بود.

بعد از مرگ میرویس خان برادرش میرعبدالعزیز جانشینش او شد¹⁸ ولی او شخص راحت طلب بود و کفایت چندانی نداشت. محمود برادرزاده اش که پسر میرویس خان بود او را در قصر نارنج که محل حکومت قندهار بود از بین برد و به موافقت سران غلجایی بجای او نشست و خودش را **شاه محمود** نامید.

تبصره: قبلا ذکر شد که آزاد خان در سال ۱۷۸۱م به سن ۷۶ سالگی چشم از جهان کشود. ما تاریخ تولد آزاد خان را قرار مدارک در دست داشته در سال ۱۷۰۵م تعیین کرده میتوانیم. بنابراین آزادخان درین دوره نوجوان ده ساله بیش ای نبوده است.

¹⁸ میرمحمدصدیق، فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر. (قم: انتشارات محمدرضایی، 1347) ص: 71.

شاه محمود هوتکی:

محمود، پسر میرویس خان، کاکای خود عبدالعزیز را به قتل میرساند و خود جاگزین مقام پدر می گردد. در سال ۱۷۲۰م هوای تصخیر پیتخت فارس (صفوی ها) به سرش زده و کرمان را تسخیر می کند. در ۸ مارچ، ۱۷۲۲ در نبرد گل ناپاد قوای فارس ها را شکست داده و پایتخت دولت صفوی ها، یعنی اصفهان، را تسخیر می کند. در ۲۳ اکتبر ۱۷۲۲، سلطان حسین شاه صفوی ها تسلیم شده و محمود را به حیث شاه ایران (فارس) قبول میکند و لقب شاه محمود را به او می دهد.

(بقیه تفصیل حادثات دوران شاه محمود را در کتاب مطالعه نمایید)

شاه محمود هوتکی در ابتدا با مردم و بزرگان ایران بخوبی رفتار می نمود و اکثری وزرا و امرای ایران را به وظایف شان باقی گذاشتند. اما پس از شنیدن خبر شکست قوای افغانی در قزوین و بتاراج رفتن خزانه و امثال این حادثات تغییر فاحشی در وضع مزاجی او پیش آمد. بزودی تعادل خود را در زندگی شخصی و دولت داری از دست داد. بروایت آغای فرهنگ او با شنیدن یک خبر واهی مبنی بر فرار یکی از پسران شاه حسین دیوانه وار بر اولادهای او حمله برده، بدون

اینکه ملتفت شود که آن کسیکه خبر فرارش رسیده از مقتولین است، زنان و اطفال خانواده شاه حسین را بدست خود قطعه قطعه کرد و خسرش را هم مجروح ساخت. در این حادثه ۳۹ نفر از اولاده ها و دیگر اعضای فامیل سلطان حسین را بقتل رسانید. آخر الامر بزرگان افغان شاه اشرف پسر عم شاه محمود را از قندهار به اصفهان خواستند. اندکی بعد در سال ۱۷۲۵م او دنیا را به عمر ۲۷ سالگی وداع گفت. برخی گویند که او به اشاره شاه اشرف به قتل رسید. بعضی ها حتی مادر او را مسئول قتل او دانسته اند.¹⁹

شاه اشرف هوتکی:

چنانچه ذکر گردید، بعد از بین رفتن شاه محمود هوتکی سران افغان به اشرف پسر کاکای او که شخص ارشد بود در ایران بیعت کردند. او در ۲۶ اپریل ۱۷۲۵م تاج شاهی را بر سر نهاد. شاه اشرف در اول میخواست که سلطنت را به سلطان حسین پادشاه مخلوع برگرداند ولی او چون بسیار ضعیف و ناتوان بود قبول نکرد و به طهماسب پسرش پیشنهاد کرد تا در یک موقف بی طرفی به غرض مصالحه با

¹⁹ همان ص: 78.

هم ملاقات کنند. ولی این اقدام هم به علت بدگمانی های طرفین انجام نشد.

(بقیه تفصیل حادثات دوران شاه اشرف را در کتاب مطالعه نمایید)

در سال پنجم از جلوسش بر تخت سلطنت، شاه اشرف گرفتار واقعه بزرگ دیگری شد و آن اینکه: نادر افشاری از قشونش خارج و سپه سالار شاه طهماسب شد. نادر پس از چندی به تسخیر هرات شتافت و با الله یارخان حاکم هرات صلح کرد. سپس به مشهد برگشت. در این زمان شاه اشرف چون نادر را در مقابل ابدالی ها در هرات دید با جمعیت بسیار در روز شنبه ۱۳ محرم الحرام سال ۱۱۴۳هـ، به عزم تسخیر خراسان حرکت کرد. قلعه سید علی قاضی را در سمنان بتصرف درآورد و بمحاصره سمنان پرداخت.

(بقیه تفصیل حادثات دوران شاه اشرف را در کتاب مطالعه نمایید)

اشرف خان، مشهور به شاه اشرف هوتکی، مرد با تدبیر، عادل، و هشیاری بود. مگر با به قدرت آمدن اشرف خان، سرزمین فارس (ایران) تحت فشار دو قدرت قوی منطقه، یعنی روس ها و ترک های

عثمانی قرار می گیرد. اشرف خان مانع پیشرفت هر دو قوای روس و ترک های عثمانی در ایران می گردد. اشرف خان قوای ترکهای عثمانی را که نزدیک به اصفهان شده بودند در نزدیکی کرمانشاه شکست می دهد. ترکها حاضر به صلح میشوند. سفیر شاه اشرف درین مذاکره پیشنهاد می کند که سلطان میان یعنی شاه اشرف باید خلیفه شرف باشد و سلطان عثمانی ها خلیفه غرب. این پیشنهاد باعث زیاد رنجش و سوءظن امپراطوری عثمانی ها می گردد مگر مانع معاهده پیمان صلح بین شاه اشرف و ترکهای عثمانی نمیگردد. این معاهده صلح در سپتامبر ۱۷۲۷ در همدان صورت گرفت. همان است که دو ماه بعد از معاهده صلح با ترکها، قوای افشاری ها، به قوماندانی و سرکردگی افسر گمنام بنام نادر که از اصل یک ترکمن بود، قوای افغان ها را در همین همدان شکست می دهند.

تبصره: چون موضوع بحث اصلی ما تاریخ آزاد خان است کوشش شده تا در مواقع اساس تاریخی موقعت آزاد خان را تخمین و تشخیص بدهیم. باز هم اگر فرض کنیم که آزاد خان در سالهای ۱۷۰۵ تولد شده باشد پس آزاد خان ممکن در وقت معاهده این صلح بین شاه اشرف و ترکهای عثمانی ۲۲ ساله بوده باشد. و دوره ختم قدرت هوتکی ها ممکن ۳۳ ساله بوده باشد.

خوب است که در این مقطع از کلام سیدجمال الدین افغان بشنویم. چنانچه قدرت الله حداد در کتابش می نویسد که متن پشتو آن چنین است:

افغانان هر میدان په اتفاق گتی او په نفاق یی بایلی. دی وایی: که مونږ د میرویس، محمود، اشرف، او آزاد خان لارښوونی عملی کړی وای تل به بریالی وو.

بیا سید جمال الدین افغان په تمته البیان فی التاریخ افغان کی داسی یادوی: افغانان چی په یووالی راشی دخپلواکی جنده جگه کړی روسان او عثمانی دولت ته ماته ورکړی، هغه مهال دخپلواکی جنده ټیټه شی چی دوی د نفاق لاره ونیسی او ونه شی کولای د شاه اشرف آزادخان او شاه محمود افغان لارښوونی ترسره کړی. 20

از نوشته های سید جمال الدین افغانی چنین بر می آید که آزاد خان و شاه اشرف هوتکی و شاه محمود هوتکی هم دوره بوده اند و در امور سیاسی و نظامی افغانستان مشترک بوده اند.

²⁰ حداد، قدرت الله. دپښتولرغونی تاریخ کی رڼاوی. ص: 52.

بخش دوم:

نادر افشار

گرچه موضوع این کتاب آزادخان افغان و کارکرد های اوست، ولی بخاطر که این مرد سیاست مدار و رزم آور افغان در ایران از خود شایستگی های نشان داده است، بنابراین تاریخ آزادخان کاملا گره خورده با تاریخ ایران و خصوصا تاریخ نادر افشار. از این رو مناسب دیده می شود که به تاریخ نادر افشار اشاره گردد تا جایگاه آزادخان افغان در آن میان آشکار گردد.

(بقیه تفصیل حادثات دوران نادر افشار را در کتاب مطالعه نمایید)

زمانیکه نادر افشار در سال ۱۷۳۷ م پا به خراسان گذاشت، آزادخان افغان یک جوان ۳۲ ساله و یک فرمانده تازه نفس مگر غرق در عرصه جدال و کشمکش های هوتکی ها و ابدالی ها قرار داشته است. نادر افشار این نفاق را بین این دو قوم کشت کرده و از آن استفاده جویی می کرد. این اختلافات بین اقوام ابدالی و غلجایی به حدی رسیده بود که تسلیم شدن هرات کاری آسانی بوده بر علاوه زمینه لشکرکشی بالای دولت هوتکی را در ایران مهیاء ساخته بود.

تبصره: تعیین و تشخیص موقعیت آزاد خان در زمان که دولت هوتکی افغان در ایران سقوط می کند و نادر افشار قیام می کند ضرورت به مطالعات و تحقیقات بیشتر دارد. در ظرف ۱۰ سال به قدرت رسیدن نادر در خراسان و تا داخل شدن نادر به قندهار در سال ۱۷۳۷، آزاد خان جوان رشید در سن های ۲۰-۳۲ بوده است. اینکه درین دوره ها در کجا بوده است اسناد تاریخی مشخص هنوز بدست نیست. از اسناد بدست آمده چنین می توان نتیجه گیری کرد که در روزهای اخیر شاه اشرف هوتکی در اصفهان، زمانی که سیدال خان ناصری به حیث جنرال او در مقاومت بود، آزاد خان با سیدال خان و فامیل هوتکی ها کمک های جنگی نموده است چنانچه از اشعار سروده شده بی بی زینب خواهر شاه محمود هوتکی معلوم است. در اکثر منابع دیگر آمده که زمانی که نادر افشار به قندهار رسید، آزاد خان در نواحی کابل بوده و با او یکجا شد.

نادرشاه افشار کی بود؟

(بقیه تفصیل حادثات دوران نادر افشار را در کتاب مطالعه نمایید)

نشستن نادر افشاربر تخت سلطنت

نادر در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ هـ که دو روز مانده بود به نوروز تاج بر سر گذاشت. تاج پوشی نامبرده با یک مقدمات آغاز یافت که بیان این قصه تاج پوشی بدون توضیح آن مقدمات مبهم و پوشیده میماند. و آن داستان خلع شاه طهماسب ثانی، مرد خوش گذران و مایل به تفنن و عیش و عشرت در زندگی است.

(بقیه تفصیل حادثات دوران نادر افشار را در کتاب مطالعه نمایید)

شاه حسین هوتکی تا هنوز تسلیم نشده بود و در نقطه مرتفع ارگ شاهی که موسوم به نارنج بود به مقاومت پرداخت. اما توپخانه نادر متوجه ارگ شاهی گردید و در اخیر شاه حسین هوتکی مجبور به تسلیمی شد. به امر نادر، شاه حسین را در مازندران تبعید کرده و در همان سال او را مسموم کردند. سپس نادر غلجایی ها را بطرف غرب افغانستان انتقال داد بجز غلجایی های قلات که اشرف سلطان را بر آنها حاکم ساخته بود. در عوض ابدالی ها را از غرب خواست و اراضی قندهار و بُست و زمینداور را به ایشان داد.²¹

²¹ میر غلام محمد، غبار. افغانستان در مسیر تاریخ. (پشاور): ص: 350.

تبصره: گرچه در تواریخ ذکر نگردیده اما چنین میتوان حدث زد که آزاد خان درین زمان در سن های ۳۲-۳۳ ساله بوده و ممکن در نواحی کابل، غزنی، و قلات بودوباش داشته بوده باشد و بعداً با نادر افشار یکجا شده باشد.

پیشروی نادر در قلب افغانستان

(بقیه تفصیل حادثات نادر افشار را در کتاب مطالعه نمایید)

اما در غزنی :

(بقیه تفصیل حادثات نادر افشار را در کتاب مطالعه نمایید)

اما در کابل :

(بقیه تفصیل حادثات نادر افشار را در کتاب مطالعه نمایید)

اما این نکته واضح است که زمانی که نادرشاه افشار در ۱۷۳۷م در صحرای مغان تاج پوشی کرد، بنا به عقیده مرحوم غبار، نویسنده کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، نادرشاه گرایش به مذهب حنفی داشت

و در پی این بود که در هر دو کشور ایران و افغانستان مذهب حنفی به حیث مذهب رسمی قبول شود (البته در طول سی سال حکومت هوتکی ها در ایران، ایران جزء خاک افغانستان بوده است). به این خاطر نادر بیشتر تمایل به افغانستان پیدا کرده بود و از همان سبب وی اول متوجه افغانستان شد.

(بقیه تفصیل حادثات این دوره را در کتاب مطالعه نمایید)

در سال ۱۷۳۸م که نادر قندهار را به تصرف خویش آورد، احمدشاه ابدالی جوان ۱۶ ساله در مازندران بود. تا به سن بیست سالگی که رسید او در جمع افسران نادرشاه درآمد. آزادخان افغان در این ایام ۳۰-۳۳ سال از عمرش می گذشت و از جمله افسران و فرماندهان مستقل و مهم افغانی بوده است و جمع از نیروهای افغانی را رهبری می کرده است. او با نادر افشار در این زمان دست همکاری می دهد. چنانچه لطف علی بیک نویسنده آتشکده آذر نیز این نکته را تایید می کند و او می نویسد که: آزادخان موسوم به آزادیبیک سلیمان خیل

غلبایی از افغانهای کابل در زمان فتح کابل بدست نادرافشار با فوجی در جمع لشکریان نادر قرار می گیرد 22.

سرانجام کار نادرافشار در خراسان:

(بقیه تفصیل حادثات این دوره را در کتاب مطالعه نمایید)

کشته شدن نادر افشار

قتل نادر را بمران قزلباش ایرانی نسبت می دهند. علاوه بر این تاریخ حاکی آن است که سران قزلباش بعد از قتل نادر عزم از بین بردن روءسای افغانها را نیز کرده بودند اما این عزم بجای نرسید و به همت دو نفر از سران افغانها، (احمدشاه ابدالی، و آزادخان غلبایی) مردود گشت.

(بقیه تفصیل حادثات این دوره را در کتاب مطالعه نمایید)

تفصیل عوامل قتل نادر:

(تفصیل عوامل قتل نادر را در کتاب مطالعه نمایید.)

22 لطف علی بیگ، آذربیکدلی. آتشکده آذر. ص: 373.

بخش سوم

آزادخان افغان در آذربایجان :

در اینجا بحث ما ارتباط پیدا میکند به آذربایجان. لزوماً باید در ابتدا در باره آذربایجان از نظر تاریخی معلومات داد.

(برای معلومات بیشتر راجع به آذربایجان لطفاً به کتاب مراجعه کنید)

باید این نکته را هم یادآوری کرد که آذربایجان که در جمهوری های آزاد شده بعد از سقوط اتحاد شوروی سابق واقع در بخش ماورای قفقاز در میان رشته های جنوب شرقی کوهستان قفقاز و کرانه دریای خزر و رود ارس است، غیر از این آذربایجان است که در گوشه شمال غربی ایران موقعیت دارد و ما از آن بحث نداریم.

به قدرت رسیدن آزادخان در آذربایجان:

اما به قدرت رسیدن آزادخان افغان را در آذربایجان شمال غرب ایران، مآخذ زیاد و معتبر تاریخی جهان تایید کرده اند. از آنجمله دانشنامه ایران و اسلام جلد اول می نویسد که آزادخان بعد از فتح کابل توسط نادر افشار و به موافقه نادر نزد امیر اصلان خان قرخلو

حاکم آذربایجان می آید و او از آن پس در آذربایجان مقیم میشود. این ممکن در سال های ۱۷۴۰-۱۷۴۱م اتفاق افتاده باشد. ماخذ ذکر شده در ادامه می نویسد که بعد از قتل نادر افشار در سال ۱۷۴۷ م و در نتیجه اختلاف و نفاق اُمرای آذربایجان کار آزادخان در آن خطه پیشرفت می نماید. زیرا هر یکی از آنان سعی داشتند که آزاد خان را با خود همراه و همدست سازند و این مایه تفوق و برتری آزادخان نسبت به همه گردید. آزادخان قلعه اورمیه (Urmiya) را تصرف می کند و مرکز حکومت خود قرار میدهد. و در حدود سی هزار سپاه برای خود فراهم میسازد.²³

جان پری نویسنده امریکایی قضاوتش در این میان اینستکه آزادخان در آغاز ظاهراً قوایش را جمع کرد ولی به جای پیوستن به میرسید که عازم مشهد بود ترجیح داد که به شهر زور در مرز ایران و تُرکان عثمانی برود و بخت خویش را در آنجا بیازماید. به قضاوت جان پری که در آنجا حد اقل آزادخان و قشون افغانی اش که اکثراً پشتون های

⁶⁰ احسان پارشاطر، دانشنامه ایران و اسلام . جلد اول، (تهران: بنگاه و ترجمه و نشر کتاب، 1354) ص: 83 س: 2 .

غزایی بودند به مقایسه مشهد تحت عنوان پیروی از مذهب اهل تسنن در برابر آزار و اذیت عامه مردم قرار نمی گرفتند.²⁴

در اواخر سال ۱۷۵۰م آزادخان کنترول شهرهای تبریز و اورمیه را بدست میگیرد. نقی خان را به عنوان بیگلربیگی (نایب الحومه) آذربایجان مقرر میسازد. ضمن مراقبت شدید از مشارالیه به جذب دیگر متنفذان و رؤسای طایفه افشاری پرداخت. آزادخان بخاطر این به افشاری ها زیادتز اعتماد می کرد که نادر افشار به آزادخان اعتماد کرده بود. از برجسته ترین این مردان یکی فتح علی خان ارشلوی افشار و دیگری رئیس طوایف کوه نشین شهبازخان دنبلی را می توان نام برد.²⁵

اکنون پیش از به قدرت رسیدن آزادخان اوضاع نا به هنگام ایران را بعد از قتل نادر افشار بطور خلاصه ارزیابی می نمایم. تفصیل این گفته به این شرح است که: پس از قتل نادر، علی قلی خان برادرزاده او که در هرات بود به مشهد آمد وشاهزادگان خاندان نادر را منجمله رضاقلی میرزای نابینا، نصراله میرزا، و امام قلی میرزا پسران نادر را به قتل رسانید و از آنها فقط شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا را

²⁴ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779م. (تهران: —، 1365)

ص72.

²⁵ ایضا ایضا: ص: 74.



نگاهداشت که اگر کار آرزوی سلطنتش بجای نرسد او را شاه قلمداد کند و به نام او زمام امور را بدست بگیرد.

علی قلی خان در ۲۷ جمادی الآخر ۱۱۶۰ در مشهد با لقب عادلشاه به تخت نشست و برادر کوچک خود ابراهم خان را سردار عراق و مامور اصفهان مقرر نمود و میرسید محمد نواسه ای دختری شاه سلیمان صفوی را بصدارت و مقام بلند سلطنت منصوب کرد.

سال بعد ابراهم خان برادرش برمقابل او شورش و قیام نمود و پس از جنگی که در نزدیک زنجان بین دو برادر درگرفت ، علی قلی خان و یا عادلشاه مغلوب و نابینا گردید. پس از این واقعه ابراهم خان و یا ابراهیم شاه شاهرخ را از مشهد خواست تا سلطنت را بنام او کند. با وجودیکه مردم مشهد این عمل او را یک چال و حيله کاری می دانستند اما بازهم آنها شاهرخ را در نهم شوال ۱۱۶۱ هـ مطابق ۱۷۴۸م در مشهد بحیث سلطان قبول کردند. اما ابراهم خان بعد از استماع این خبر در ۱۷ ذی الحجه ۱۱۶۱ هـ در تبریز بمخالفت برخاست. از آذربایجان بعزم معارضه با شاهرخ شاه عازم خراسان شد. مهدی خان افشار را با سی هزار (۳۰۰۰۰) سوار در تبریز گذاشت. در حین حال میرسیدمحمد را با پنج هزار (۵۰۰۰) سوار بدارالمونین قُم بجهت بند ساختن رود خانه نزدیک شهر که همه اوقات باعث خرابی صحن زیارت مقدس میشد روانه نمود. بعد از چند روز خودش نیز از تبریز

حرکت کرد و بدار المومنین قُم داخل شد. بعداً از دار المومنین نیز بطرف خراسان حرکت کرد و این بار جمعی از قزلباش ها و افغان ها را که تعدادشان به سی و پنج هزار (۳۵۰۰۰) نفر میرسیدند در قُم گذاشت. جماعت افغان ها و ازبک ها که بدستور نادر افشار در آنجا جاگزین شده بودند، به تحریک و ترغیب ابراهم شاه آنها بر طایفه قزلباش حکومت می نمودند. خوانین قزلباش از این رویه ناخشنود بودند و از سلوک ابراهم شاه با این دو فرقه افغان و ازبک متوحش بودند و به انتشار این خبر به جانب شاهرخ روی آوردند. قابل ذکر است که افغان ها پیش از نادر در ایران بودند و حکومت می کردند و آنهم در دوره ای هوتکی ها بودند. جماعت افغان ها که درین زمان در قُم تجمع کرده بودند جدا از جماعتیست که با آزاد خان به در مرز ایران و عراق رفته بودند.

از استماع این خبر امیرخان (کسی که در منطقه سمنان و سُرخه با ابراهم شاه منزل کرده بود و توپخانه را دران مکان نصیب کرده بودند) و لشکریان همراه وی بخاطر عداوت که با افغان ها داشتند و بخاطر حسن خدمت خود به درگاه شاهرخ، با ابراهم شاه بنای نفاق را گذاشتند و آماده جنگ گردیدند. فرقه قزلباش ها در یک طرف و جماعت افغانها و ازبک ها در طرف دیگر و ابراهم شاه در وسط قرار داشتند که امیرخان توپها را بطرف افغانها شلیک نمود. فرقه

قزلباش ها با سرداران خود بطرف مناطق خود گریختند و ابراهم شاه با جماعت اُزبک ها و افغان ها بجانب دارالمومنین قُم واپس برگشتند. از این خبر شکست ابراهم شاه، میرسیدمحمد متولی که در آن زمان در قُم بسر می برد آگاهی یافت و مردم قُم نیز با امیر سیدمحمد مذکور عرض ارادت نمودند. میرسیدمحمد متولی قزلباش ها را بمحافظت شهر امر نمود. ولی الله یارخان افغان و شاهین خان در جواب این عمل زبان به درشتی آغاز کردند و گفتند که ما دست از قدرت، جواهرخانه (خزانه دولتی)، و کارخانجات پادشاهی برنخواهیم داشت.

این سخنان و ادعای افغان ها بالای قزلباش ها سخت تمام شد. و آنها بر جماعت افغانها و اُزبک ها حمله نموده و افغانها و اوزبک ها را به شکست مواجه ساختند. بعد از پنج روز ابراهم شاه با عطاخان و عظامرادخان اُزبک و شهبازخان با جمعیت چهل هزار (۴۰۰۰۰) سوار وارد دو فرسخی (و یا فرسنگ در حدود ۶/۲۴ کیلومتر) شهر قُم گردیدند. درین وقت است که از آزاد خان نیز یادآوری می گردد که با این قشون افغانی یکجا بوده و داخل قُم می گردد. افغان ها یک نفر از معتمدین خود را به نزد میرسیدمحمد متولی فرستادند و از او درخواست کردند که باید با افغان ها ملاقات کنند. سران قزلباش ها و اهالی قُم چون از مضمون مکتوب آگاهی یافتند به نزد میرسیدمحمد

رفتند و گفتند که اگر جناب میرسیدمحمد به این ملاقات بروند، این ملاقات را در بیرون شهر با ابراهم شاه و آزادخان افغان صلاح نمی بینند. اگر ابراهم شاه بدون لشکر آزادخان افغان بشهر قُم بیاید اشکالی نخواهد داشت.

میرسیدمحمد متولی نیز نظر اهالی قُم و سران قزلباش را پذیرفته برای ابراهم شاه جواب رد داد. از این جواب ابراهم شاه غضب ناک شده و از آزادخان و جماعت افغان ها و ازبک ها کمک خواسته تا بزور داخل شهر قُم شوند. در مقابل اهالی قُم و سران قزلباش نیز با میرسیدمحمد مذکور بدفع ابراهم شاه و لشکریان آزادخان افغان و ازبک ها برآمدند. جنگ و مبارزه برای مدت شش روز ادامه یافت که در این شش روز پنج هزار نفر از فرقه قزلباش بعزم شبخون از شهر بیرون برآمدند. از این حرکت خوف و سراسیمگی بر آزاد خان و لشکر ابراهم شاه عارض شد.

آزادخان افغان در حقیقت به این ترتیب به محاصره شهر قُم و قتل عام طرفدار نبود. اما روی مشکلات و آنهم سرنوشت هزارها افغان در یک مملکت بیگانه او را مجبور ساخته بود تا خود را نزدیک لشکر افغانی قرار بدهد تا سرنوشت افغان ها در منطقه تعیین گردد. او طرح دیگری را براه انداخت. با پانزده هزار (۱۵۰۰۰) نفر سوار افغان از ابراهم شاه جدا شده و طرح مصالحه و مذاکره را با میرسیدمحمد

متولی انداخت. این مصالحه مورد موافقه هر دو طرف قرار گرفت و آزاد خان با مشوره میرسید و طایفه قزلباش بطرف قزوین و ساوه روان شد. بعد ازین تصمیم آزادخان، باقی سرداران ابراهم شاه هم منززل شده و بعضی هم راه قندهار را در پیش گرفته متفرق شدند. بعداً ابراهم شاه با معدودی از لشکریان خود در قلاپور (بین ساوه و قزوین) مورد حملات قزلباش ها قرار و سرانجام دستگیر و سپس کور میگردید.

اما قصه آزادخان افغان این شد که: آزادخان پس از اینکه مدتی را در ساوه و قزوین با لشکریان افغانی اش بسر برد، دید که در این مدت اوضاع منطقه آشفته و درهم و برهم است و هر صاحب قدرتی آرزوی بدست آوردن سلطنت و قدرت مطلقه را دارد، پس آزادخان نیز ب فکر بدست آوردن قدرت بیشتر افتاد. به این خاطر به سمت آذربایجان رهسپار گردید.

سرداران آذربایجان نیز هر یک در مکان خود بیرق استقلال بلند نموده بودند و با یکدیگر در جدال و مخاصمه بسر می بردند. چون شنیدند که آزادخان به آذربایجان آمده است همه دروازه های دوستی را بروی ایشان (آزادخان) گشودند. بخاطریکه وی را شخص عادل یافته و هیچکسی در هیچ زمانی با وی خصومت نداشته بودند و هم او در

بین شان بیگانه بوده و حیثیت مهمان را داشتند و هر یک بطرف خود میکشیدند و به استعداد تمام با او سازش میکردند. چنانچه فتح علی خان افشار و شهبازخان دنبلی با آزادخان عهد و پیمان نموده با یکدیگر متفق شدند و آزاد خان را بحیث رهبر خود قبول کردند. اول شهر تبریز و مراغه و محالات دیگر را تحت اداره و تسلط خود آوردند. چون فتح علی خان و شهبازخان دنبلی از آزادخان افغان اطاعت می کردند لذا به آزادخان لقب سرداری دادند. بعداً با یک عده مخالفین چون موسی خان افشار و کاظم خان قراچه داغی و دیگر خوانین افشار جنگ های بزرگی اتفاق افتاد که در همه ای این برخورد ها آزادخان موفق برآمده و روزبروز به استقلال و نیروی آزادخان افغان افزوده می شد. این واقعات در حوالی ۱۷۵۰م به اتفاق افتاده است.

آزاد خان، که اکنون به سردار آزاد خان افغان ملقب گردیده است، اکثری از بلاد های آذربایجان را تحت کنترل خود آوردند. بعداً کوچ، عیال، و متعلقین خویش را داخل قلعه اُرمیه که از قلعه های مشهور است گذاشته و آنجا را محل سکونت دائمی خویش قرار دادند. خودش همراه با فتح علی خان افشار و شهبازخان غرض امنیت و صلح با شورشیان دیگری در آذربایجان و اطراف آن در نبرد و مبارزه دست بکار شدند.

موسی خان یکی از بزرگان منطقه هم با چند نفر دیگر از سرکردگان آذربایجان به نزد او آمده و به استقلال و قدرت او افزوده شد. شاید علت پیوستن موسی خان هم متفق بودن فتح علی خان و بعضی از خوانین افشار بوده باشد. از این به بعد لشکر آزادخان به سی هزار (۳۰۰۰۰) می رسد.

آزادخان چون تعداد از امرای آذربایجان را با خود متفق دید به فکر پادشاهی می افتد. چون مدتی را در عراق بسر برده بود و از اوضاع و اطوار آنجا هم مطلع بود و با بعضی از سرکردگان آنجا هم رابطه داشت ب فکر افتاد که قلعه کرمان شاهان را با توپخانه و جبه خانه خود بدست بیاورد تا بتواند به مقصد خود برسد. وی مکتوبی به عبدالعلی خان و میرزا محمدتقی باین مضمون مینویسد و آنرا می فرستد:

نامه آزادخان به رهبران کرمان:

چون ظلم و تعدی نادرشاه در باره اهل ایران از حد گذشت و حرکات او که منافی خواهش خداوند کریم بود مردم ایران را بر موافق طبع نیامده او را به سزا رسانیدند. و تا حال که مدتی است از قتل او گذشته و مردم ایران در عرصه قلیل چند نفر را سریر آرای تخت سلطنت کرده و خلع نموده اند و معلوم نیست که کار بکجا خواهد

کشید، و این خیرخواه عباد با خوانین و سرداران آذربایجان متفق شده بمحافظت خود و عباد کوشش دارد. از آنجا که غرض ترفیه حال رعایا و برابری و قاطبه خلق الله است نوشته میشود که آن عالیجاه (مقصد از رهبران کرمان است) هم با این خیرخواه متفق شده عراق و آذربایجان را در اختیار خود آورده بمحافظت و نگاهبانی عجزه و مساکن پردازیم تا هر وقت که مدبر کارخانه ارض و سما صاحب شوکتی را فرمان فرما گرداند، همگی به خدمت او شتافته از خوان احسان او بهره مند و سرافراز گردیم. در صورت متفق بودن آن عالیجاهان با این خیرخواه انام کارها بر وفق مدعا و دشمنان مغلوب خواهند بود.²⁶

با آنکه تاریخ این نامه آزاد خان برای اعلان پادشاهی ایران ذکر نگردیده اما تخمین می گردد که در سال های ۱۷۵۰م این اعلام صورت گرفته باشد.

بهر صورت این اعلامیه به این معنی بود که به مردم ایران واضح بسازد که نظام گذشته ای نادری بامردم ایران فاصله پیدا کرده بود و بر علاوه آن نادر اعتماد بر افغان ها داشت. البته می خواست به مردم

²⁶ ابوالحسن بن محمدامین، گلستانه. محمل التواریخ. (تهران: چاپخانه دانشگاه، 1344)، ص: 185.

ایران ثبوت کند که این اعتماد بدلیل آن بود که نادر افشار شخصاً دلاوری ها و جنگجویی های افغان ها را در هرات و ایران به چشم دیده بود و بر او اثر کرده بود و از اینرو ایرانی ها از نادر فاصله گرفتند و او را بقتل رساندند و در قتل نادر افغانها هیچ دخالت نداشتند. آزادخان اصلاً میخواست سلطنت از دست رفته غلجایی های افغانی یعنی هوتکی ها را در ایران که آن زمان جزء خاک افغانستان بود دوباره احیا کند. این هدف و آرمان آزادخان از مضمون همین نامه فوق که در بالا ذکر شد و به اهالی قلعه کرمان شاه ارسال گردید بخوبی بدست می آید. آزادخان می خواست حکومت مطلقه ایران را بدست آورد و در راه حصول آن **حکومت مطلقه ایران** از هر تلاش و کوشش دریغ نمی کرد. از اینرو حمایت و پشتوانه اهالی قلعه کرمان شاه را ضروری می دانست.

عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی از مضمون این اعلامیه آزاد خان مطلع گشته و در جواب نوشتند که:

پیش از ورود خط آن سردار با اقتدار، حقیقت خیرخواهی ملازمان آن عظمت مدار که محض خشنودی جناب کردگار است مطلع شده و از دریافت اینکه غرض بهبودی عجزه و مساکن و همت و الانهت مصروف خیرخواهی عباد است در ادای این حسن نیت از خداوند جلیل اجر جزیل عاید بندگان آن ثریا مکان خواهد گردید. و متفق گردیدن در

صورتی مطلوب و لازم است که قران سعدین در یک برج و یک درجه اتفاق افتد که تاثیر و منافع آن روزبروز بل آنا فاتنا بروزگار فرخنده آثار عاید گردد. الحال بسبب بُعد مسافت و مُتعرض نگردیدن سرداران با شوکت و نگاهبانی قلعه و توپخانه از غولان بیشه جهالت آن امر چندی در عهده تعویق خواهد ماند. هرگاه در صورت نفاق از سرداران عراق در مرآت ضمیر عکس پذیر گردد همانوقت بلا تامل این مراتب را بصحابت پیک بادپای سحری داده محرک سلسله اتفاق خواهم گردید والسلام.)²⁷

اهالی کرمان شاه، و عبدالعلی خان و تقی خان، از قدرت و نیروی بدست آمده آزادخان مطلع و آگاه بودند. جز تسلیمی و همکاری با آزادخان راهی دیگری را نیک نمی پسیندیند. لهذا بجواب نامه آزادخان احترامانه نگاشتند. و از نیت پاک و خیرخواهی و دستگیری از ضعفا و مساکن که آزادخان در نامه خود نگاشته بود استقبال نمودند. تنها مانع در راه حصول به این مامول را دوری مسافت آزادخان از قلعه کرمان شاه می دانستند. لذا به آزادخان وعده ای همکاری را دادند و به او امر او اطاعت کردند و ظاهراً تسلیم شدند.

²⁷ ایضا ایضا ص: 186.

تصرف گرجستان و ازدواج با خواهر ارکل (هرکلیس):

زمانیکه آزادخان از مضمون جواب خط از طرف سران قلعه کرمانشاه مطلع گردید، دیگر متعرض کرمانشاه نگردیده و به تسلیمی ایشان قناعت کرد. بعد در فکر تسخیر تمام مناطق آذربایجان، به شمول مناطق شمالی تحت نفوذ امپراطوری روس ها، افتاد. آزادخان به شهرهای دور و نزدیک نماینده های خود را فرستاد و به دوستی خود آنان را دعوت مینمود. از آنجمله مردم گرجستان را نیز به این امر دعوت کرد. اما شاه گرجستان به این دعوت جواب مثبت ندادند و اعتنایی هم به نوشتن جواب نامه ای آزادخان نکردند. آزادخان برای تنبیه آنان از شهر تبریز بیرون آمده و به جای خود یکی از خوانین آذربایجان را موظف گماشت. دولت و اهالی گرجیه و یا گرجستان هم برای دفاع آمادگی گرفتند. اینست که در سرحد گرجستان جنگی عظیمی به اتفاق می افتد.

لشکر افغان ها به سرکردگی آزادخان بار اول پیشروی قشون گرجیه را گرفته و آنانرا شکست میدهند ولی فرمانروای گرجستان خودش و لشکر او از بالای زمین های اسپان خویش پایین میآیند و بر لشکر افغان ها با تفنگ های شان حمله میکنند. درین زد و خورد بسیاری از لشکریان افغان ها کشته میشوند و بالاخره افغان ها مجبور می شوند عقب نشینی کنند. سرانجام این بار درین برخورد با شکست مواجه

میشوند و به تبریز برمیگردند. آزادخان از تصمیم حمله به گرجستان صرف نظر نکرده و بار دیگر بفرجمع آوری سپاه میافتنند.

اما بار دوم لشکری از فرقه افشار را هم با خود متفق ساخته و بیشتر از پیش آماده جنگ شده و برای تسخیر گرجستان عازم میگردند. بالمقابل لشکر گرجیه هم بمدافعه پرداخته و صفوف مقابله را آراسته می کنند. این بار بعد از تلفات بسیاری از طرفین شکست عظیم به جماعت گرجیه افتاده و جماعت گرجیه دست به فرار میاندازند.

آزادخان در این بار مجدداً از حکمروای گرجستان خواستار خویشی شده و خواهان به زن گرفتن خواهر او میشود. حکمروای گرجستان این بار خواستگاری آزادخان را قبول کرده و همشیره خود را بزوجت او میدهد و خودش هم به حضور آزادخان آمده و با او ملاقات می کند. با این ازدواج مابین هردو رویه دوستی منعقد می گردد. آزادخان بعد از آنکه خاطرش از طرف گرجستان جمع میشود باقی از بلاد آذربایجان را هم بعد از جنگهای بسیار طولانی تحت تصرف خود درآورد و بعداً بسوی تبریز باز میگردد.

جان پری نویسنده امریکایی به این عقیده است که اصلاً شاه گرجستان، تیموراس (Taymoraz و یا Tamaris)، و پسر سلحشور و جنگجویش ارکل (Erakli, Irakli) (Heraclious)

تهدیدی را برای آزادخان ایجاد کرده بود. بعد از مرگ نادر افشار، تیموراس شاه گرجستان نیز چشم به خاک های ایران در جنوب کشورش دوخته بود و میدان را نیز خالی دیده بود. قرار اسناد که در آرشیف وزارت خارجه فرانسه موجود است این عمل تجاوزی تیموراس در حقیقت یک ستراتیجی دفاعی شمرده می‌شد زیرا که در ایالات جنوب دریای ارس یک نوع انارشی ایجاد شده بود که ایالات عیسوی مذهب ترانساراکسیا (Transarxia) را به قتل و قتال و چوروچپاول آغوشته ساخته بود. شهزاده ارکل پسر جنگجوی تیموراس به یک سلسله حملات دست زده بود که تا حدود تبریز نیز رسیده بود. می‌گویند که در ابتدا یک عده ای از لشکر افغان ها نیز با ارکل همکاری می نمودند. که بعدتر در اوایل سال ۱۷۵۱م بنا به همین علت آزادخان به محاصره ایروان پرداخت. و ارکل که از به قدرت رسیدن حریفان افغانیش دچار وحشت شده بود با کمک ارمنی ها به مقابله آزادخان شتافت و ضمن کشتاری وسیع حمله آزاد خان را دفع کرد. جان پری، از گلستانه نقل می کند که: پس از اینکه تیموراس (پادشاه گرجستان و پدر ارکل) پیشنهاد آزادخان را دایر بر همبستگی از راه ازدواج نپذیرفت، آزاد خان اقدام به حمله نمود.²⁸

²⁸ جان ر، پری . ماخذ سابق ص: 74

ارکل برای تصرف تبریز خود به راه افتاد و در آنجا پادگانی باقی گذاشت. سرانجام ائتلاف خانهای قفقاز او را از پشت سر در معرض خطر قرار داد و ناگزیر به عقب نشینی گردید. بعد از تاخت و تازهای دیگری در این نواحی سرانجام در سال ۱۷۵۱م ارکل ناگزیر به بازگشت به تفلیس Tbilisi گردید.

قرار جان پری، آزادخان از این بخش پیروزی بهره بُرد و با گرفتن خواهر ارکل به زوجیت خود پیوند راه زناشویی را که قبلاً ارکل رد کرده بود مستحکم ساخت. سرانجام توانست قدرتش را مجدداً بر اورمیه مستقر سازد و سپس در جنوری سال ۱۷۵۲م خود را به تبریز میرساند. این سال را مُورخین دوران اوج و توانایی آزادخان در آذربایجان دانسته اند و قلمروی او را در سراسر نواحی جنوب دریای ارس از اردبیل تا اورمیه گسترده یافته اند و اراضی امتداد رود خانه ارس تا ایالت نخجوان را نیز به تصرف او دیده اند.

آنچه از نوشته های کاظم موسوی بدست می آید اینست که کمی تفاوت دارد و آنرا بطور خلاصه تحریر میداریم اینکه: آزادخان در ادامه کوشش ها برای تسخیر سراسر آذربایجان و تثبیت حکومت خود جانشینی در تبریز نشانده بود. سپاهیان به گرجستان تاخت و تاز کردند و بعد از یک سلسله جنگ های سخت که میان وی و هراکلیوس

(ارکلی خان) فرمان روای گرجستان صورت گرفت دوباره به تبریز برگشت. اما آزاد خان پس از استقرار در تبریز به مدت کمی به تقویت خود و گردآوری و ساماندهی لشکر پرداخت و بار دیگر به گرجستان تاخت. این بار پس از کوشش بسیار، گرجیان را شکستی سخت داد و آن حدود را نیز بر متصرفات خود افزود، هراکلیوس ناگزیر باوی از در دوستی درآمد و فرمان او را به گردن نهاد و خواهرش را به زنی به او داد.

(برای تفصیلات بیشتر راجع به فعالیت های ارکل به کتاب مراجعه شود)

درین وقت درد سری دیگری که برای آزاد خان ایجاد می گردد عبارت ازینست که قرار کاظم موسوی یک دست نشانده ای آزادخان بنام فضل علی خان برای تامین هزینه های جنگی در مدت دو لشکر کشی آزادخان به گرجستان مبلغی بسیار زیادی تحت نام مالیات مرسوم از مردم تبریز خواستار شده بود. مردم که از دادن این مالیات به تنگ آمده بودند، بر علیه دست نشانده آزاد خان یعنی فضل علی خان شورش نمودند و او را کشتند. چون میترسیدند که مبادا آزادخان انتقام بگیرد همه به قلعه شهر پناه بردند و در ضمن از فرمانبرداری

سرپیچی کشیدند. تبریزیان از ایالات اطراف شهر یاری و کمک خواستند، مدت دیری در برابر آزادخان پایداری ورزیدند و شهر و قلعه خود را نگهداری کردند. لیکن سرانجام در رمضان سال ۱۱۶۴ق/ جنوری ۱۷۵۱م تبریز دوباره به تصرف آزادخان درآمد و نزدیک به چهار هزار (۴۰۰۰) نفر از مردم شهر در این جنگ کشته شدند²⁹

به این ترتیب آزادخان سراسر آذربایجان را تصرف نموده و تحت اداره خود آورد. بر علاوه آزاد خان با یک شخص دیگر بنام کاظم خان قراچه داغی مشکلات زیادی را دید که او یک مرد بسیار کاردان و هوشیاری بود. کاظم خان در ابتدا با نادر افشار یکجا و مشاور در امور نظامی او بود. به اثر هوشیاری و کاردانی، و ممکن هم بسیار زیرکی او، نادرشاه افشار از او بدگمان شده او را کور کرده بود. بعد از قتل نادرشاه با وجود کوری و نابینایی خود علم استقلال برافراشته بود. خوانین آذربایجان از او هراس داشتند. کاظم خان چون دید که خوانین و سرکردگان آذربایجان با آزادخان افغان موافقت و مرافقت دارند، او نیز مجبور شد با آزادخان از طریق صلح و موافقت پیش

²⁹ عبداعظیم، رضایی. تاریخ ده هزار ساله ایران. (تهران: اقبال، 1363)، ص: 320.

آمده و متفق او گردیده از آزادخان اطاعت نماید. با تسلیم شدن کاظم خان کور قراچه داغی، آزادخان بر سراسر آذربایجان حکمروا گردید. سلطنت مطلقه آزاد خان در آذربایجان تحقق یافت.

آزادخان که از حمایت و پشتیبانی لزگی ها به شمال محروم شده بود، و از طرفی نگران سمت جنوب بود ناگزیر به قبول شرایطی گردید که طی آنها موافقت کرد که قلمروش را محدود به جنوب رودخانه آرس سازد. آرس دریای است که گرجستان و آذربایجان را از هم جدا میکند. یعنی که آزاد خان مناطق اشغال شده گرجستان را به ارکل خسر بُره اش واگزار شد و خود به خاکهای آذربایجان قناعت کرده متوجه محکم ساختن مناطق جنوب گردید.

چنین می نماید که این موافقت با ارکل بر روابط مبهم آزادخان و طایفه افشار و دیگر طوایف آذربایجان سایه افکنده باشد و تاثیر مثبت کرده باشد. این موضوع موجب شده بود که آزادخان در بهار سال ۱۷۵۳م، در صدد برآید تا به طرف جنوب در ۳۰۰ مایلی پایین تر از آذربایجان بخت خود را آزمایش کند. این نواحی در قلمروی کریم خان زند قرار داشت. مشارالیه اینک در حال زد و خورد با علی مردان

خان و متحدانش بود و چنین مینمود که قلمروی زندیه آماده فرو پاشی شده است.³⁰

پس از تسخیر سراسر آذربایجان، آزادخان با سرداران ، جنگجویان، و لشکریان افغانی خود خواست به خراسان برود و از آنجا به افغانستان رفته با احمدشاه ابدالی که اکنون پادشاه و امپراطور افغانستان است و حکومت افغانستان را بعهدہ دارد در باره آینده مذاکره کند و خود در آنجا به حکومت بپردازد. اما باز هم به اثر گرفتاری های که برای آزادخان در آذربایجان و ایران پیش آمد به این هدف نایل نشد. درین جا لازم می بینیم که در باره ای موقف های آزادخان و احمدشاه بابا صحبتی مختصری کنیم.

(لطفاً به کتاب مراجعه شود)

³⁰ ایضا ایضا ص : 75.

بخش چهارم

(تصرف اصفهان و اعلان پادشاهی آزاد خان افغان)

زندیه در ایران و ذکر از شجاعت های آزادخان:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

تعریف مختصر از سلسله زندیه:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

به قدرت رسیدن کریم خان زند:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

اوضاع ایران مقارن ظهور کریم خان زند:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

این بود چگونگی اوضاع مردم ایران که آزادخان در بین آنان سلطنت مطلقه را تشکیل داد و یکبار دیگر سلطنت از دست رفته ای هوتکی های افغان را در چنین اوضاع بی سروسامان ایران تجدید حیات کرد و تاج شاهی را بر سر نهاد.

بیایید ببینیم که با وجود این همه مشکلات ها و پراگندگی های اجتماعی ایران، آزاد خان چگونه با دو رقیب بزرگ که یکی آن کریم خان زند و دیگر آن محمد حسن خان قاجار بودند به مشکلات روبرو می شوند. کریم خان که از طایفه محروم و رنج دیده سر بلند کرده بود بدشمنی و رقابت سخت با آزادخان افغان پرداخته بود. و خیال حکومت ایران را بر سر داشت و طایفه خود را به کمک خود خواند. آنان را بر اتفاق و اتحاد و تحمل سختی ها دعوت کرد. طایفه زند اگر چه عدد آنها بسیار نیست، لیکن در میان سایر قبایل اعتبار عظیم و امتیاز خاص داشتند. بعضی برآنند که این طایفه را زند بجهت آن خوانند که زردشت محافظت کتاب زند و اوستا را به ایشان محول کرده بود.

کریم خان نسبت به همه رقبای خود اعتماد اهالی شهر های ایران را بدست آورده بود و میخواست که به حکمروایی بپردازد. او در

حصول این آرزو و هدف خود آزادخان افغان را بزرگترین مانع و رقیب می دید. بهر حال بعد از فوت علی مردان خان، کریم خان و محمد حسن خان قاجار دو دشمن قوی بودند که بر علیه آزادخان افغان قیام بسته بودند و مانع از پیشرفت وی می شدند.

آزاد خان در آنوقت بر آذربایجان مستولی بود. علی رضا ملقب به ضیا الملت والدین می نگارد: که در جنگ اول که ما بین کریم خان و آزادخان واقع شد، شکست بر کریم خان بنوعی افتاد که مجبور شد نه فقط اصفهان بلکه شیراز را نیز ترک کند و بجانب کوه گیلویه فرار اختیار کند.

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

مبارزات آزادخان با کریم خان زند:

با آنکه این دور قیاب و مدعی سلطنت در ایران، آخر الامر دست دوستی و اتحاد با هم دادند و روزگاری را با هم بخوشی سپری کردند، اما در آغاز برای رسیدن به آرزوی دیرینه شان دست به صف آراییی های در مقابل هم زده که این صف آراییی و نبرد ها طبعاً باعث کشتارهای زیادی گردیدند.

آنجا که ذکر از نبردهای آزادخان و کریم خان به میان می آید، ناگزیر باید از محمد حسن خان قاجار نیز یاد کرد. چون در این زمان یک نوع مبارزه سه جانبه بین این مدعیان اتفاق افتاده بود و ادامه داشت. ما در اینجا اول از جنگ های که بین کریم خان و آزادخان رخ داده است یادآور میشویم و جنگ های آزادخان با محمد حسن خان را به تعقیب آن می آوریم .

درباره جنگ های کریم خان زند با آزادخان افغان علت و عوامل متعدد را می توان اشاره کرد. علت عمده اینکه هر دو مدعی تاج و تخت سلطنت در ایران بودند. ولی در آغاز آنچه باعث نخستین جنگ کریم خان زند و آزادخان افغان شد خصومت های موجوده بین کریم خان زند و علی مردان خان بختیاری بود. ما در اینجا لازم می بینیم معرفی کوتاه از علی مردان خان و ابوالفتح خان، این دو تن از سرداران و بزرگان دیگر از طایفه بختیاری را که سبب نفاق ها و کشمکش ها در ایران شده اند نمایم. سپس جنگ های کریم خان و آزادخان افغان را به ترتیب می آوریم.

ابوالفتح خان:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

علی مردان خان:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

سرانجام ابوالفتح خان:

اتحاد سه گانه که از آن در بالا ذکر گردید، دچار سرنوشت ذیل گردید که بدان بطور مفصل تر اشاره می گردد.

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

گویند که بعد از مغلوبیت و شکست، علی مردان خان نزد آزادخان افغان پناه آورده و با او طرح دوستی و اتحاد را نمود. مگر مایوسانه و باشتاب به کرمان شاه رفت که این آخرمنجر به جنگی بین او و آزادخان افغان گردید که در نتیجه او از آزادخان شکست یافته که این منجر به جنگهای بین آزاد خان و کریم خان می گردد که ما ذیلاً به نبردهای کریم خان و آزادخان افغان اشاره می کنیم.³¹

³¹ محمد، حجازی. خلاصه تاریخ ایران تا انقراض قاجاریه. (تهران: ابن سینا، 1335)، ص: 200.

سقوط پری و اصفهان از کریم خان زند و تصرف اصفهان توسط آزاد خان

قرار روایت دیگری، در نوروز سال ۱۱۶۶ هـ مطابق مارچ ۱۷۵۳ م، زمانیکه کریم خان به اصفهان بسر می برد خبر شد که علی مردان خان بختیاری لشکر آماده کرده و با کسی بنام مصطفی خان بیكدلی متحد شده و شخصی مجهول النسب را بنام شاملو بشاهی انتخاب کرده و بکرمان شاه آمده است.

کریم خان برای مقابله با علی مردان خان از اصفهان بکرمان شاه آمد و با سپاه علی مردان خان درگیر جنگ شد. سرانجام شکست به علی مردان خان وارد گردید. در این زمان وقتیکه علی مردان خان با کریم در جنگ بود، علی مردان خان از آزادخان افغان که در اُرمیه بسر میبرد کمک خواست.

آزادخان افغان با هشت هزار نفر افغان و افشار از اُرمیه بکمک علی مردان خان بکرمان شاه آمد. و هنوز دو سه منزل به کرمان شاه مانده بود که خبر شکست علی مردان خان را از دست کریم خان زند شنید. آزادخان از شنیدن این خبر تصمیم به برگشتن گرفت اما کریم خان راه بازگشت را بر آزادخان بست.³²

³² محمد امین گلستانه . مجمل التواریخ . ص: 465.

آنوقتیکه آزادخان می خواست دوباره عازم آذربایجان شود، لشکریان کریم خان زند در منطقه ایکه آزادخان در آن بود به آن منطقه وارد شدند. مگر آزادخان چندین بار منطقه بودوباش خود را تغیر داد و علاقه به جنگ با کریم خان نشان نداد تا آغازگر جنگ نباشد. در آخر آزادخان مجبور شد با سران لشکرش چون فتح علی خان افشار، شهبازخان دنبلی، و سلیم پاشاه، و سایر خوانین افغان، درباره اینکه کریم خان او را تعقیب می کند به مشوره پیروازد. صلاح براین دانستند که چند نفر همراه قاضی و شیخ الاسلام با پیامی از آزادخان به نزد کریم خان بفرستند تا مذاکره کنند و خودش درین مذاکره شخصاً اشتراک نوزید. زمانیکه قاضی و شیخ الاسلام مزکور وارد اردوی کریم خان زند شدند، پیام آزادخان را مبنی براینکه معلوم شود که هدف کریم خان از تعقیب کردن چیست؟ و ما (آزادخان) بنای جنگ با شما نداریم.

کریم خان به فرستادگان آزادخان گفت: دست برداشتن از شما در صورت ممکن خواهد شد که آزادخان با سرداران خود بحضور ما آمده و طوق بندگی و اطاعت در گردن افکنده و مطیع امر و نهی ما باشند. کریم خان با این پیغام فرستادگان آزادخان را رخصت نمود.

فرستادگان آزاد خان واپس با این پیغام کریم خان برگشتند و این حقیقت را به آزادخان رسانیدند و بیان نمودند. آزادخان و سرداران

افغانی بعد از مشوره و مطابق حسن و عنعنه ای افغانی با خواندن دعا و فاتحه تصمیم به جنگ را با کریم خان زند گرفتند و عازم جنگ شدند.³³

بر خلاف در بین لشکرکریم خان زند تفاوت آرا و نظریات وجود داشت، حتی پیش از آنکه جنگ آغاز شود قوای زند بین خود اختلاف پیدا کردند. محمد خان و شیخ علی خان بدون تردید طرف دار جنگ نکردن با آزادخان افغان بودند و می خواستند که راه آزادخان آزاد باشد تا بتواند بی مشکلات بطرف آذربایجان برود.

گرچه این اختلاف علنی نبود اما آنها حاضر نشدند که چون جنگهای دیگر کریم خان زند با دشمنان و رقبای شان که در همین لشکر و سرداران همراهش بودند، از خود فداکاری و مقاومت نشان بدهند. آنها در این جنگ آنقدر پایداری و مقاومت از خود نشان ندادند. بطور مثال، شیخ علی خان و محمد خان زند به افراد تحت فرمانشان اجازه دادند که پیش از وقت پُستهای نظامی را رها سازند و پراکنده گردند. اسکندر خان نیز به قوایش دستور عقب نشینی داد. سرانجام جناح و بار و بنه نیروهای زند بر اثر حمله سلیم خان بابان که از گُرد های متحد آزادخان بود تحت فشار قرار گرفت و تاکتیک عدم سازش مطلق

³³ ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ. (تهران: ابن سینا، 1344)، ص:

کریم خان منجر به شکست مفتضحانه ای شد. ساعتی قبل از غروب آفتاب آزادخان اختیار میدان جنگ را بدست گرفته بود. گلستانه هم در این باره می نویسد که: هر چند کریم خان در صدد منع برآمد فایده مترتب نگردید و هر کس به سمت فرار مینمودند. جمیع مال و خیمه و خرگاه و خزانه و دواب نصیب لشکر افغان گردید. کریم خان با معدودی از لشکر و شیخ علی خان و محمد خان و اسکندر خان و سرداران زندیه بسمت پری و کمازان بدر رفتند. در ورود به آن مکان کریم خان اسکندر خان را همراه گرفته راه اصفهان را در پیش گرفتند و جمیع سرداران زندیه را در قلعه پری و کمازان گذاشت و خوانین مذکور به تهیه قلعه داری پرداختند.

آزادخان بعد از فتح و پیروزی بالای کریم خان زند، سه چهار ساعت از شب گذشته بود که خودش داخل خیمه کریم خان گردید. از آنجمله، عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی خان را که از طرفداران کریم خان زند و مسول توپخانه بودند با جمعیتی از اسیران به نزد آزادخان آوردند. آنها علت ماندن خود ها را نزد آزاد خان و نرفتن همراه کریم خان را به ایشان (آزادخان افغان) عرض نمودند. آزادخان افغان از شنیدن این خبر بسیار خوشحال و مسرور شده و یکی از سردارانش را با پنجاه سوار افغان برای نگهبانی ایشان مقرر کرد. آزادخان افغان

با این اسیران جنگی (عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی خان) بسیار سلوک خوب نموده و آنها را دلداری داد. عبدالعلی خان را همراه گرفته و میرزا محمد تقی را بطرف کرمان شاه رخصت نمود و به تعقیب کریم خان پرداخت.

آزادخان در نواحی به نزدیک قلعه پری (که مسکن زندیه بود) و کمازان اطلاع حاصل نمودند که کریم خان خودش به اصفهان رفته و باقی سرداران زندیه را در قلعه پری گذاشته است. لشکریان آزادخان به محاصره قلعه پرداختند. و آزادخان یکی از سرداران خود را به نزد شیخ علی خان و محمد خان از بزرگان لشکریان کریم خان که در قلعه پری مانده بودند و تحت محاصره قرار گرفته بودند فرستاده و چنین پیغام ارسال نمود که: مرا (آزادخان افغان) داعیه و انگیزه حرب و جنگ با شما نبود هر چند عاجزی و فروتنی کردم کریم خان قبول نکرد. ناچار کار به جنگ با شما انجامید و فتح و نصرت نصیب غازیان افغان و افشار گردید. حالا صلاح در آن دیده میشود که قلعه داری را موقوف نموده با بنده درگاه ملاقات نمایند.

سرداران زندیه با فرستاده آزادخان سخنان درشت گفته و بر مقاومت شان اصرار کردند. آزادخان افغان چند روز را بر محاصره قلعه گذراند. طرفداران زندیه هم گاه ناگاه از قلعه برآمده با یکه تازان افغان در میدان دست به جنگ شده ولی بی نتیجه بر میگشتند.

آزادخان بالاخره بار دیگر نیز³⁴ مجدداً چند نفر از سرداران معتبر را بقلعه فرستاده و گفتگوی صلح را بمیان آوردند. جان ر پری، تصریح می کند که آزاد خان قاضی لشکر خود را به عنوان سفیر نزد شان فرستاد تا آنها را وادار سازد که با آزادخان دیدار دوستانه داشته باشند.³⁵

گلستانه می نویسد که: چند نفر گفتگوی صلح بمیان آورده گفتند که غرض آزادخان این است که با شما ملاقات کرده عهد و پیمان در میان آید و طرفین از یکدیگر خاطر جمع نموده در جمیع امور باهم متفق و یکدل بوده بعد از خاطر جمعی آزادخان از همین منزل و مکان رهگرای آذربایجان و همیشه ابواب مکاتیبه در دوستی مفتوح باشد. سرداران زندیه جواب دادند که در این امر ما را اختیاری نمی باشد. حقیقت این امر را ببندگان ولی الدوله اطلاع دهد به هر چه رای او اقتضا کند همگی راضی و تابعیم³⁶ آزادخان برای از بین بردن قلعه پری به یک نیرنگ سیاسی دست زد.

³⁴ ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ . (تهران: ابن سینا، 1344)، ص: 274.

³⁵ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779 م . (تهران: —، 1365) ص76.

³⁶ ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ . (تهران: ابن سینا، 1344)، ص: 275.

چون این خبر دو باره به آزادخان رسید، آزادخان افغان قاضی لشکر خود را که موسوم به قاضی عمر بود (اگر چند جان رپری، در کتاب خود بنام قاضی عسکر یاد نموده ولی باز خودش در آخر تصریح کرده که نام قاضی لشکر آزادخان قاضی عمر بوده و او هم از کتاب گُلستاه نقل می کند) نزد خود خواسته تا پیغام دیگری به قلعه بنزد سرداران زندیه بفرستد. آزاد خان قاضی خود را توصیه های سیاسی و سیاستمدرانه کرد و گفت که: **میخواهم ترا بقلعه بفرستم و به هر نوع باشد سرداران زندیه را برای ملاقات همراه بیاوری.** قاضی مذکور گفت که این امر در نزد من بسیار آسان و سهل است. او که شخص هوشیار و سیاستمدار عالی بود همان وقت از نزد آزادخان مرخص شده روانه قلعه گردید.³⁷

مذاکرات قاضی عمر با سرداران زندیه و حادثه منطقه زاغج

خلاصه قاضی عمر فرستاده آزادخان بالای سرداران زندیه درین مذاکرات سیاسی غالب گردیده و سرداران زندیه از طرف قاضی عمر به ناکامی مواجه گردیده و شکست خوردند. چون چاره جز تسلیم شدن به آزادخان برای خود نمی دیدند، برخواستهای آزادخان جواب مثبت

³⁷همان همان .

داده و تسلیم شدند. محمدخان و شیخ علیخان و دیگر سرکردگان زند راضی به ملاقات با آزادخان شدند. همگی سرکردگان از قلعه برآمده روانه لشکر آزادخان گردیدند. اما آزادخان افغان بخاطر اینکه اینان قبلاً چندین بار دعوت های دوستانه او را (آزادخان را) قبول نکرده بودند و به لجابت خود اصرار ورزیده بودند ولی حالا که در نبرد شکست خورده بودند همگی را توقیف و در قید نظر نگاهداشتند.

روز دیگر آزادخان همه این اسیران را در یوغ و زنجیر کشید. تمام اسباب و اشیاء و زرو جواهرات را که از قلعه پری و شکست کریم خان بدست آورده بود با چند تن از معتمدان خود بهمراهی علم خان که پسر کاکای او بود و هفتصد سوار افغان که در تحت اختیار داشت به طرف اورمیه حرکت دادند. مقصدش این بود تا این اسرا را به اورمیه نزد یوسف خان هوتکی حاکم آن دیار برساند که آنان را در قلعه اورمیه بحفظ نگاهدارند.

مطابق حکم آزادخان، علم خان با هفتصد سوار خود و سواران متفرقه افغان و افشاریه که عدد آنها به چهار هزار سوار و پیاده میرسید از منزل پری و کمازان حرکت کرده بسمت آذربایجان براه افتادند تا این اسرا را به یوسف خان هوتکی افغان، حاکم اورمیه، برساند.

در این زمان آزادخان افغان خود بطرف اصفهان حرکت کرد. علم خان پسر کاکای آزادخان که وظیفه بردن این اسرا را بعهده داشت چنین

امر نموده بود که این اُسرای زندیه را در وقت توقف و رسیدن بهر منطقه، در عقب خیمه او با تمام متعلقان شان جاه داده و احدی به نزد آنها رفت و آمد ننماید. و این امر تا رسیدن به قلعه اورمیه باید مراعات گردد.

همچنان علم خان افغان دستور داده بود که در وقت حرکت کردن از یک منزل به منزل دیگر برای هر یک از سرداران و نامداران زندیه، بخاطر حفظ حرمت و احترام گزاردن به کرامت انسانی، الاغی بجهت سواری بدهند. زیرا پیاده رسیدن بمنزل کار مشکل می باشد.

و به کسانی که مسؤلیت نگهداری این اُسرا و اشیا و اجناس بدست آورده آزادخان را الی قلعه اورمیه به عهده داشتند هدایت داده بود که تا به آخر بدین منوال باید عمل کنند. بهمین دستور تا به اورمیه آنها را بحفاظت برسانند. و بدین شکل و قرار تا دو سه منزل راه را سپری نمودند.

تا آنکه علم خان همراه با اُسرای زندیه در منزل چهارم رسیدند و اقامت گزیدند. این محل مشهور به زاغج بود. اسیران علم خان طبق معمول و به شکل همیشگی و طریقه دایمی سوار الاغ ها بودند. در بین این اسیران تعداد از اسیران زنانه هم بودند. گفته میشود که مادر کریم خان زند نیز در میان اسرا بود. محافظین که از طرف آزاد خان

مسؤل نگهداری اسیران زنانه بودند دور تر از زنان حرکت می کردند.

گویند درین بین اسیری بود که اسمش صادق خان بود و او برادر کوچک محمد خان بود. ظاهراً مرد کوتاه قامت و بد شکل به نظر میرسید و محافظین او را نشناخته غلام (برده) فکر کرده بودند. برایش یک الاغی هم در نظر نگرفته بودند و او را پای پیاده از عقب الاغها براندن الاغهای اسرا دیگر موظف ساخته بودند.

زمانیکه علم خان همراه با اسرا به منطقه و یا منزل زاغچ رسیدند بنای استراحت گذاشتند. بنا بدستور علم خان اسرا را بخاطر که همراه شان زنان بودند در یک طرف برایش خیمه زدند و خود علم خان و سایر محافظین بطرف دیگر دور تر از اسرا به خیمه خود استراحت کردند.

دور تر از جای اسرای زندیه، اسپها و صندوقها که در آن اجناس و غنایمی بود که لشکریان آزادخان در جنگها و خصوصاً جنگ قلعه پری بدست آورده بودند قرار داشت. محافظین هر یک در یک خیمه بخاطر گرمای زیاد به استراحت پرداخته بودند. اسرا نیز در خیمه

خود بودند ولی اسپان همه با زین های بسته خود باقی مانده و در نزدیک خیمه قرار داشتند.

محمدخان به شیخ علی خان که از کلان های اُسرا بود گفت که: معلوم نیست اراده آزادخان با ما چیست؟ شیخ علی خان گفت که: اراده آزادخان این است که همگی ما را به قتل برساند و زنان را متصرف شود. محمد خان به جوابش گفت که: حال آنکه این یک گمان بدی و اشتباه است. آزادخان با فرهنگ افغانی کلان شده است و رسوم مردانگی را خوب می داند. و اندوخته های چندین ساله ما را با خود دارد. آنها یکدیگر خود را به ملامت گرفته و با خود گفتند که اکنون چاره بجز رضا و تسلیم چیزی دیگری نمی باشد. بر گذشته افسوس خوردن بی جا و فایده ای برآن متصور نخواهد شد. زمانی متوجه شدند که چنین به نظر می رسد که همگی مردان و لشکریان و محافظین بسبب صعوبت و مشکلات راه و شدت گرمی هوا هر یک در مکان های خود کمر ها را باز کرده و به خواب غفلت می باشند و حتی علم خان سردار این لشکر هم در خواب است. آنها با خود گفتند که باید در خلاصی و آزادی خود کوشید.

همه سرداران زندیه از این غفلت علم خان و همراهان او استفاده اعظمی را کردند. بعد از گفتگو ها محمد خان برادر خود صادق خان را که آزاد بود و از آن در پیش ذکر گردید به نزد خود طلبید. باو گفت

که اگر می توانی یک پارچه آهن یا کاردی بزودی برایم بیاور و اگر میسر نشود پارچه استخوانی از هر کجا که باشد پیدا نموده و بیاور. صادق خان، برادر محمد خان، که او را غلام تصور نموده بودند، بزودی پارچه استخوانی را پیدا کرد. این استخوان سبب آزادی تمام اسرا گردید. وقتیکه استخوان برای محمدخان رسانید، خان مذکور از استخوان میخ تیار نموده و به قسم دو شاخه استفاده نموده خود را آزاد ساخت. استخوان را به شیخ علی خان داد. او هم مثل محمدخان میخ خود را جا بیجا نموده و بعد به دیگری داد. بهمین قسم همه سرداران زندیه که اسیر علم خان افغان بودند خود را آزاد ساختند. هر یکی اسپی را که محافظین و لشکریان علم خان در خیمه هایکه میخ کرده بودند در نظر گرفته بیکبارگی خود ها را رها ساختند. دو شاخه را از خود دور کرده و از جا برخاستند و خود را به اسپان رسانیدند. هر یک بر اسپی سوار شده و نیزه ها را که در نزد اسپان بر زمین زده بودند ربوده اسپان را بجست و خیز درآوردند.

باید گفت علت این ناکامی سردار علم خان و همراهان شان در مورد اسرای زندیه فقط یک غفلت بود که بدیده آنان نا چیز جلوه کرده بود. و آن عدم شناخت دقیق از اسرای زندیه بوده است. آنکه تمام اسباب آزادی اسرای زندیه را فراهم ساخته بودند و آن همان رول صادق خان برادر محمدخان بوده است.

از طرف دیگر خصلت، مردانگی، و رعایت حُرمت و کرامت انسانی که در افغان ها زیاد وجود دارد نیز در قسمت آزاد شدن اُسرای زندیه نقش داشته است. دایماً افغانها در پیکار و رزم شکست نخورده ولی چون مردم شجاع و دلیر بوده اند و این شجاعت شان مایه تَرحم و انسان دوستی شان گذشته و باعث شکست شان شده است. در این مورد نیز احساس همکاری و همدلی با اُسرای زندیه مایه شکست شان شده است.

بعد آن شکرعلی خان که یک شمشیر در میان جوال آرد پنهان نموده بود برآورده خود را بخیمه سردار علم خان که در اطاقش بخواب رفته بود رساند. سردار علم خان که پسر کاکای آزاد خان می شد، در طول راه به زیردستان و اسیرانش خوش رفتاری می کرد. علم خان از آواز پای آنها از خواب جسته ولی کار از کار گذشته بود و تلاشش بی فایده ماند. زیرا که شکرعلی خان بطور مسلح بالای سرش بود. و شکرعلی خان به یک ضرب شمشیر که بر شانه او نواخت او را از پای درآورد. و از طرف هم صفرعلی خان در آن طرف دیگر با طپانچه بر او حمله کرد و در نتیجه سردار علم خان افغان را به قتل رساندند. در این زمان که تمام محافظین و لشکریان آزاد خان که از شدت خستگی بخواب بودند خواب آلوده برخاستند ولی در مقابل نیروی مسلح اُسرا که مخفیانه خود را مسلح ساخته بودند قرار گرفتند

و کاری از پیش برده نتوانستند. تنها توانستند که از غنیمت های که با خود آورده بودند محافظت کنند و اُسرا بعد از کشتن سردار علم خان سراسیمه رو بفرار نهادند. فریب و نیرنگ دیگری که اسرا بکار بردند اینکه آنها آوازه آمدن کریم خان را نیز براه انداختند که وکیل آمد، وکیل آمد. اسرا تقویت دل پیدا کردند و همه خود را آزاد کردند و فرار نمودند.

جان ر. پری در این باره هم نزدیک به این نظریه می باشد و چنین توضیح میدارد:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

بهر حال لشکریان آزاد خان، تحت رهبری سردار علم خان، که بعضی بیدار و اکثراً در خواب بودند از حملات اسیران زند از یک طرف و در اثر دروغ پراگنی اسرا مبنی بر اینکه کریم خان آمد از طرف دیگر و فشار خواب و هجوم بی خبرانه و پی گیر اسرا پرگنده شدند. اُسرا بتصور آمدن کریم خان، بسمت کوه و صحرا رفتند. و جماعت نسوان زندیه که قریب به پنجاه نفر بودند، هر یک خود را به صندوق ها و اشیاء ها رسانده و چند نفر را که خواب بودند مجروح نموده و بقیه لشکران سردار علم خان افغان که محافظ اُسرا بودند به

شکل سر گیج و خواب آلود خود را به دره های کوه رساندند و از شر هجوم بی خبرانه اسرا و زنان آنان خود را ایمن کردند. یک تعداد دیگر از اسرا خود را از بند رها ساختند و مقدار از اجناس را با خود بردند.

بعد از اینکه اسیران زند موفق به فرار شدند و لشکریان سردار علم خان افغان سرگیج شده و پراکنده شده بودند، باقی قوای زند خود را از کوه ها و صحرا جمع کردند و به قتل باقی همراهان سردار علم خان افغان پرداختند. سرداران افغان این حادثه غم بار را برای آزادخان افغان مفصلاً نوشته و به یکی از افغان ها بنام حنظله بیگ افغان دادند و او را با یک نفر سوار دیگر به اصفهان بنزد آزادخان فرستادند. در عین وقت خوانین زندیه به عجله خود را به محل چمچال رسانیدند. از ورود اسرای فراری زندیه که از قید سردار علم خان رهایی یافته بودند و خود را به منطقه چمچال رسانیده بودند، جماعت خزل که اصلاً قزل میباشد و از فرقه باشنده گرد های آنجا بودند خبر شدند و با نزدیک به سه هزار سوار و پیاده به همکاری اسرا آمدند. همچنان جماعت دلفان که در اصل از لرها بودند و بنای سکونت در چمچال گذاشته بودند، با هزار سوار و پیاده از آنجماعت هم به نزد خوانین مذکور رفته و با آنها متحد گردیدند.

اُسرای فراری زندیه با این جمعیت که به اطرافشان از اقوام و طوایف مختلف جمع گردیده بودند فوری دو نفر قاصدان را بسمت شیراز روان کردند تا کریم خان را مطلع و با خبر سازند. جماعت دیگری از اُسرای زندیه به همراهی طرفداران اطراف شان عازم بروجرد گردیدند. به مجرد رسیدن به بروجرد، یک تعداد از طرفداران آزاد خان را که در آنجا بودند بقتل رسانیدند. در هر کجا که افغان ها را می یافتند، گرفتار نموده و بقتل می رسانیدند. زندیان در جمع آوری لشکر پرداختند و داستان خلاصی و فرار خود را در اطراف بگوش خاص و عام رسانیدند. سرنوشت کریم خان درین زمان چنین بود که از خوف آزادخان که در این هنگام در اصفهان به تخت سلطنت نشسته بود در مابین اصفهان و شیراز به تبدیل مکان و جای با ششصد نفر به سر می برد. سخت از آزادخان هراس داشت. از شنیدن خلاصی سرداران خود و آمدن آنها به بروجرد خوشحال شده خود را به بروجرد رسانید و به یاران خود ملحق گردید.³⁸

جان رپری نویسنده امریکایی هم به این موضوع اشاره کرده می نویسد:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

³⁸ ابولحسن محمدامین، گلستانه. مجمل التواریخ. (تهران: ابن سینا، 1344)، ص: 283.

تاج پوشی بار اول آزادخان در ایران

(ماه مارچ ۱۷۵۳/۱۱۶۶ ه ق/حمل ۱۱۳۲ ه ش)

بنا به تصریح تاریخ، آزادخان دو بار مرکز شاهان صفوی (اصفهان) را تصرف کرده و تاج شاهی را بر سر گذاشته و رسم شاهانه را بجا کرده و سکه بنام خود ضرب زده است.

بار اول همان زمانی است که آزادخان بعد از آنکه اسرای زندیه را به علم خان پسر کاکای خود سپرد تا آنها را به اورمیه نزد یوسف خان هوتکی برساند و در آنجا محبوس باشند تا در باره آنها بعداً تصمیم بگیرند. خودش با لشکریانش به تعقیب کریم خان بطرف اصفهان حرکت کردند. کریم خان زند بطرف فارس فراری شد و آزادخان به اصفهان رسید و به آرزوی دیرینه خود دست یافت و بر تخت سلطنت تکیه زد و سکه بنام خود ضرب زد و تاج شاهی را بر سر نهاد. آزاد خان در ماه سپتامبر یا اوایل اکتبر 1753 م اصفهان را بدون کدام مقاومت تسخیر نمود

کاظم موسوی هم بعد از اینکه از اسارت سرداران زند بدست آزادخان خبر می دهد از تاج پوشی آزادخان ذکر کرده و می نویسد: از آن سوی آزدخان چون در اصفهان اسقرار یافت بر تخت پادشاهان صفوی نشست و سکه بنام خود ضرب زد، که نقش سکه اش این بیت بود.

تا که رستم در جهان باشد سکه اش صاحب الزمان باشد.



سکه نقره ای آزادخان افغان، شاه ایران

تا که آزاد در جهان باشد سکه اش صاحب الزمان باشد.



سکه طلایی آزادخان افغان، شاه ایران

سپس فرمان روایان از طرف خود به شهرهای اطراف معین کرد. قلمروی علی شکر و قم و کاشان و ری را تصرف نموده بود. محمد هاشم آصف نویسنده رستم التواریخ در باره آمدن و تاج گذاری آزادخان در اصفهان می نویسد که: والجاه آزادخان با سپاهی بی حد از افغان و ازبک و بلوچ و افشار و کُرد و لر و عرب و مکرانی و سنجابی و عراقی، با استقبال اهل اصفهان مواجه گردید. به دولت خانه ملوک صفوی نزول اجلال نمود، بر مسند مروارید تکیه می زد و همه امر و نهی و حکمش از روی عدل و انصاف و رحم و مروت بوده و به آیین نادری سوار می شد و در دو طرف یمین و یسار (چپ و راست) به همراه چاوشان بسیار با عصاهای زرین و سیمین می رفتند³⁹

روایات علاوه می کند که: آزادخان با غایت تسلط و اقتدار بر تختگاه سلاطین می نشست. با کمال جاه و جلال و نهایت استعداد و استقلال بودند. هر یک از امرای صاحب اقتدار افغان و ازبک و اردلانی را به جمع آوری مالیات مقرر فرمود و به عدالت و مساوات پادشاهی می کرد.

³⁹ محمد هاشم، صف. رستم التواریخ. (تهران: امیرکبیر، 1352) ص: 263.

اکنون در روز بیستم ماه شهریور سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
عبدالله خان صاحب فرزند بیگ خان از طرف امیر کبیر
در وقت پنج و نیم ظهر از آنجا که در آنجا متوجه ایران
و تمام محکمات و کسب و کارها را در آنجا در دست
و کسب و کارها را در آنجا در دست
و کسب و کارها را در آنجا در دست
و کسب و کارها را در آنجا در دست
و کسب و کارها را در آنجا در دست
و کسب و کارها را در آنجا در دست
و کسب و کارها را در آنجا در دست

حکم (فرمان) آزادخان در مقرری ابدال خان ضابط عوض عسکر خان بیگ بیحیث مامور مالیه (تکس) در چهار محل

درین زمان کریم خان زند در فارس فرار نموده بود. شاه اسماعیل را با صادق خان برادر خود به شهر شیراز با دستور العمل کافی برقرار نموده بود. خود کریم خان با پنج تا شش هزار لشکر تصمیم حمله بر آزاد خان را گرفته و عازم اصفهان گردید. آزادخان افغان از آن اطلاع یافت با سی هزار لشکر با دبدبه پادشاهی از اصفهان برآمد و به جانب کریم خان زند روان گردید. و به روایت دیگر چون آزادخان از ورود کریم خان به بروجرد و آماده شدن او برای جنگ آگاه شد با لشکر انبوهی از شهر اصفهان بیرون آمد و بر خورد دو لشکر در سیلابه رخ داد.

جنگ دو آبه و پیروزی بار دوم آزاد خان به کریم خان زند :

کریم خان با سردار های اسیر شده اش بدست آزاد خان که موفق به فرار شده بودند در محلی بنام بروجرد ملاقات کرد. طوایف و قبایل دور و نزدیک چون فرقه سله، و جماعت دلفان، و خزل (قزل)، و قوم قراگوزلو، و خدابنده لو، و سایر ایلات کوچری، که از آمدن کریم خان زند اطلاع یافتند دسته دسته با او (کریم خان) ملاقات کردند و اظهار کمک نمودند. حیوانات و مواشی خود را بخدمت کریمخان و سرداران فراری شان گذاشتند همچنان زنان نیز به لشکر کریم خان

زند پیوستند و به شکل متفرقه گروه‌های کوچک دیگر نیز به سرداران فراری و کریم خان زند می پیوستند.

این خبر به آزادخان رسید و دانست که کریم خان مقدمات جنگ را با او گرفته است. لذا آزادخان برای دفع کریم خان از اصفهان با لشکر و سپاه شاهانه حرکت کرد. چون کریم خان از حرکت آزادخان خبر یافت از بروجرد به استقامت سیلاخور حرکت نمود. در وقت ورود به منطقه دوآبه، از نواحی اطراف سیلاخور، کریم خان سرداران و کلان‌های طوایف را که همراهش در بروجرد به او پیوسته بودند به نزد خود خواسته و دستور داد که سوار و پیاده آمادگی جنگ را بگیرند و از میان جماعت زنان جدا شوند و آماده جنگ باشند.

باز کریم خان به جماعت همراه‌شان دستور داد که پیش از رسیدن آزادخان، زن‌ها و اسباب و مواشی را که از جمیع طوایف همراه که از بروجرد به او پیوسته بودند، بهر سمت که امن باشد فرستاده و خود را با دشمن (آزادخان) به مقابله و جنگ آماده سازند. گویند یک عده از همراهان کریم خان ازین سخنان کریم خان خوش‌شان نیامده و با معذرت خواهی متوسل شدند و قبول نکردند.

در این زمان خبر رسید که آزادخان افغان به دو فرسنگی (در حدود ۱۲ کیلومتری) رسیده. آنان که در بروجرد دعوت کریم خان را لبیک گفته بودند هر یک ب فکر کار خود افتادند و اسباب و گوسفند و سایر

مواشی و زنانه و مایحتاج خود را برداشته در مکان های مرتفع و بلند که از جاده و راه عمومی دورتر بود خود را رسانیده و در جای امنی قرار گرفتند. کریم خان و سرداران فراری که از چنگ سردار علم خان موفق به فرار شده بودند با طوایف مختلف که با کریم خان همراه شده بودند نیز به تعقیب آنها به بالای آن تپه ها رفته و شب را در آنجا سپری کردند و منتظر امر تقدیر بودند. در نزدیک های طلوع آفتاب بود که لشکر افغان و افشار به فرماندهی آزادخان افغان نزدیک رسیده خیمه ها را ایستاده کرده و آماده جنگ گردیدند.

کریم خان و سرداران شان هرچند مردمان طوایف همراه شان را به جنگ با آزادخان تشویق و ترغیب کردند هیچ یکی از آنها حاضر به جنگ نشدند و بفرار کردن گاو و گوسفند و اموال و زنانه خود از صحنه جنگ بودند و تلاش می کردند. در این هنگام لشکر افغان و افشار از چهار طرف کریم خان و سردارانش را محاصره کردند و راهها را بروی آنها بستند.

بعد از آن جنگ آغاز یافت و اندکی بعد از جنگ، کریم خان و سرداران شان مواجه به شکست گردیدند. در این جنگ، علاوه بر شکست کریم خان زند، آنچه قابل اشاره است اینست که یکی از سرداران نامی آزادخان افغان بنام اشرف افغان که به شجاعت و دلاوری موصوف و مشهور بود با ده نفر از شجاعان کار آزموده

برای دستگیر کردن کریم خان فرستاده شدند. در دایرت المعارف اسلامی یکی از خانم های آزاد خان افغان دختر اشراف خان افغان ذکر گردیده است. سواران مذکور اسپها خود را ازجا برانگیخته به تعقیب کریم خان روان گردیدند. از اشتباه همان ده نفر سوار بالای اشرف افغان که حدس زده بودند که کریم خان است حمله بُردند و اشرف خان افغان را از پا درآوردند و همچنان درین بین همه مغشوش شده و چند تن دیگر نیز کشته شدند. آزادخان از دیدن آن صحنه تاب نیآورده و خشمگین شده لشکر خود را به یورش و حمله دسته جمعی بالای کریم خان دستور داد.

این حمله دسته جمعی بالای آن تپه که کریم خان و سرداران فراری شان ساکن بودند، طوایف همراه با کریم خان را ترغیب به جنگ نموده و دراین وقت آنها نیز دست به اسلحه برده و بخاطر دفاع و نجات زنان شان جنگ کنان خود را از چنگ لشکریان افغان و افشار بیرون نموده به اطراف و مناطق دور و پیش شان فرار کردند. بنا براین کریم خان نیز تاب مقاومت نیآورده و جماعت نسوان شان را پیش انداخته رو به فرار نهادند.

بعد ازین شکست که برای کریم خان و سرداران شان از جانب آزادخان و سپاهیانش رسید، زندیه و سرداران شان از دیگر طوایف که همراه شان از بروجرد تا اینجا یکجا شده بودند، و کریم خان به

آنها دل خوش داشتند، جد اشدند. و طایفه زند نیز متفرق شده یکجا نمانده هر کدام به یک طرفی رفتند. کریم خان و اسکندر خان برادرش با دیگر متعلقان شان به یک سمتی روان شدند. و محمد خان و شیخ علی خان و سایر خوانین با زنان و متوسلان بطرف چمچال و هرسین رفتند. لشکر افغانها غیورمندان صاحب غنایم بی شماری گردیدند. همانگونه که در اول غنایمی را از قلعه پری بدست آورده بودند، درین نبرد نیز زیاد اسباب و اموال را بتصرف خود آوردند. و بسبب کثرت غنایم و اشیاء که بدون نزاع نصیب آنها گردید بود، به تعقب گریختگان نپرداختند.

کریم خان زند این زمستان را بحالت بسیار اختفا بسر می برد. اما در این حالت نیز با تحمل، زحمت، و مشقات بسیار به جمع آوری نیرو و لشکر پرداخت. از طرف دیگر آزادخان افغان در تخت پادشاهی اصفهان با دبدبه شاهی و برخورداری از تمام نعمات شاهی زندگی می کرد. البته آزادخان، برای وارد آوردن ضربه نهایی بر کریم خان، عبدالله خان افغان سردار خویش را بخرم آباد اعزام کرد. ولی از طرف سپاهیان زند شکست یافت. آزاد خان تا آخر سال 1753 م یعنی یکسال به تخت شاهی اصفهان تکیه زده بود.

پیروزی بار سوم آزاد خان به کریم خان زند :

در بهار سال ۱۱۶۷ ه ق، ۱۷۵۴ م، آزادخان سپاهیان تازه ای خود را با تجهیزات و ذخیره نسبتاً کافی بفرماندهی فتح علی خان افشار، بمقابله کریم خان فرستاد. اما کریم خان زند که هنوز سرگرم جمع آوری و تمرکز دادن به نیرو های تازه نفس خود بود این بار نیز با نیروی افغان و لشکریان آزادخان توان مقابله را در خود ندید ناگزیر بداخل کوهستان ها عقب نشینی کرده و پناهنده شد. در دو آب، ازنواحی اطراف سیلاخور، که از بروجرد فاصله زیادی ندارد کریم خان در اینجا نیز تنها ماند و آخرین متحدانش از همراهی با او کناره گرفتند و سرباز زدند. هر کدام طبق میل خود و به طرف منازل و اوطان شان گریختند. کریم خان زند با عده معدودی از سپاهیان شان باقی ماندند و برای نجات زنان و بعضی از اموال شان به جنگ مختصر دست زدند. مگر قابل ذکر است که لشکریان افغان مزاحم زنان نشدند و گذاشتند تا زنان همراه با مردان شان پا بفرار نهادند. این گریز و فرار دوم کریم خان زند است که این بار به طرف کوهستانات رفتند. دراین نبرد جنگ و گریز است که جنگ آوران و غیوران افغان با لشکریان زند به جنگ تن به تن نیز پرداختند. یکی از سواران که در بین زندیه ها نامدار بود بنام کمرخان زند بمیدان آمد و با یک نفر سوار افغانی مقابل گردید و بمقابله پرداخت. آنطوریکه جان رپری

نویسنده امریکایی می نویسد: در این نبرد تن به تن هر دو نفر افغان و زندیه با اسب هایشان برهم تاختند و بر زمین غلتیدند. هر دو سوار گیج و یا کشته شدند.

این جنگ تن به تن بسیار شجاعانه انجام یافت و بنا به بعضی از نوشته ها این دو نفر افغان و زندیه جانهای خود را نیز درین جنگ از دست دادند. قتل کمرخان زند بالای کریم خان زند بسیار سخت تأثیر کرد و خودش در همین روز دست به جنگ گذاشت و به میدان جنگ شتافت. اما پس از اندکی جنگ با دلاوران افغان به شکست مواجه شد و بنا به بعضی از روایات فتح علی خان افشار دستور حمله دسته جمعی را داد. درین جا تاریخ روایت می کند که افشاری ها که از مردم و طرفداران نادر شاه افشار هستند همه دور آزاد خان افغان جمع شده بودند و با افغان ها یکجا برای سلطنت و رهبری آزاد خان فداکاری می کنند.

در نتیجه این جنگ و نبردهای تن به تن که شکست برکریم خان وارد شد، زندیه پس از مقابله با دشمن بسوی چمچمال در کوه های لرستان عقب نشینی کردند. افغان ها زیاد به تعقیب نیروهای زندیه نپرداختند و علت آن این بود که آزادخان می خواست بر بلاد و شهرهای عراق و نواحی دیگر تحت قلمروش نماینده ها و کارمندان را بفرستد و

زیاد وقتش را بالای تعقیب نمودن کریم خان نخواست ضایع سازد. البته یک نویسنده ایرانی علت تعقیب نکردن کریم خان را این دانسته که افغان ها و افشارها به جمع کردن غنایم و اموال بازمانده زندیه خود را مصروف نگهداشته بودند. اما این نظر درست به نظر نمی رسد چون افغان ها مهارت های جنگی زیاد داشتند چنانکه نادرشاه افشار از مهارت های جنگی افغان ها برای تصرف هند استفاده می کرد و بنای دوستی نادر با افغان ها تنها همین مهارت جنگی و غیور مردی افغان ها بود که باعث مرگ او از جانب قزلباش های ایرانی شد. افغان ها با این مهارت های جنگی ای که داشتند هیچ وقت تمام قوایش را بنا بگفته نویسنده فوق به جمع آوری غنیمت و اموال رقیب مصروف نمی کردند.⁴⁰

آزادخان با فتح و پیروزی بعد از سه روز از آن مکان حرکت نموده و بسمت اصفهان روان شد. بعد از طی منازل وارد اصفهان گردید. درین وقت بجمیع شهر های عراق فتح نامه ها نوشته و نمایندگان از طرف خود مقرر نموده و فرستادند.

⁴⁰ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779 م. (تهران: —، 1365) ص: 80-81.

جنگ قمشه و دسیسه قتل آزادخان:

در این زمان کریم خان و برادرش اسکندر خان با جماعت زنان شان، پس از شکست که از طرف آزادخان افغان بر آنان در دوآبه در یکی از مناطق سیلاخور وارد شده بود، در حال سفر بودند و با تصمیم رفتن بسمت شیراز در حرکت بودند. در راه از فرقه های مختلف زندیه و سایر طوایف به تعداد زیاد و سواران متعدد با وی پیوستیدند. در مجموع در بین راه به تعداد تقریباً سیصد سوار با کریم خان ملحق گردیدند.

کریم خان وقت را مساعد دیده و باز خواست تا که لشکری آماده کند. از عزم اولی که می خواست به شیراز برود منصرف شده فسخ رفتن شیراز را نمود. متعلقان و زنان و اهل و عیال را در منطقه امنی گذاشت. خود کریم خان در تلاش جمع آوری لشکر و نیروی جدید شد و در یکجا قرار نمی گرفت. یک تعداد لشکر جمع کرد و هر جا افغانی را می یافت بر او تاخت و تاز می نمود و او را می کشت. مدت دو ماه در صحرا ها و کوهها بسر برده و یک لحظه ای راحت نبود. در خفا از مردمان دور و نزدیک در استمداد بود و به جمع آوری لشکر می پرداخت. با یک عده نیرو کم خود را به قمشه که در نزدیکی اصفهان است رسانیده و اهالی قمشه را تقریباً به جبر و زور با خود متفق ساخته و قلعه آنها را به تصرف خود درآورد. این

خبر به آزادخان رسید. او فتح علیخان افشار را با هشت هزارسوار افغانی برای گرفتن کریم خان بطرف قمشه فرستاد. روایت چنین گوید:

آزاد خان سر لشکر خود را که فتح علی خان افشار بود با جمعی از سواران افغان و افشار از اصفهان به طرف قمشه روان کردند. در ورود با آنجا کریم خان با سه هزار سواره و پیاده بمقابله آزادخان پرداخت. اسکندر خان برادر کریم خان با دوصد سوار به میدان آمد و از طرف فتح علی خان افشار هم جمعی برای مقابله با اسکندر خان شتافته صحنه ای نبرد گرم گردید.

در ابتدا فتح علی خان افشار سر لشکر آزادخان افغان، بخاطر که با محیط که در آن جنگ ادامه داشت آشنایی نداشت، از اسکندر خان شکست یافت. چند نفر از لشکریان فتح علی خان نیز کشته شد. این خبر به آزادخان رسید و آزادخان بزودی در این باره چاره ای اندیشید و متوجه آن دیار گردید.

آزادخان با جمعی از لشکریان خود به شکل شاهانه و با دبدبه شاهی از اصفهان برآمد و در عین گیسو دار جنگ وارد آن دیار گردید. دسته های جنگی راست و چپ را آراسته و با هیبت و شکوه خاص در قلب لشکر قرار گرفت. بالمقابل اسکندر خان از دیدن چنین هیبت و صلابت که آزادخان داشت هراس پیدا کرده دست و پاچه شده خود

را به کریم خان رسانید. و با او عرض حال کرد و از عدم توانایی مقابله با آزادخان افغان سخن گفت. اسکندر خان برای کریم خان خاطر نشان ساخت که با آزادخان نمی شود مقابله کرد ولی او طرح جدیدی را برای مقابله با آزادخان افغان داد که آنهم اخیراً ناکام شد و توصیه یی نیز برای کریم خان نمود.

اسکندر خان برای کریم خان گفت: من به تنهایی خود را به لشکر آزادخان می زنم. اگر موفق شدم که آزادخان را بکشم و از پا درآورم، باید به مقاومت و مقابله خود با لشکریان او ادامه دهیم. و اگر نتوانستم و ناکام شدم، باید از حرب و جنگ با آزادخان کناره گرفت. اسکندر خان خوب از مهارت و توانایی و رهبری آزادخان آگاه بود که اگر رهبری آزادخان در میدان جنگ نباشد لشکریانش شکست خواهند خورد و طاقت مقابله کردن را نخواهد داشتند.

اسکندر خان باز به کریم خان توصیه کرد و علاوه نمود: اگر زدن او (کشتن آزاد خان) میسر نشود صلاح در آنست که تو (کریم خان) حرب را موقوف نموده برگردی و بعد از بهم رسانیدن لشکر و استعداد انتقام کشیدن در هر جا اتفاق افتد کوتاهی نباید کرد. بعد از اتمام این سخن ها زین اسپ خود را محکم نموده بر اسپ سوار و نیزه خود را گرفته بجانب آزادخان روانه شد و خود را به نزدیک لشکر آزادخان رسانید.

آزادخان به فکر اینکه شاید این سوار را کریم خان برای صلح و عذر خواستن از جنگ به نزد وی فرستاده باشد، امر نمود تا همه لشکریان او راه را برای سکندر خان باز بگذارند. با خصلت افغانی از او پذیرایی نمودند که شاید این مرد به قصد دوستی و مسالمت آمده باشد. اما برخلاف پندار لشکریان آزادخان، زمان که اسکندر خان به نزدیک آزادخان رسید به حمله پرداخت. به اشتباه به سوار دیگری از افغانها که به نزدیک آزادخان بود بعوض آزادخان بر سر او حمله کرد و نیزه برآورد و آن سوار افغان از اسب به زمین افتاد و هلاک شد.

وقتی که سواران و دلیران افغان از نیت سوء قصد سکندر خان خبر شدند که او اصلاً به قصد جان آزادخان آمده است و نیزه اش به اشتباه به سوار دیگری از افغانها اصابت کرده است، از چهار طرف او را (سکندر خان) را در میان گرفتند. او را هدف نیزه و تیر قرار دادند. بنا به یک روایت دیگر که سکندر خان باز هم نیمه جان خود را به کریم خان رسانید. مگر این یک مبالغه ای ایرانی ها تلقی می گردد. پس خوب است که بقیه این روایت را نیز قصه کنیم.

گویند که سکندر خان وقت که به کریم خان خود را رسانید، فقط همین قدر اجل برایش مهلت داد که از دور آواز برآورد و بگوید که من شخصی را در میان سواران آزادخان از اسب غلطاندم. اگر او آزادخان باشد کار بر مراد است، و اگر دیگر کسیست صرفه در

جنگ نیست فکر کار خود بکن. همین سخن را گفته از اسب در غلطیده جان داد.

این آوازه کشته شدن سکندر خان خود در قلب لشکر کریم خان زند همچون گلوله کارگر افتاد و همه از لشکر آزادخان افغان به ترس و واهمه افتادند و پا را به گریز و فرار نهادند. کریم خان که این وضعیت را بخوبی تماشا کرد بعد از آنکه جسد برادرش اسکندر خان را بخاک سپرد و بسبب ترس و واهمه که از لشکر آزادخان بدش پیدا شده بود اولتر از همه خودش بر سخن اسکندر خان عمل نموده بسمت گندمان فرار نمود. به این قسم نقشه و طرح سکندر خان در باب قتل آزادخان بی تاثیر ماند و نتیجه ای برای کریم خان نداشت⁴¹.

جان رپری، نیز در باره جنگ قمشه اشاره کرده است. او علت جنگ قمشه را چیزی دیگری قلمداد می کند و می نویسد که علت فرار کریم خان از اصفهان سقوط قلعه پری از دست کریم خان توسط آزادخان است. اکنون که اصفهان بدست آزادخان قرار دارد، آزادخان هم گروههای را برای تهیه خوار و بار و مصارف نیروهایش به نواحی دور دست از قلمروی خود می فرستد. در این میان قمشه که ناحیه حاصل خیل بود حاضر به اجرای فرامین آزادخان نشد و آزاد خان هم

⁴¹ ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ. (تهران: ابن سینا، 1344)، ص:290.

به این خاطر فتح علی خان افشار را با جمعی از قوایش به قمشه فرستاد.

از نظر جان پری، کریم خان زند می خواست به شمال شیراز برای جنگ و مقابله با آزادخان برود اما چون در آمدن کریم خان زند به قمشه اهالی قمشه از کریم خان استقبال کردند، پس کریم خان نیز قلعه قمشه را مرکز و پایگاه جنگی قرار داد. ازین پایگاه گاه و ناگاه راه را بر نیرو های آزادخان مسدود می کردند. همانبود که بالاخره آزادخان فتح علی خان افشار را به قمشه برای از بین بردن کریم خان فرستاد و جنگ آنچنان که در پیش ذکر شد آغاز شد.

همچنان جان ر. پری جنگ قمشه را چنین می نویسد که: پس از ورود سپاه آزادخان موقعیت چنان نومید کننده شد که اسکندر خان در صدد برآمد پیش از شروع جنگ برای کشتن آزادخان افغان اقدام کند، ولی کریم خان با اِکراه پیشنهاد سکندر خان برادرش را پذیرفت .

جان پری علاوه می کند که اسکندر خان بطور غیر رسمی از میان نیروهای افغان و افشار گذشت. بعضی ها تصور کردند که سفیری است که به قصد عذر خواهی پیش آمده است. لذا راه را بر او باز کردند. او به عوض آزادخان صاحب منصب دیگری را در اشتباه گرفت و با نیزه اش به وی حمله کرد. پس از وارد کردن ضربه ای رو به عقب گزاشت تا فرار کند همان بود که هدف تیر و نیزه های

لشکریان آزادخان افغان قرار گرفت. جان پری علاوه می کند که او زخمی شده بود و هنگامی که به اردوی برادر خود (کریم خان) خود را رساند تا گزارش جمله واقعات را باز گوید، در برابر پای برادرش کریم خان جان سپرد. ولی بعدا روشن شد که اسکندر خان کسی دیگری از صاحب منصبان آزادخان را به اشتباه کشته است. اکنون مانعی برای پیشروی افغانها وجود نداشت. کریم خان زند با قربانی شدن برادر جوانش دیگر تاب مقاومت را نیاورده و راه فرار از جنگ را در پیش گرفت و از طریق گندمان رو به سوی جنوب غربی نموده و به داخل سلسله کوه های منطقه کهیکیلویه عقب نشینی کرد.

جان پری، باز مینویسد که برخلاف نگرانی آزادخان برای اعزام قوا به درون کوهستانهای بختیاری، فتح علی خان افشار و شاهرخ خان افغان از سرداران آزادخان افغان با گروهی از سپاهیان خود به تعقیب کریم خان پرداختند. کریم خان به سختی توانست که از خود دفاع نموده و فرار نماید. در این گیرودار و جنگ های دفاعی کریم خان، شاهرخ خان افغان که یکی از سرداران نامدار افغان بود در جنگ تن به تن جاننش را از دست داد. و این باعث آن شد که فتح علی خان از کشته شدن شاهرخ افغان به غضب آمده بعد از نبردهای که منجر به

قتل زیادی از زندیه و لشکریان کریم خان زند شد، از گندمان بطرف اصفهان برگردد.⁴²

اما نامی اصفهانی کشته شدن اسکندر خان یعنی برادر کریم خان را با اختلاف نظر نقل می کند. وی می نویسد: **اسکندر خان برادر امی آن حضرت.....**

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

از نوشته های نامی این نکته برمی آید که چون در توصیف این اسکندر خان به مبالغه دست زده پس اکثری گفتارش واقعیت ندارد. مگر این نقطه واضح می گردد که سکندر خان برادر امی (یعنی از طرف مادر برادر اندر) کریم خان زند بوده که در میدان جنگ به قتل رسید و خود را زنده به کریم خان نرسانده است تا گزارش از وضعیت آزادخان را برای برادرش کریم خان بدهد.

نامی در ادامه نیز می نویسد که: **چون نو نهالان بارآور از پای درافتاد،**

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

⁴² جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779 م. (تهران: —، 1365) ص: 78-79.

آزادخان در فکر تسلط یافتن به قلعه کرمان شاه

دو شخصیتی از سران لشکر کریم خان زند، یکی شیخ علی خان و دیگری محمد خان زند، که بارها از آزادخان افغان شکست خورده بودند ازین موقع و گرفتاری های آزاد خان استفاده کرده و تصمیم براین گرفتند که اسباب آزار و سرگردانی آزادخان را فراهم کنند و مقدمات حملات مکرری را بر آزاد خان طرح ریزی کنند.

آنها به همین هدف به سوی منطقه زهاب گریخته و پناه آورده بودند. با سران طوایف وند، و زنگنه، و کلهر ملاقات کردند و موفق شدند که لشکری ده هزار نفری فراهم آورند. آنها داخل منطقه ایکه که در مجاورت سرپل زهاب واقع بود شدند. عبدالله خان که از سوی پادشای بغداد فرمانروای زهاب بود از اردوی زندیه خراج می خواست. ولی محمد خان از دادن خراج امتناع می ورزیدند. همان بود که سپاهی از طایفه جاف و طایفه خودش که مربوط به جلان بود جمع آوری کرده تا مقاصدش را با نیروی نظامی اجرا کنند.

برای محمدخان زند یک شانس دیگری نیز پیش آمد که او را در رسیدن به هدفش (مقابله و حمله بر آزادخان) کمک کند. و آن عبارت از این بود که در این ایام شش هزار فامیل از گُردهای شقاقی⁴³ که به

⁴³ کردهای شقاقی از کردهای ساکن آذربایجان هستند دارای مذهب تشیع.

تازگی از خراسان برگشته بودند به نیروهای محمدخان زند پیوستیدند و نیروهای زند نیرومند تر شدند. این خانواده های که در این زمان به محمدخان در منطقه زهاب پیوستند گفته می شود که در زمان نادرشاه به خراسان کوچ داده شده بودند. اینان در ابتدا می خواستند که به لشکر آزادخان بپیوندند اما بنا بدلائل نامعلوم بطرف زهاب کوچ کردند که اتفاقاً در سرپل زهاب به نمایندگان کریم خان زند یعنی شیخ علی خان و محمدخان زند برخوردند و در صف لشکریان آنها شامل شدند.

اما بین عبدالله خان، فرمانروای زهاب از طرف پادشای بغداد، و محمد خان جنگی صورت نگرفت بخاطریکه در بین لشکر محمدخان زند پیش ازپیش نشانه های نفاق دیده می شد. جالب است که این اختلافات را از نقل قول نویسنده های مختلف بیان کنیم به این شکل که نفاق که بین محمدخان زند و کرم خان وند پیدا شد به سبب خود بینی و جسارت کرم خان وند بود. کرم خان صاحب نفوذ در بین طوایف وند و کلهر که از متحدان بزرگ محمدخان زند بشمار می رفت بود. کرم خان وند چون بزرگ طایفه خود بود و از طرف دیگر با نجف قُلی خان کلهر روابط دوستانه داشت. یعنی خواهر نجف قُلی خان کلهر زن کاکای کرم خان وند بود و بنابراین او در مقابل محمدخان زند سر فرود نمی آورد. و محمد خان زند چون خود را صاحب قدرت

میدید، کرم خان را به مجازات به دار آویخت و سپس به شکل بی رحمانه سرش را از تن جدا کرد. این کار سبب بی زاری قوم کله‌رو و وند شد. بدین لحاظ محمدخان زند بعد از یکماه از ین واقعه همراه با لشکریانش بسوی کرمان شاه حرکت کرد.

لازم به تذکر است که پس از نخستین شکست کریم خان از آزادخان در قلعه پری، چنانچه قبلاً ذکر شد، عبدالعلی خان عرب و محمد تقی خان که فرماندهان سابق قلعه کرمانشاه بودند اردوگاه اصلی زندیه را ترک کردند و به وسیله عده ای نجات یافتند. عبدالعلی خان با آزادخان همراه شد و محمد تقی خان نیز به حکومت کرمانشاه منصوب گردید. این جریانات در قسمت اول بخش چارم این کتاب ذکر گردیده. چون موضوع اشغال کرمان بار دوم مطرح بحث است، لازم می بینیم که جریانات را دو باره و مفصل تر بیان نماییم.

از نوشته های گلستانه این نکته روشن می گردد که بعد از شکست کریم خان توسط آزاد خان در دفعه اول، عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی با جمعیت که در سر توپخانه بودند از جای خود حرکت نکرده در همان مکان باقی ماندند و شخصی را بنزد آزادخان فرستاده و از نرفتن خود با کریم خان به آزادخان اطلاع دادند. از این خبر آزاد خان افغان بسیار مسرور شده بود و گفته بود که حالا وقت شام نزدیک است و لشکر هم به تعقیب لشکر شکست خورده کریم خان رفته است،

و الا من خود آمده با سردران (عبدالعلی خان و محمدتقی خان) ملاقات می کردم. اما در آن زمان یک سردار افغان را با پنجاه سوار مقرر کرد که بروند و در خدمت عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی خان همراه باشند که تا لشکر افغان بر آنان متعرض نشده و خانواده و اهالی ایشان به آرامی بسر برند.

پس از آنکه ساعتی از شب گذشت و آزادخان از هر طرف خاطر جمع شد خود در خیمه اشغال شده کریم خان فرود آمده و سرداران (عبدالعلی خان و محمدتقی خان) را بنزد خویش خواست. آنها را به شفقت و محربانی پذیرفت. بعد از دو روز عبدالعلی خان را در نزد خود نگاهداشت، و میرزا محمد تقی را بحکومت کرمانشاه مقرر و از لشکریان خود پنج هزار سواران افغان را همراهش گذاشت تا از آنها مراقبت و نگهداری کنند و از فرموده های شان تخلف نوزند.

اما میرزا محمد تقی خان مذکور حاضر نشد تا لشکریان افغان را همراه با خود داشته باشد. بخاطر اینکه مردم کرمان شاه ممکن حسادت نموده و دست به فساد و جنگ با افغانها بزنند. ولی او به اطاعت کردن مردم کرمان شاه از آزاد خان متعهد شد و اظهار نمود که در صورت سرکشی مردمان کرمان شاه حقیقت را به آزادخان افغان اطلاع دهد و تا آنچه ایشان (آزادخان) صلاح داند آن را عملی سازد.

بنا به نوشته گلستانه نقل قول میشود که: «آزادخان میول او را بعز اجابت مقرون و قامت او را بخلاع فاخره مزین» و رقمی باین مضمون نوشت:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

بعد از اینکه میرزا محمد تقی فرمان آزاد خان را به مناسبت مقرری اش بحیث نایب الحکومه کرمان شاه دریافت خودش بنزد خان افغان رفته درخواست نمود که: چون این خیرخواه از طفولیت در امورات پادشاهی دخیل و مربوط بوده و با نادرشاه بخدمات بزرگ مرتب از قبیل حکومت همدان و کرمانشاهان و مستوفی الممالکی عراق نواخته، در اواخر برتبه میرزا باشیگری سرافراز فرموده که از جمیع حکام عراق مالیات سرکار را گرفته انفاذ خزانه کلات نماید، بنده را خطاب خانی منظور نیست و بهر خدمتی که مقرر فرمایند بدون خطاب خواهد رسانید.⁴⁴

⁴⁴ ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ. (تهران: ابن سینا، 1344)، ص304-307.

آزاد خان افغان از تقریرات محمدتقی خان مبنی بر اطاعت و فرمانبرداری از ایشان (آزادخان) استقبال نموده و به محمدخان گفت که: ما بموجب آنچه قانون مقتضی است و به شما نوشته ام و شما بهر چه بهتر می دانید مختارید. به این شکل میرزا محمد تقی خان موفق به اخذ دستور و اجازه حکومت کرمان شاه را از آزادخان گرفت و رخصت یافت.

بعد از اینکه میرزا محمد تقی خان با ملا زمان و همراهان خود وارد شهر کرمان شاه گردیدند، تعداد از سرداران و سرکردگان طوایف ساکن کرمان شاه چون مرتضی قلی خان زنگنه و بقیه از بزرگان اقوام آنجا بملاقات آنها پرداخته و در اثر این ملاقات ها مردم کرمان شاه سر به اطاعت گذاشتند.

اما دو نفر از طایفه زنگنه نیت سوء با آزادخان افغان در ضمیر خود داشتند و در پی بدست آوردن فرصت بودند تا در زمان مناسب برای آزادخان درد سری ایجاد کنند. از آن جمله یکی مرتضی قلی خان زنگنه بود که از آبا و اجداد بزرگ قوم خود بود و از طوایف وند برای تدارک بخشیدن به تصمیم نا پاکش درخواست کمک می کرد. برای این منظور چند نفر از معتمدین خویش را دربین طوایف وند فرستاد و بزودی خودش نیز دربین طوایف وند ناپدید شد.

بعد از چند روز از آمدن مرتضی قلی خان، حیدرخان مشهور به «جامه بزرگی» از قریه ای زنگنه که در لباس بد نفسی و شرارت معروف بود و هم باطناً با میرزا محمد تقی خان در نفاق بود، با عده ای از بزرگان طوایف کرمان شاه گفتگوهای سری و پنهانی انجام داده و رای و نظری همگی را از اطاعت آزاد خان افغان برگردانیده و با خود یکدل و یک جهت گردانید.⁴⁵

حیدرخان «جامه بزرگی» با محمدخان زند در ارتباط بود و گفته میشود که محمدخان زند حیدرخان را تحریک می کرد و او موجب پیدا شدن این فساد ها شده بود. به دلیل اینکه محمدخان زند قصد حمله به قومندانی قلعه کرمان شاه را که با آزادخان متفق شده بودند داشت. و این نکته را حیدرخان نیز بخوبی درک کرده بود. محمدخان همچنان در تلاش این بود که بالای میرزا محمد تقی خان حمله کند.

این همان حیدر خان سر کرده طوایف زنگنه است که یکسال پیش با تعداد از طوایف بومی در حمله به کرمانشاه و علی مردان خان بختیاری و آزادخان افغان با سرداران زند متحد شده بود. او آهسته آهسته میدان جنگ را ترک کرده و بسوی مساکن کوهستانی خویش گریخته بود. اینک که یکسال از تاریخ آن واقعه می گذرد، باز

⁴⁵ همان همان ص: 306.

حیدرخان متوجه اهداف محمدخان زند شده است و از همراهی با او بر ضد آزاد خان رفتار می کند.

آزادخان برای تسلط بر کرمان شاه، میرزا محمد تقی را با لشکر مرکب از پنج هزار سوار در قلعه کرمان شاه مستقر ساخته بود. از طرفی هم کار حیدرخان بجای رسید که لشکری به تعداد سی و پنج (۳۵) هزار نفر از طوایف متعدد و بومی و خصوصاً طوایف لک و اطراف کرمان شاه برای مبارزه با قوای آزادخان آماده کرده بود.

در نتیجه میرزا محمد تقی از ترس مجبور به پیمان شکنی و پیوستن به حیدرخان شد و این عمل باعث فرار و کوچ بسیاری از مردم شهر به کوهستانها و زهاب و حتی بغداد گردید. بسیاری از خانه ها و سنگرها ویران شد و جاده های رفت و آمد قطع گردید و قوای زنگنه با وجود عدم تمایل به کوچ کردن مجبور شد تا در مرز به محمد خان ملحق شوند.

حیدرخان زنگنه «جامه بزرگی» که با محمدخان زندیه در ارتباط بود چندی بعد میرزا محمدتقی خان را به چادرش احضار کرد و او را به قتل رسانید. اموال و بستگانش را نیز به یغما بُرد و برادرانش را نیز به اسارت گرفت. اما برادرانش موفق شدند که از زندان به سوی مرز

فرار کنند. بعد از سه روز محمدخان زند با حیدرخان «جامه بزرگی»
وارد قلعه کرمان شاه شدند.⁴⁶

بدین ترتیب قلعه کرمان شاه بدست حیدرخان و محمدخان زند قرار
گرفت و میرزا محمدتقی خان که از طرف آزادخان به حکومت
کرمان شاه منصوب شده بود بدست حیدرخان و محمد خان زند کشته
شد.

جنگ کمارج و تسخیر شیراز توسط آزاد خان در آگست ۱۷۵۴ م

کوتل کمارج در سر راه شهر کازرون قرار دارد. کازرون شهر
کوچک است و در ۴۰ میلی نزدیکی غرب شیراز موقعت دارد. و از
مناطق خشت شمرده می شود و به خشت نزدیک است. سابق به آن
تنگ تُرکان می گفتند.

چنانچه قبلا به تفصیل بیان شد که کریم خان پس از آنکه برادرزاده اش
رستم خان در جنگ قمشه کشته شد، خودش بطرف کوه کیلویه رو
بفرار نهاد و آزادخان به تعقیب او (کریم خان) پرداخت. کریم خان
مدتی را در کوه کیلویه بسر برد. سپس به طرف کازرون رفت. کریم
خان در کازرون به جمع کردن نیروهای تازه نفس پرداخت تا به

⁴⁶ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779 م. (تهران: —، 1365)
ص: 82-83.

آزادخان حمله کند و اصفهان را از آزادخان تصرف نماید. بنابراین آزادخان نیز از اصفهان بطرف فارس برآمد.

وقتی که که کریم خان در کازرون به هدفش نایل نشد، از کازرون بطرف خُشت آمد. آزادخان نیز از فارس به طرف شیراز حرکت کرد و برای مقابله با کریم خان زند عازم منطقه خُشت که کریم خان در آنجا مسکن گزیده بود گردید.

قبلاً تذکر داده شد که کریم خان در کازرون با تحمل مشکلات بسیار به تهیه سپاه و لشکر پرداخت تا بتواند شیراز را تصرف نماید ولی به این هدفش نرسید زیرا آزادخان قبلاً در آگوست (سنبله) سال ۱۷۵۴م، وارد شیراز شده بود.

آزادخان قبل از ورود به شیراز در ناحیه پرسپولیس با مقاومت مختصر طوایف که در اطراف شیراز می زیستند برخوردند. این طوایف بیشتر از دو هزار نفر از سوار و پیاده نداشتند. این طوایف را بنام اُشنی ها یاد می کردند. این نیروی دو هزار نفری تحت فرماندهی شخص بنام عبدالمطلب از ناحیه ای که بنام کربالی یاد میشد بود. بنا براین او را عبدالمطلب «کربالی» می گفتند. آنها به مقاومت در مقابل آزادخان پرداختند ولی مقاومت کرده نتوانستند و شکست خوردند و بطرف وادی مرو و دشت ها پا بفرار نهادند و به سختی درهم شکستند.

عبدالمطلب کربالی نیز پس از این شکست برای پیوستن به کریم خان از منطقه فرار کرد. در این جنگ و حمله که از طرف لشنی ها واقع شد، با تلفات کمی پیروزی از آن آزادخان افغان و لشکریانش شد. اگر چند مقاومت های دیگری نیز در مقابل لشکریان آزادخان بوقوع پیوست اما تمام آنها مجبور به شکست شدند و شهر شیراز به تصرف آزادخان درآمد و نیروهای افغان در آنجا مستقر گردیدند.

کریم خان زند از نصیرخان لاری درخواست کمک کرد اما نتیجه نگرفت و نصیرخان لاری حاضر به همکاری با کریم خان نشد و در رابطه اقدامی نکرد. نصیرخان در ابتدا حاضر به همکاری با کریم خان نبود. چون آزادخان حکومت های بنادر (شهر های ساحلی خلیج فارس) را برایش تایید کرده بود. نصیرخان لاری ظاهراً اظهار اطاعت از آزادخان میکرد و نسبت به کریم خان خود را بی اعتنا نشان میداد. چون کریم خان او را از اتباع و فرمان برداران خویش می شمرد و در مقابل او در نزد آزادخان شخص محترم بود و از احترام خاص برخوردار بود، لذا از آزادخان راضی به نظر میرسید. نصیرخان لاری هیچ وقت خود را مقید نمی کرد ولی هدایایی برای آزادخان به عنوان سپاس از دریافت فرمان مقررری به حکومت بنادر میفرستاد اما با نیروی که تهیه کرده بود متوجه لارستان بود و نمی خواست کسی به آنطرف پیشروی نماید.

آزادخان برای مبارزه با کریم خان به کازرون رفت. در ماه سپتامبر ۱۷۵۴م قوای کریم خان و متحدانش که اغلب از شهر نشینان و تبعه علی قلیخان کازیرونی و سربازان بنیچه دشتستانی بودند، درمقابل آزادخان افغان شکست خوردند و مجبور به فرار از شهر شدند و شهر را تخلیه کردند. این بار کریم خان بطرف خُشت فرار کرد و نیروهای افغان به تعقیبش پرداختند.

کریم خان زند که از آزادخان افغان شکست های زیادی را متحمل شده بود نزد رستم سلطان بزرگ که حاکم خُشت بود رفت. حاکم خُشت او را برای مقابله با آزادخان تشویق کرد. چون رستم خان خرچ و خوراک لشکریان کریم خان را بعهده گرفت این خود محرک جدی کریم خان برای مقابله با آزادخان شد. و همچنان زمان که میرزا علی بیگ خورموجی با چهل هزار (۴۰۰۰۰) نفر تفنگدار، و احمدشاه تنگستانی که او را رئیس نیز می گفتند به کریم خان پیوستند و از کریم خان حمایت کردند، کریم خان را بیشتر از همه به مقابله با آزادخان تشویق کرد و نیرو بخشید.

کریم خان از شکست های که از آزادخان متحمل شده بود بسیار غمگین به نظر می رسید چنانچه بعضی از مورخین ذکر کرده اند که: خان زند بر اثر غم و اندوه ناشی از شکست ها و از دست دادن قلعه پری و با ملاحظه تلاشهای طولانی و بی نتیجه اش برای

رسیدن به قدرت، قصد داشت تا فرصت باقی است از این کشور فرار کند و به هندوستان برود و در میان پناهندگان ایرانی آن سرزمین جای گیرد⁴⁷.

تنها همکاری و دلداری متحدان تازه کریم خان خصوصاً رستم سلطان حاکم خُشت که مصممانه در کنارش پایداری کردند و با طرح نقشه ای پیشروی آزاد خان را در کوتل کمارج گرفتند و لشکریان آزاد خان را متوقف ساختند. این همکاری و پشتیبانی رستم سلطان بود که افسردگی را از کریمخان برداشت که در اخیر همان بود که او را حتی بر تخت پادشاهی ایران نشاند.

اما با وجود کمک های زیاد که در فوق ذکرگردید کریم خان موقعیت و حالت استوار نداشت. در مقایسه با موقعیت کریم خان در هنگام سقوط اصفهان گفته شده است که موقعیت کریم خان در این باره اسفبارتر بود. چون در این ایام مرتباً مجبور بود که بجنگد. ولی هر روز نیز در پی هر جنگی شکستی تازه ای داشت و بیشتر اوقات تنها در اثر فداکاری های شخص کریم خان بود که فرصت فرار کردن قوای او را آماده می ساخت تا نیروهایش از حملات پی هم نیروهای آزادخان جان سالم بدر برد.

⁴⁷ جان رپری تا ریخ ایران

با تحمل شکست های پی در پی کریم خان از لشکریان آزادخان افغان دیگر امید برای کریم خان باقی نمانده بود. در این موقع تنها محمد خان زند که در پیش از آن ذکر گردید در میان کرمان شاه و فارس امید بسیار اندکی برای کریم خان شمرده می شد که به تازگی کریم خان از آن آگاهی یافته بود. آنجا را کریم خان در موقع شکست خوردن از لشکریان آزادخان محل فرار برای خود و لشکریانش امید قرار داده بود چون قوای زند در مرحله حساس قرار گرفته بود.

اگر کوتل کمارج که آخرین مرتبه و مرحله مقاومت کریم خان بود سقوط میکرد، دیگر کریم خان چانس موفقیت و گرد آوری دوباره لشکر و نیرو را بر علیه آزادخان افغان و بدست آوردن مرکز ایران را نمیداشت. چنانچه کریم خان این تجربه را گزشتانده بود و خودش نیز یکبار علی مردان خان را در این کوتل کمارج و ادار به شکست کرده بود. اگر کریم خان در کوتل کمارج شکست می خورد، آزاد خان او را گریزان می کرد و مجبور میشد که از طریق تپه های خوزستان و دامنه های زاگرس به عملیات چریکی دست بزند. در این صورت فقط امید مختصری جهت گرد آوری لشکری مناسب و پس گرفتن پایتخت از دست رفته برایش باقی می ماند. خلاصه اینکه همین جنگ در کوتل کمارج به تلاش و همکاری همکاران و هم پیمانان جدید کریم

خان چون رستم سلطان و میرزاعلی بیک بوقوع پیوست و جلو پیشروی لشکریان افغان گرفته شد.

کوئل کمارج سخت ترین جای برای عبور و مرور انسان ها بود. لذا گذشتن از آن برای لشکریان افغان که به آنجا نا آشنا بودند بسیار سخت بود. کوئل کمارج دو میل طول داشت. عرض آن در بعضی نقاط فقط برای عبور یک نفر کافی بود. اطراف این راه کم عرض را نیز کوههای بلند و سنگلاخ ها فرا گرفته بود. علاوه بر سختی های طبیعی که این کوه داشت نقشه بسیار دقیق و پلان شده به شکل تخصصی از طرف رستم سلطان برای مبارزه با آزادخان طرح شده بود که عبور از آنجا را ناممکن می ساخت. طوریکه رستم سلطان تفنگ چیان خستی خود را در طول گردنه و در پشت تخته سنگها مخفی کرده بود. این شکل موضع گیری ادامه داشت تا آخر گردنه، تا زمانیکه سواران افغان بیایند و با لشکریان کریم خان زند مقابله کنند و آنانیکه در سنگرها جا گرفته اند بالای افغان ها حمله ور گردند.

به همین صورت که پلان شده بود، سواران زند و همراهان آنان و تفنگچیان دشتستانی شان برای مقابله در جبهه که تا آخر دره ادامه داشت جای گرفتند. فتح علی خان افشار که از متحدین بزرگ آزادخان بود مستقیماً و بی خبرانه به قصد هجوم بالای لشکریان زندیه و همراهان شان در این کوئل حمله ور شد و در حقیقت خود را وارد دام

کرد. به یکبارگی نیروهایش در میان شلیک تیر های متقاطع کمین کنندگان قرار گرفتند. اگرچند آنان بمقاومت پرداختند و عده ای از کمین کنندگان را به قتل رسانیدند ولی بخاطریکه موقعیت جغرافیایی کوتل کمارج با لشکریان زندیه گویا همراه بود، لشکریان فتح علی خان افشار مجبور به شکست گردیدند. در نتیجه افراد که در جلو قرار داشتند به عقب برگشتند. و آنان که در عقب ستون حرکت می کردند برای کمک به سوی جلو فشار آوردند. کسانیکه نتوانستند از این راه باریک مرگ آور خود را به سوی دشت مسطح روبرو بکشانند، بوسیله سواران کریم خان کشته شدند.

فرمان دهان خشتی کمک شایان به کریم خان در این جنگ کردند. طرح نقشه جنگی را فرماندهان خشتی ریخته بودند که با شناخت و آگاهی تمام از اوضاع جغرافیایی و منطوقی کوتل کمارج استوار بود. بر اثر آن حادثه یک سره صحنه جنگ برای فتح علی خان و لشکریان افغان و افشار چهره دیگر بخود گرفت و عوض شد.

در نتیجه این جنگ گفته می توانیم که اگر پافشاری و استقامت متحدین جدید کریم خان زند که عبارت از رستم سلطان و میرزا علی بیگ معروف به خورموجی نمی بود، آن تخیل کریم خان تحقق می یافت که باید به هند برود و در میان مهاجرین ایرانی در هند زندگی را بسر برد و دیگر یادی از ایران نکند. ما در صفحات قبل از آن ذکر کردیم.

موسوی نامی در باره دشواری کوتل کمارج که باعث شکست قوای آزادخان شد چنین می نویسد:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

موسوی نامی اصفهانی برآنست که آزادخان افغان در کوتل کمارج به شکست از کریم خان مواجه گردید. راههای دشوار و پر از کوه و سنگ کمارج، که در منطقه خشت واقع است خود عامل مهم در شکست لشکریان آزادخان از نظر نامی اصفهانی محسوب می گردد. علاوه برآن از نوشته های نامی بدست می آید که نیروهای متحدین جدید کریم خان زند نیز نقش بارز در پیروزی کریم خان ایفا کرده است. وی از متحدین جدید کریم خان بنام چهار هزار تفنگچی دشتستانی یاد کرده است.

آزادخان بعد از آنکه لشکریانش در کوتل کمارج عقب نشینی کردند. و ظاهراً کریم خان بکمک رستم سلطان حاکم خشت پیروز گردید، بطرف شیراز حرکت کرد و بنا به مصالح دیگری که در نظر داشت در شیراز توقف نکرده بطرف اصفهان براه افتاد و در شیراز صالح خان بیات را جانشین خود ساخت و حکومت شیراز را به او سپرد.

صالح خان بیات نتوانست از شهر شیراز در مقابل لشکریان مهاجم زندیه که بزودی بعد از جنگ کمارج به شیراز هجوم آوردند دفاع کنند. با هجوم سیل آسا لشکریان کریم خان زند به محاصره کردن شهر شیراز پرداختند و در اخیر موفق به تسخیر آن شدند. این خود بزرگترین موفقیت برای کریم خان بود.

آنچه که به حیث عامل پیروزی کریم خان در شیراز و یا عامل سقوط شیراز می توان شمرد اینست که: افراد و بزرگان شیراز چون پیروزی را بکریم خان دیدند از شیراز بطرف مرکز فرماندهی کریم خان در محل بنام حافظیه رفتند. در آنجا میرزا محمد یکی از بزرگان شیراز که در اول به کریم خان اعتماد چندان نداشت با اخذ تامين امنيت و وعده خوش رفتاری با اهالی شیراز از طرف کریم خان زند وعده داد که شهر را به کریم خان تسلیم نماید.

در شیراز دو طایفه از بزرگترین و قدرتمندترین طوایف محسوب می گردید، یکی عشایر بیات و دیگری طایفه لشنی ها بودند. هادی خان لشنی رهبریت گروه که بنام پادگان ارگ یعنی محافظ ارگ بودند بعهده داشت. بنا به این تعهد نقشه ای طرح کردند که دروازه شهر را بروی سپاهیان کریم خان باز بگذارند تا شهر شیراز پیش از اطلاع یافتن آزادخان به تصرف کریم خان زند درآید. به این قسم دروازه شهر را به روی سپاهیان کریم خان باز گذاشتند و شهر شیراز با

کشته شدن صالح خان بیات در سیزدهم صفر سال ۱۱۶۷ ه.ق. مطابق
بیست ونهم نوامبر سال ۱۷۵۴ م. بدست کریم خان زند افتاد.
موسوی نامی در باره تسخیر شیراز چنین اشاره کرده است:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

طبق نظر کاظم موسوی: آزادخان واپس نشست و به شیراز آمد و
در آنجا صالح خان بیات را به حکومت برنشاند و خود راه اصفهان
درپیش گرفت ۱۱۶۷ ه ق ۱۷۵۴ م، کریم خان به شیراز آمد و پس از
پیکار سخت شهر را از صالح خان بیات باز پس گرفت و صالح خان
در این گیر و دار کشته شد.⁴⁸

از نوشته کاظم موسوی این نکته واضح می گردد که شهر شیراز پس
از جنگ های سخت و دشواری بتصرف کریم خان زند آمده است.
برخلاف نوشته نامی اصفهانی که وی معتقد است شهر شیراز به
آسانی و در آغاز گیر و دار بدست کریم خان درآمد، نامی به این
عبارت ذکر می کند که: **بمحض گیر و دار اول آن قلعه گردون محل
بتسخیر شیران بیشه جدل و کار صالح خان بیک باره مختل و**

48 کاظم، موسوی . دایرةالمعارف بزرگ اسلامی . (تهران: مرکز دایرة المعارف
بزرگ اسلامی، 1369)، جلد 1، ص: 322، س: 2 .

مضطرب بتعجیل بآمید. علاج دلیران منصور را مستقبل و در حوالی شاه میرعلی حمزه گرفتار چنگ اجل شیخ علی خان باو رسیده بضرب چوب دستی کارش را باتمام رسانیده خطه شیراز که شهریست رخسار عروسان ممالک را طراز و...⁴⁹.

⁴⁹ محمد صادق، موسوی نامی اصفهانی. تاریخ گیتی گشا درخاندان زند. (تهران: انتشارات امیرکبیر، 1363)، ص:46.

چگونه اصفهان از دست آزاد خان سقوط کرد؟

در بیست و نهم نوامبر سال ۱۷۵۴م شیراز به تصرف کریم خان درآمد. در این زمستان کریم خان با خاطر پریشان به کنترل شیراز پرداخت زیرا شهر اصفهان هنوز از هواخواهان آزادخان خالی نشده بود و هر لحظه بر حکومت کریم خان دسته های از هواخواهان آزادخان تهدیدی شمرده می شد. اهالی شیراز نیز متزلزل به نظر می رسیدند و اطمینان کامل به استقرار کریم خان نداشتند.

همزمان با این وضعیت کریم خان در شیراز، آزادخان افغان در اصفهان به جمع آوری و تدارک بخشیدن به نیروی های تازه اقدام کرده بودند. آزادخان همچنان قوای تازه نفسی را برای باز پس گیری شیراز آماده کرده بود و منتظر سپری شدن فصل سرما و زمستان بود تا که فصل بهار و لشکرکشی بیاید و زمینه لشکرکشی آماده شود. برای آزادخان علاوه بر نیروهای کریم خان زند، لشکریان محمد حسن خان قاجار از پشت سر تهدید جدی محسوب می شد چون در این ایام محمد حسن خان در معیت شاه اسماعیل ثانی جای داشت و همواره از پشت سر آزادخان را تهدید می کرد.

به یک حساب در این زمان قوای افغانی به سرپرستی آزادخان افغان در دوجای با نیروهای زند مصروف جنگ و نبرد بودند. آزادخان در اصفهان و شیراز با کریم خان زند درگیر بود. از طرف هم گروهی

از قوای زند به فرماندهی محمدخان با لشکریان آزادخان به سرپرستی فتح علی خان افشار در همدان به مقابله پرداختند. همچنان احمد شاه بابا در اواخر ماه جنوری (ماه دلو) ۱۷۵۵م. به سوی نیشاپور پیش آمد. پس آزاد خان از چندین جهت نگران بود و بالخصوص از پشت سر مورد تهدید دشمن قرار گرفت و ناگزیر شد که به سوی استرآباد عقب نشینی کند.

آزادخان افغان با آنکه از چند جهت مورد حملات قوای زند و هم قوای محمد حسن خان قاجار قرار گرفته بود و هم حرکت احمد شاه بابا او را تهدید می کرد، همچنان تسلط و سلطنت خود را بر شهر اصفهان تا تابستان ۱۷۵۵ م حفظ کرد که احتمالاً نیروهای تازه نفسی نیز از آذربایجان به او پیوسته بودند و این امر باعث تقویت قوایش شده بود. مگر یکبار و به صورت غیر مترقبه اصفهان را ترک می کند.

در اینجا جای این سوال است که آیا آزادخان اصفهان را بخاطر حمله به شیراز ترک کرده بود و یا کدام عوامل دیگری باعث شد که آزادخان اصفهان را ترک نماید؟ بنا به یک روایت از آزادخان طلب کمک شد و خواسته شد که به شیراز برود. مگر وی خودش نمی‌رود و در عوض فتح علی خان افشار را با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) مرد

جنگی پیشاپیش روانه میکند. خودش یعنی آزاد خان به تنهایی بیست هزار (۲۰۰۰۰) لشکر همراه داشت.

سرانجام روز سیزدهم ماه نوامبر (قوس) سال ۱۷۵۵م، آزادخان اصفهان را با تمام افرادش ترک کرد. بنا به نوشته جان ر پری سپاهیان آزادخان در این زمان چهل و هفت هزار (۴۷۰۰۰) نفر تخمین شده است. جان ر پری چیزی دیگری نیز علاوه می کند و می نویسد که: وی (آزاد خان) قبل از حرکت از ارمنی های جلفا، مبلغ بیست هزار تومان گرفت ولی با لطف و پادرمیانی طبیب فرنگیش از اروپائیان چیزی نگرفت. این طبیب سیور سیمون **Sieur Simon** نام داشت و مامور سری فرانسه بود و اخیرا وارد اصفهان شده بود و بر اثر مهارتش در پزشکی یکبار جان آزادخان را نجات داده بود.⁵⁰

از نوشته های جان پری معلوم می شود که آزادخان این مبلغ را از مردمان جلفا نگرفته است. واسطه شدن طبیب فرانسوی نیز در منابع واضح نیست، چون آزادخان در ایران سلطنت مطلقه داشت و خزانه شاهان افغانی و ایرانی در اصفهان را در اختیار داشت و کدام ضرورت و لزومی به آن مبلغ برای وی دیده نمی شد.

⁵⁰ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779م. (تهران: —، 1365) ص:89.

نظر دیگر اینست که آزادخان اصفهان را به خاطر حرکت قطعی به سوی شیراز ترک نکرده بود بلکه عزم شهر کاشان را داشت. زیرا در آنجا فتح علی خان افشار که متحد آزادخان افغان بود و از طرف گروهی از زندیه و قاجاریان مورد هجوم قرار گرفته بود و به این خاطر آزادخان بطرف کاشان حرکت کرد.

کریم خان در این زمان به کرمان هجوم برده بود چون از رفتن آزادخان به کاشان اطلاع یافت پس از چهار روز راه پیمایی ناگهان مسیر حرکت خویش را بطرف اصفهان تغییر داد. اگرچه آزادخان با تمام لشکریانش عازم کاشان گردیده بود مگر قسمت از لشکریان خود را به اصفهان گذاشته بود و این تعداد بسیار کم بودند لذا کریم خان اوضاع اصفهان را مناسب دیده لشکریانش زیاد را به سمت اصفهان حرکت داد. بنا به یک روایت تعداد باقی مانده لشکریان آزادخان در اصفهان بیشتر از سه صد (۳۰۰) نفر نبودند و این تعداد نیز دست به خیانت زدند و به کریم خان زند مخفیانه تسلیم شده و شهر اصفهان را نیز مخفیانه به کریم خان زند واگذار گردیدند.

به این ترتیب اصفهان بدون هیچ گونه مقاومتی در هفدهم ماه دسامبر (نهم جدی) سال ۱۷۵۵م، یعنی یک ماه بعد از حرکت آزادخان بطرف کاشان به تصرف کریم خان زند درآمد. اما کریم خان زند هم فقط دو روز در اصفهان باقی ماند و آنقدر فرصت یافت تا بیست و هشت

(۲۸) نفر از مردم شهر را که با افغانها همکاری داشتند اعدام کند و آنگاه برای تعقیب آزادخان براه افتاد.

همزمان با سقوط اصفهان قوای آزادخان در تهران بسر می بردند. خلی که از عدم موجودیت آزادخان در منطقه ایجاد شده بود محراق توجه دو نیروی مخالف و متخاصم که هر کدام در غیاب آزادخان خود را بزرگترین قدرت می پنداشتند، بخود جذب کرده بود. ولی آزادخان قبل از شروع سال ۱۷۵۶م به سوی اورمیه و برای دفع حمله محمد حسن خان قاجار که اینک دست به حمله در اورمیه زده بود شتافتند.

گلستانه به این موضوع اشاره کرده می نویسد: **آزادخان خود را با لشکر شکست خورده به اصفهان رسانید (منظور از جنگ کمارج در شیراز میباشد) و بتدارک خیمه و سر انجام و تهیه اسباب حرب مشغول گردید.** در این بین خبر رفتن محمد حسن خان قاجار بسمت آذربایجان بعزم تسخیر قلعه اورمیه که، زنانه و سرانجام آزادخان و سرکردگان افغان و لشکریان آنجا می بود، بگوش خان افغان رسید. بی اختیار لشکر خود را برداشته برای دفع محمد حسن خان روانه اورمیه شد. در نزدیکی قلعه اورمیه معلوم شد که محمد حسن خان قلعه را در محاصره دارد. لشکر افغان را تاب نمانده بحرب مصمم

شده با لشکر قاجار مقابل گردیدند. بعد از حرب عظیم فتح و ظفر بر پرچم محمد حسن خان وزیده و لشکر افغان را شکست داد.⁵¹ این بود شکست لشکریان افغان در اُرومیه بعد از نبرد های بسیار. مگر افسوس که بعد ازین شکست از محمد حسن خان قاجار، دوستان و طرفداران آزادخان چون فتح علی خان و شهباز خان و سایر سرکردگان آذربایجان به خدمت محمد حسن خان شتافته و خدمت او را قبول کردند. اینان در شکست آذربایجان نیز نقش مهم داشتند. آزادخان تنها و اما با جماعت بسیار بسوی بغداد حرکت کردند. به این شکل اصفهان مرکز شاهان صفوی و شاهان هوتکی افغان بار دگر سقوط کرد و داعیه دار شاهان پرافتخار هوتکی افغان به اثر خیانت های داخلی لشکریان خودشان به شکست مواجه شد. از آنچه تا اینجا از وقایع آزادخان و حریفان و رقبایش ذکرگردید یک نکته بیشتر واضح میشود و آن اینکه کمتر سپاهیان زند و قاجار بخود جرات می دادند تا در عرصه رزم و نبرد با رزمندگان افغان مقابله نمایند. همچنان غیور مردان افغان کمتر در میدانهای جنگ و مبارزه از رقیبانش شکست را پذیرا گردیده اند.

⁵¹ ابولحسن محمدامین ، گلستانه. مجمل التواریخ. (تهران: ابن سینا، 1344)، ص:316.

این نکته را باز قابل ذکر می دانیم که ما باید بخود اجازه ندهیم تا به آنانیکه با افغان ها و آزادخان افغان بخاطر دست یافتن به حکومت و سلطنت ایران مبارزه می کردند همانند نویسندگان دیگر با کلمات چون دشمن و خصم اشاره نمایم. ما هیچ نشانه خصومت به آنها نمی بینم. بلکه مدت ها آنان باهم به دوستی و صداقت بسر بردند چنانچه آزادخان و محمدحسن خان قاجار که با هم متحد بودند. همچنان آزاد خان با کریم خان زند در آخر دوست همدیگر میشوند.

آوازه های دوستی و همکاری احمدشاه دُرانی با کریم خان زند: جان ر پری نویسنده امریکایی در کتابش بنام «کریم خان زند» در بخش سوم کتاب، صفحه ۲۰۶ چنین از عبدالکریم نادم بُخاری نویسنده کتاب «تاریخ آسیای مرکزی» نقل قول میکند: شاه دُرانی (احمد شاه بابا) معاهده دوستی را با کریم خان زند امضا نمود که به اساس آن بتوانند که این دو شخصیت با قدرت عصر امپراطوری نادر افشار را بین خود بصورت قطع تقسیم نمایند. به اساس این معاهده هر دو قبول کردند که ایالت خُراسان بحیث یک حایق Buffer بین امپراطوری افغانستان و خاکهای ایران باقی بماند. بازهم جان پری نویسنده امریکایی بقرار اوراق ثبت شده کشور تُرکیه State Paper, Series S.P Foreign, Turkey نقل قول می کند که: قرار راپور ها، کریم خان

مکتوب های دوستانه از احمد شاه دریافت می‌داشت، آنزمان که احمد شاه در نیشاپور بود، که او (کریم خان) را به عملیات های مشترکانه علیه این «.....» یعنی آزادخان تشویق و دعوت می نمود و وعده پول و لشکر را میداد در صورتیکه کریم خان او (احمد شاه دُرانی) را کمک کند که ایران تصرف کند. به این نامه های احمد شاه دُرانی، کریم خان زند جواب های دوستانه ولی بدون تعهدی میداد.

درین زمان یعنی سالهای ۱۷۵۴-۱۷۵۵م، ایالت خراسان تحت تصرف و اداره امپراطوری افغانستان و دُرانی ها بود و دشتهای لُت و کافر سرحدات طبیعی بین امپراطوری دُرانی های افغانستان و خاکهای تحت اداره آزادخان افغان را در غرب ایران تا آذربایجان و گُردستان تشکیل میداد. در سالهای فوق ذکر شده یعنی ۱۷۵۴-۱۷۵۵م آوازه های زیاد شنیده میشد که شاید احمد شاه دُرانی به غرب ایران لشکر کشی کند.

قرار اسناد موثق تاریخی، احمدشاه بابا در بهار ۱۷۵۴م متوجه شهر نیشاپور میشود و در تابستان همان سال شهر مشهد را تحت محاصره قرار میدهد. پنج ماه بعد آن شهر مشهد سقوط می کند و شاهروخ و امیرانش تسلیم احمد شاه دُرانی میشوند. در بهار سال ۱۷۵۵م نیشاپور را غصب میکند و شاهروخ را بحیث دست نشانده خود در مشهد قرار می دهد. در راه بازگشت بطرف غرب احمد شاه بابا یک دسته از

قشون خود را تحت شاه پسندخان اسحق زی مامور گرفتاری فراریان و پولدارانیکه از نیشاپور و سبزوار فرار کرده بودند فرستاد. این دسته از قشون افغانی که تعداد شان به چند صد نفر می رسید به صورت ناگهانی با قشون قوی و منظم محمد حسن خان قاجار برخورد می کنند و سخت سرکوب میشوند. همان است که احمدشاه درانی تصمیم می گیرد که از عملیات بیشتر به طرف غرب صرف نظر کند و در خزان ۱۷۵۵م امیرخان قرایی را به حیث دست نشانده خود در خراسان مقرر میکند و خود از راه هرات عازم قندهار میگردد.

بسیار ناممکن به نظر میآید که احمد شاه بابا هرگز عزم تسخیر و یا حرکت را به سوی اصفهان داشته بوده باشد زیرا با تمام معنی اطلاع داشت که آزادخان در همانوقت در اصفهان و شیراز بود و خود را شاه ایران قلمداد نموده بود. آخرین سرحدات غرب احمد شاه بابا مناطق مازنان و سبزوار بود که سرحدات طبیعی بین افغانستان و ایران را نیز تشکیل میدهد.



بخش پنجم

نبردهای محمد حسن خان با آزادخان افغان

مدعی دیگری تاج و تخت ایران عبارت از محمدحسن خان قاجار است. محمد حسن خان قاجار یکی از بزرگ زادگان سلسله قاجاریه بود که پدرش نیز بدست نادرشاه افشار به قتل رسید. وی (محمد حسن خان قاجار) به شدت انتظار فرارسیدن فرصتی بود تا بازهم موقوف پدری خود را که کلان و بزرگ قوم خویش بود احیا کند. قتل نادرشاه آرزوی دیرینه محمد حسن خان را نزدیک تر می ساخت. به عبارت دیگر با قتل نادرشاه محمد حسن خان قاجار در رسیدن به هدف دیرینه اش امیدوار تر شده بود و تنها آزادخان را مانع سر راهش می دید که ما اینک این موضوع را مورد بررسی قرار می دهیم و ابتدا به معرفی کوتاه از وی می پردازیم.

معرفی کوتاه از محمدحسن خان قاجار:

محمد حسن خان قاجار پسر فتح علی خان قاجار است که بدست نادر در سال ۱۷۲۶م، ۱۱۳۹ه، در خارج از شهر مشهد کشته شد. محمد حسن خان در زمان نادرشاه در وقت قتل پدرش تقریباً بیست و دو ۲۲ ساله بود و در میان ترکمان ها بسر می بُرد. و بعد از آن به دولت علی

شاه (برادر ابراهم شاه که در خراسان به سلطنت پرداخت و قصه مفصل آن در پیش ذکر گردید) پیوست و به سمت مقام امور حکومتی مقرر شد. در آنجا نیز پس از مدتی چندی به اثر اندک سببی با علی شاه به مخالفت پرداخته و در یک صبحگاهی بدون اطلاع به علی شاه با جمعی از افراد زیر دستانش او را ترک کرده و بدیار خویش به شکل فرار برآمد.⁵²

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

در زمان حیات نادرشاه افشار از محمد حسن خان قاجار نام و نشانی آنچنانی که بعداً بمیان آمد دیده نمی شود بلکه اکثراً به شکل مخفی و یا نا معلوم بسر می برد. مرگ نادرشاه افشار دریچه برای موفقیت او باز کرد. در مراحل آغاز کارش با احمدشاه ابدالی بمخالفت برخاست و در ماه سپتامبر سال ۱۷۵۵م، سبب شکست او در خراسان شد. (این قضیه به شکل درست آن قبلاً ذکر گردیده است)

مبارزات آزادخان با محمد حسن خان قاجار از سال ۱۷۵۴/۵۱۱۶۸م آغاز می گردد.

⁵² ابولحسن بن محمد، گلستانه. محمل التواریخ. (تهران: چاپخانه دانشگاه، 1344)، ص: 469.

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

در سال ۱۱۶۸/۱۷۵۴م، آزادخان افغان گیلان را در تصرف داشت و عبدالعلی خان خراسانی و خانچی خان افغان از طرف آزادخان مامور محافظت مرز گیلان را داشتند. در این زمان محمد حسن خان قاجار بطور ناگهانی با هفت هزار نیرو بر سر عبدالعلی خان و خانچی خان افغان هجوم آورد و بسیاری از لشکریان آزادخان را که در آنجا بودند کشته و یا به اسارت درآوردند. عبدالعلی خان و خانچی خان افغان بطرف رشت فرار کردند و به این قسم نبرد های محمد حسن خان و آزادخان افغان شروع می گردد.⁵³

اورمیه در آتش نبرد آزادخان و محمد حسن خان

چنانچه در بالا ذکر شد، حسن خان قاجار در سال ۱۱۶۸/۱۷۵۴م، در گیلان بر گماشتگان آزادخان افغان پیروز شد، بعداً به فکر تصرف آذربایجان گردید. بنابراین در سال ۱۱۶۹/۱۷۵۵م، از راه طالش و مغان متوجه اورمیه شد.

⁵³ ابولحسن بن محمد، گلستانه. محمل التواریخ. (تهران: چاپخانه دانشگاه، 1344)، ص: 471.

حسن خان در مغان کاظم خان قراچه داغی را بطرفداری خود جذب کرد و با هم بسوی تبریز در حرکت شدند. محمد حسن خان به شکرانه پیوستن کاظم خان قراچه داغی تمام بنه و عیالش را به او سپرده با هفده هزار (۱۷۰۰۰) سپاه و لشکر بجانب اُرمیه شتافت. شهر را در محاصره خود درآورد. این خبر به آزادخان که در این زمان در اصفهان بسر می برد رسید. تسلط بر این ناحیه پیش از سفر گیلان توجه حسن خان را به خود جلب کرده بود. رسیدن خبر محاصره اُرمیه سبب شد که آزادخان سپاهیانش را فرا خواند و در پانزدهم ماه اپریل سال ۱۷۵۵م مطابق ششم ثور ۱۱۳۴ه ش از اصفهان حرکت کرد و بر آن بود که دست به جنگی بزرگ و مهم بزند.

حسن خان قاجار هم وقتیکه از آمدن آزادخان افغان بطرف اُرمیه آگاهی یافت هراسش بیشتر شد ولی فعلاً چون به تحریک همراهان اردلانی اش دست به محاصره اُرمیه زده بود مجبوراً پلان جنگی اش را تغییر داد، به این قسم که: سپاهی چهار هزار نفره را برای محاصره اُرمیه باقی گذاشت و خود به جلوگیری آزادخان شتافت و در نیمه ماه جون (سرطان) در شش فرسنگی اُرمیه به آنها رسید.

محمدحسن خان قاجار را اقوام مختلف در این جنگ همراهی می کردند. چون اقوام بغایری، و اقوام خلجی، و قاجار. بنابراین میدان

جنگ را به شکل خاص در مقابل آزادخان آماده کرده بود که در جبهه راست خان قاجار متحدان بغایریش ابراهم و عباس و علی قلی خان که هر کدام یک هزار سواره و پیاده در رکاب خود داشتند جای گرفتند. مسیر راه را به علی خان خلجی با نیرویی همسنگر آنها سپرد. هفت هزار نفر دیگر تحت فرماندهی محمد ولی خان قاجار از این نیروها پشتیبانی می کرد. وی خود نیز با غلامان خاص بر روی تپه ای مشرف بر خطوط میدان جنگ جای گرفتند.

بالمقابل آزادخان افغان نیز لشکریانش را به ترتیب خاص قرار داده بود. در اول هر کس به اوضاع جنگ می دید یقین پیدا می کرد که پیروزی از آن آزادخان افغان است. به این قسم بود که در طرف راست لشکر فتح علی خان افشار با گروههای آذربایجانی قرار داشتند. همچنان در طرف چپ لشکر قلندر خان افغان با گروهی از اُزبک و افغان سنگر داشتند. قابل پیش بینی بود که بزودی حسن خان قاجار میدان را ترک گفته و شکست را پذیرا شود و آزادخان پیروز گردد. چون لشکریان آزادخان با دلاوری و شجاعت خاص وارد میدان نبرد گردیدند و لشکریان محمدحسن خان به خود تاب مقاومت را نمیدیدند و هر لحظه به شکست های فاحش مواجه می گردیدند.

اما آنچه باعث شکست آزادخان گردید نامردی و عهد شکنی یکی از فرماندهان متحد آزادخان بود. او شهباز خان دنبلی بود که فرماندهی

آذربایجانی های وابسته به فتحعلی خان افشار را عهده دار بود که با قوایش به خان قاجار پیوست. همچنان شهبازخان تعداد دیگری از قوای آزادخان را با خود همراه کرد و در نتیجه آزادخان شکست یافت و آنگاه محمد حسن خان با هم رزمایش برای ادامه محاصره اُرمیه به راه افتادند.

با آنکه دیگر امید به رسیدن قوای کمکی وجود نداشت اما یوسف خان هوتکی چند روز دیگر نیز در مقابل حسن خان قاجار مقاومت کرد. و سرانجام چون یوسف خان هوتکی دید هیچ کمکی به او نمی رسد و در یک مضیقه و تنگنای سخت دچار گردیده از هشیاری و عقلانیت سیاسی در مقابل قوای مخالف کار گرفته راه آشتی و مسالمت را در پیش گرفت و در روز نوزدهم ماه جولای ۱۷۵۵ (۸ اسد ۱۱۳۴) قلعه اُرمیه را طی شرایطی مسالمت آمیز تسلیم کرد. وی با دو ستون جنگجوی اُزبک و افغان که تعداد شان به چهار هزار نفر می رسید و همه خانواده های افغانی که تعداد شان تقریباً بر چهار هزار نفر بالغ می شد با احترام خاص به مازندران کوچ داد تا در آنجا اقامت کنند. به این ترتیب اُرمیه بدست حسن خان قاجار قرار گرفت.

تصرف اصفهان توسط محمدحسن خان قاجار.

این نکته را ذکر کردیم، در زمان که آزادخان با محمدحسن خان قاجار در آذربایجان درگیر جنگ بودند، کریم خان فرصت را غنیمت شمرده از این فرصت استفاده کرده اصفهان را بتصرف خود درآورد. در این زمان اصفهان اوضاع خوبی نداشت. در یک قحطی و کمبود غله بسر می برد. این خود معلول لشکرکشی های زیاد در این شهر بود. اهالی این شهر هر بار مجبور بودند با یکی از این فاتحان که هر یک سعی داشتند خود را از ما قبل شان خوبتر وانمود کند، همکاری نمایند. طبعاً ناخوش و خسته بودند.

جان ر پری اشاره می کند که: در بیستم ماه مارچ ۱۷۵۶م، سفیری از سوی محمد حسن خان به مناسبت جشن های نوروزی نزد کریم خان در اصفهان آمده بود که یک پیشنهاد نیز همراه داشت. در این پیشنهاد خان قاجار اشاره کرده بود که اگر کریم خان پادشاهی شاه اسماعیل سوم را که هنوز همراه خان قاجار بسر می برد، در بقیه خاک ایران که زیر سلطه محمد حسن خان قاجار قرار داشت و فرمان روایی می کرد به رسمیت بشناسد ترتیب انتصاب او (کریم خان) را به سمت

بیگلربیگی (نایب الحکومه) نواحی گرم سیر خواهد داد. که در غیر این صورت نباید انتظار کوچکترین شفقت را داشته باشد⁵⁴.

کریم خان زند را شرایط پیش آمده به امتناع از خواسته های محمد حسن خان قاجار مجبور ساخته بود. چون کریم خان قسمت عمده ای از سپاهیانش را از خود ناراض ساخته بود، عمده‌تاً تعداد از لشکریانش که دو سال قبل از نواحی گرم سیر فارس بخدمت گرفته بود خواستار ترک خدمت شدند. با وجود پیش آمدن چنین اوضاع آشفته، کریم خان زند اولتیماتوم بالا را نیز از محمدحسن خان قاجار حاصل کرده بود.

با آنهم کریم خان موفق شد که لشکریان ناراضی را قناعت داده و آنها را در برابر محمد حسن خان قاجار استفاده کند. اما بعد از سه یا چهار روز جنگ در اصفهان، که این جنگ بالای اهالی اصفهان فشار زیاد وارد کرده بود و باعث خساراتی زیادی گردید بود، کریم خان زند کم کم قوایش را از دست داد و ضعیف گردید. همچنان لشکریانش در خارج شهر پراکنده شدند. دیگر کریم خان زند توان مقابله رویارویی را با محمد حسن خان قاجار نداشت لذا قوای حسن خان قاجار به محاصره اصفهان پرداختند.

⁵⁴ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779 م. (تهران: —، 1365) ص: 94.

محمد حسن خان چند روزی را در اطراف کاشان بسر بُرد، بخاطریکه کریم خان توان مقابله را از دست داده بود و می دانست که در محاصره کریم خان باقی نخواهد ماند و پیروزی را مسلماً از آن خود یعنی محمد حسن خان قاجار می دانست. او خود را قادر به تحمل محاصره نیز نمی دید لذا با گروهی از جنگجویان قدیمی زند از اصفهان خارج شد و به سوی گلون آباد که در چند فرسخی یزد قرار داشت حرکت کرد.

دیگر کدام مانعی برای محمد حسن خان قاجار که در اطراف کاشان بود وجود نداشت. زیرا اصفهان که در محاصره قوای قاجار قرار داشت و اخیراً کریم خان نیز به سمت گلون آباد رفته بود. لذا در اول ماه اپریل ۱۷۵۶م محمد حسن خان قوای کوچک کریم خان را درهم شکست و همانروز بدون مخالفت یا مقاومتی وارد شهر اصفهان گردید.⁵⁵

تصرف بار دوم اصفهان توسط آزادخان افغان

پس از آنکه کریم خان اصفهان را از دست داد با دو سه هزار نفر از طرفدارانش به سوی شیراز عقب نشینی کردند. ده روز بعد وارد شهر

⁵⁵ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779م. (تهران: —، 1365) ص:95.

شیراز شدند. اهالی شهر شیراز بالشکریان تحت فرماندهی ندرخان همچنان به او وفادار مانده بود و از کریم خان زند استقبال نمودند. کریم خان با همراهی ندرخان به استحکام شیراز پرداختند.

در این زمان محمد حسن خان قاجار بر شهر اصفهان تسلط کامل یافته بود و خود را بر آنچه از کریم خان زند مانده بود، که آنهم چیزی نبود، سرگرم کرده بود. بنا به اظهارات بعضی از مورخین، محمد حسن خان قاجار دست به گرفتن و اخذ مالیات زیاد از اهالی اصفهان زده بود. از آرمی های جلفا مبلغ هشت هزار تومان خواست. بنا بر این آرمی ها چون اقتصاد ضعیف داشتند نتوانستند که مبلغ را تکمیل و به او تسلیم نمایند. تمام ذخایر و زیورات کلیسای های خود را به فروش رساندند مگر باز هم نتوانستند آن مبلغ را پوره کنند. مثل آن ظلم و تخطی بالای همه اقشار جامعه وجود داشت. لذا سیل از پناهندگان از جلفا و اصفهان به سوی خراسان و کرمان و یزد و عراق جاری شدند.⁵⁶

حسن خان قاجار، با چشمان وهوش و فکر نگران، همیشه در طول دوران تسلطش بر اصفهان حرکات و عملیات آزادخان را نظاره می کرد. در ماه می ۱۷۵۶م، شایع شده بود که آزادخان برای تسلط بر

⁵⁶ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779 م. (تهران: —، 1365) ص: 95

اصفهان که تحت اشغال محمد حسن خان قرار داشت نیرویی به رشت فرستاده و آمادگی حمله تازه ای را به اصفهان دارد. اما این شایعه ای بیش نبود و آزادخان بطرف اصفهان نیامده بود. بهر حال نگرانی حسن خان قاجار که تنها از طرف آزادخان بود تا اندازه ای رفع گردید.⁵⁷

اما در ماه جون ۱۷۵۶م، محمد حسن خان اوضاع را برای حرکت و حمله به شیراز مناسب تشخیص داده بود. لذا اصفهان را تحت حکومت امیر گونه خان ایرلوی افشار باقی گذاشت و خودش بدون مواجهه به مقاومت یا مانعی وارد ایالت فارس شد. تلاش هایش در شیراز بدون نتیجه ماند و نتوانست که شیراز را تصرف نماید. مگر دوباره و بسیار به عجله به اصفهان برگشت. این بار عامل دیگری حسن خان را مجبور به برگشتن به اصفهان کرد و آن خبر آمدن آزادخان بطرف اصفهان بود.

حسن خان قاجار شنید که آزادخان و فتح علی خان افشار با لشکر عظیم تا حدود قم پیش آمده اند. محمد حسن خان مجبور شد که بلا فاصله برای نگاهداری اصفهان از شیراز مراجعت کند. روز یازدهم ماه جولای ۱۷۵۶م، با قوای هشت هزار نفری اش وارد

⁵⁷ همان، ص: 96. گلشن مراد

اصفهان شد. از نصیرخان لاری در خواست کمک کرد که متوجه شیراز باشد و پذیرفته شد. نامبرده یعنی نصیر خان بسوی شیراز حرکت کرد ولی به شیراز نرسیده بود که خبر شکست حسن خان قاجار را توسط آزاد خان افغان شنید و او در عوض به سوی داراب برگشت.⁵⁸

با وجودیکه حسن خان قاجار توانسته بود که در طی ده روز در اصفهان بتواند در حدود هژده الی بیست (۱۸-۲۰) هزار نفر لشکر جنگی تهیه کند و خود را آماده برای مقابله با آزادخان کرده بود ولی باز هم در مقابل آزاد خان شکست خورد. او (حسن خان) سپس عازم کاشان شد. گفته می شد که آزادخان در این بار چهل هزار (۴۰۰۰۰) مرد جنگی داشت.

محمدحسن خان قاجار می دانست که با لشکریان آزادخان افغان نمی تواند مقابله نماید لذا نیروهایش را بطرف کاشان برد و از آنجا از طریق حاشیه شرقی کوی نمک خود را به مسیر فیروز کوه و ساری رساند. در مقابل آزادخان افغان به پیشرفت خود به سوی اصفهان ادامه داد. در ظرف کمتر از مدتی یعنی در نیمه ماه آگوست سال ۱۷۵۶م، آزادخان موفق شد که برای دومین بار اصفهان را تصرف

⁵⁸ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779م. (تهران: —، 1365) ص96.

نماید و بر تخت شاهی در اصفهان تکیه زند. به این قسم محمد حسن خان قاجار که خود را بزرگترین قدرت در ایران می‌دید از آزادخان افغان شکست خورد و دست بفرار گذاشت.

صاحب کتاب تاریخ گیتی‌گشا، جریان تصرف اصفهان را نیز نزدیک به تفصیلات بالا ذکر کرده و معتقد است که: محمد حسن خان قاجار در خود توان مقابله با آزادخان را نمی‌دید و هر دم از وی (آزادخان افغان) ترسی به دل داشت. شاهد این گفته زمانی است که حسن خان قاجار امیر گونه خان افشار را به سرپرستی اصفهان گذاشت و خود با لشکری بطرف فارس رفت. نامی اصفهانی را برخلاف جان پری عقیده بر آنست که حسن خان قاجار بطرف اصفهان آمد و بعد از ورود به اصفهان شنید که آزادخان از آذربایجان اول به سمت عراق حرکت کرده و بعداً قصد تصرف اصفهان را دارد. ازینرو با رسیدن این خبر حسن خان قاجار از دارالسلطنه اصفهان توجه بجانب کاشان کرد. دو سه روزی را در کاشان بسر بُرد که پیشتازان اُردوی آزادخان افغان در شهر قم رسیدند. بنا بر این حسن خان قاجار خود را ضعیف تر می‌دید که با لشکریان افغان مقابله کنند. همان بود که از راه سیاه کوه راه گریز را در پیش گرفتند و از آنجا نیز بطرف مازندران دست بفرار دست زدند.

نامی اصفهانی می‌نویسد:

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

پس از آنکه آزادخان افغان در اصفهان به بار دوم بر تخت سلطنت تکیه زد، در فکر آن نبود که زیاد در آنجا توقف کند و باقی بماند. بزودی اوضاع داخلی اصفهان را سر و سامان بخشید و بعداً لشکری تهیه کرد و به قصد تسخیر مازندران حرکت کرد. در این سفر آزادخان موفق به تصرف گیلان نیز شد. گیلان در این زمان در تصرف امیر گونه خان افشار بود. امیرگونه خان افشار از طرف محمد حسن خان قاجار مسئول حفظ گیلان بود. با آمدن آزادخان امیر گونه خان افشار بسوی مازندران فرار کرد و گیلان به تصرف آزادخان افغان درآمد.

تسلط کامل آزادخان بر ایالات شمال ایران

چنانچه در بالا ذکر گردید آزادخان این بار تصمیم داشت که بسیار به سرعت بطرف شمال حرکت کند و میخواست که شمال را کاملاً در تسلط خود بیاورد. مگر این امر به تعویق افتاد و کمی تاخیر یافت. علت تاخیر آن نیز کشمکش های محلی بود. بطور مثال آزادخان مجبور شد با گروهی از تفنگچیان محلی به فراهان برود و قلعه حاج طغان فراهانی را به اطاعت و تصرف خود درآورد.

بسیار جالب است که جریان را به تفصیل بیان کنیم و آن اینکه: دختر حاج طغان فراهانی سالها ریاست قبیله تحت قلمروی پدر خود را داشت و با کریم خان تقریبا مدت شش سال در جنگ و اختلاف بود و از هر طریق ممکن درد سر های برای کریم خان درست می کرد. سرانجام او (دختر حاج طغان) به اطاعت از آزادخان افغان حاضر شد. آزادخان دست از تعقیب محمد حسن خان قاجار بر نداشته بود و در این زمان که خودش مصروف قلعه حاج طغان بود، فتح علی خان افشار را مامور تعقیب محمد حسن خان در فیروز کوه کرده بود. فتح علی خان توانست در کاشان بر بار و بنه محمد حسن خان دست یابد و خودش (آزادخان) شتابان و مستقیم از طریق سرزمین ورامین رو به شمال رفت و قصد داشت که راه عقب نشینی قوای قاجار را قبل از آنکه خود را به گردنه برسانند قطع کند.

اما این پلان به تاخیر افتاد. زیرا محمد حسن خان اینک نیروی ورزیده ای تحت فرماندهی عمویش (و یا پسر عمویش) محمد خان قاجار قوانلو در اختیار داشت. محمد خان قادر به آن بود که راه فیروز کوه و دیگر راه های عبور البرز را ببندد. به قسم که محمد حسن خان قاجار، محمد خان قاجار را در راه آمل موظف ساخت و برای راههای دیگر نیز محافظین فرستاد. خودش با تعداد از عساکر خود در محل علی آباد که در سر راه فیروز کوه واقع است موقوف

گرفت. به نظر محمد حسن خان قاجار راه مناسب برای رسیدن به مازندران همین راه فیروزکوه بود. وی (حسن خان قاجار) حدس زده بود که آزادخان از این راه به طرف مازندران می آید. ولی حدسش غلط بود چون آزادخان راه دیگری را در پیش گرفت و از آن راه کوهستانی و سنگلاخی صرف نظر کرد و راه قزوین را در پیش گرفت. بهر حال این نیرو (نیروی حسن خان قاجار) چندین هفته در علی آباد منتظر برخورد جنگی با قوای افغان و افشار بود. حسن خان تشویش داشت که مبادا دست آزاد خان به سلسله جبال های البرز برسد.

آزاد خان در ماه اکتبر سال ۱۷۵۶م بود که سردارانش را احضار کرد و از فیروز کوه مراجعت کرد و از راه طالقان بطرف قزوین روی آورد. در اول متوجه گیلان شد. چنانچه در پیش نیز ذکر گردید که گیلان را متصرف شد. در اواخر ماه دسامبر ۱۷۵۶ م آزادخان مشغول تسلط کامل بر ایالات شمالی شده بود. و برای این منظور قایقهایی برای حمل و نقل سپاهش فراهم کرد. عبدالعلی خان عرب

میش مست و شهباز خان دنبلی نیز پیشاپیش برای تصرف رود سر و استقرار در دره های بین راه حرکت کردند.⁵⁹

آزادخان برای دو ماه در گیلان توقف کرد. علت این توقف نیز فرارسیدن فصل سرمای سخت زمیستان بود. محمد حسن خان قاجار نیز زمیستان را در آمل بسر برد. از طرف آزادخان افغان عبدالعلی خان عرب عامری مامور محافظت راه مازندران بود که در رود سر (محل است که در چهار فرسنگی لاهیجان قرار دارد) سنگر محکم گرفته بود. همچنین خسروخان مگری نیز در پشت سنگر با تعداد از سپاهیان قرار داشت که دشمن بسیار به سختی میتواند که از این طریق داخل شود.

همین استحکام باعث غفلت نیروهای آزادخان افغان گردید. محمد حسن خان از این موقع استفاده کرده به عجله بسیار و بی خبرانه بطرف گیلان حمله ور شد. این حمله بطوری صورت گرفت که هیچ یک از افراد آزادخان اطلاع نیافتند. عبدالعلی خان و خسرو خان در عالم بیخبری مواجه به شکست شدند. شکست عبدالعلی خان و خسروخان مگری سبب شکست آزادخان افغان از گیلان گردید. چون در موضع مهم آنان غفلت ورزیده بودند، که به اصطلاح خط مقدم

⁵⁹ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779 م. (تهران: —، 1365) ص: 97-98. نک: موسوی نامی اصفهانی، ص: 55-56.

شکسته شد. بعد از این قضیه محمد حسن خان قاجار متوجه آذربایجان شده و بقصد تصرف قلعه اُرمیه گردید. این نیت را محمد حسن خان قاجار در ابتدا در ضمیرش داشت و بخاطرش می پروراند. به این خاطر بود که آزادخان در اصفهان توقف نکرد و زود اصفهان را ترک کرد. پس اکنون معلوم میشود که تنها عامل ترک کردن آزادخان از اصفهان همین نیت محمد حسن خان قاجار بطرف آذربایجان بوده است. چون این راز تنها نزد خود آزاد خان پنهان بوده، لذا مردم به گمان های گوناگون علت ترک کردن اصفهان را توسط آزاد خان تعبیر کرده اند.

پیروزی دوباره محمد حسن خان در اصفهان

نبرد ها میان محمد حسن خان و آزادخان بیشتر از هجده ماه طول کشید. در طول این زمان کریم خان تلاش های زیاد و نهایی اش را برای مطیع ساختن نواحی داخلی ایران همچون مناطق داخل شیراز تا به ارتفاعات کوه ها دور و پیش، نواحی گرمسیر تا به اراضی و دشت های ساحلی خوزستان، دشتستان و بنادر خلیج فارس، بندر ریگ تا به بوشهر، بندر عباس، و قلمرو کوهستانی نصیرخان لاری معطوف کرده بود.

این نکته هم قابل ذکر است که اصفهان پس از عملیات سال قبل آزادخان (ماه جولای ۱۷۵۶م)، به وسیله سرداران آزادخان اداره می شد. یعنی آزادخان افغان اداره اصفهان را به امیر گونه خان افشار و دو نفر دیگر از سردارانش، جعفر میرزا و طاهر سلطان سپرده بود. آنان را مامور محافظت از اصفهان قرار داده بود و خودش به طرف آذربایجان بخاطر دفع هجوم حسن خان قاجار حرکت کرده بود.

پس از آنکه خبر شکست آزادخان در اورمیه به کریم خان زند رسید، کریم خان زند توانست پنج هزار تن از جنگجویانش را تحت فرماندهی شیخ علی خان و برادرش نظر علی خان زند برای پس گرفتن پایتخت پیشین خویش اعزام دارد. در اثر مجادله و نبرد لشکریان فرستاده کریم خان زند به سرپرستی شیخ علی خان با قوای امیرگونه خان افشار که فرمانده لشکریان باقی مانده آزادخان و مامور محافظت از شهر اصفهان بودند بعلت کمی قوا در برابر تعداد زیادی از لشکریان فرستاده کریم خان به شکست مواجه گردید.

چون شیخ علی خان بر لشکریان امیرگونه خان افشار پیروز گردید، برادرش نظر علی خان را برای تصرف مجدد گلپایگان و بروجرد فرستاد. در همین ایام شایع شده بود که محمد حسن خان قاجار بیست هزار لشکر را از راه کرمانشاه برای حمله به قوای زند فرستاده است. این آوازه بنیان لشکریان زند را سست کرده بود. بعد معلوم شد

که محمد حسن خان قاجار تبریز را به فرزند نو جوانش آقامحمدخان قاجار که تعدادی مشاور مورد اعتماد و لشکری هشت هزار نفره همراه داشت سپرده و خودش تبریز را ترک کرده است.

در عین حال محمد حسن خان قاجار نقشه دیگری را بکار برد. او محمد ولی خان را بعداً اعزام داشت تا از راه ساوه پیشروی کند و همزمان با او خودش نیز مستقیماً از طریق خمسه به همدان حمله ور شد. نظر علی خان برادر شیخ علی خان توانست به موقع به سمت اصفهان عقب نشینی کند.

دو ستون اعزامی قاجاریان در سرزمین سیلاخور به یکدیگر پیوستند و نیروهای شهبازخان دنبلی نیز آنانرا تقویت کردند. این نیروی عظیم مستقیماً به سوی اصفهان تاختند. شیخ علیخان که با نیروی اندکش شهر را تخلیه و رؤسایش را به شیراز فرستاده بود، خودش نیز روز نهم دسامبر محتاطانه اصفهان را ترک کرده و با تعداد سی نفر از همراهانش وارد شهر شیراز شدند. فرمانده قاجار در پانزدهم دسامبر سال ۱۷۵۷م برای بار دوم و مجدداً به اصفهان وارد شدند که کمی بعد محمد حسن خان کنترل ایالت اصفهان را در دست گرفت⁶⁰.

مرگ محمد حسن خان قاجار

حسن خان قاجار بار دوم کوشش کرد تا شیراز را تصرف کند. پس از آنکه محمد حسن خان قاجار از محاصره شیراز نتیجه مطلوب بدست نیاورد و شکست خورد، تیرش به هدف اصابت نکرد. کریم خان زند با پیروزی بر محمد حسن خان قاجار از تمام ایالت های ایران بمنظور دلجویی مردم دیدن کرد و خود را حاکم ایران می دانست.

قابل یاد آوری است که موفقیت کریم خان زند بر محمد حسن خان قاجار نیز مرهون کار کرد های نیرو های افغانی بود. آنانکه در زمان شکست خوردن یوسف خان هوتکی از آذربایجان به نیروی محمد حسن خان قاجار پیوسته بودند، امروز از صف او بیرون شده و در اثر نیرنگ های کریم خان زند در صفوف لشکریان کریم خان زند پیوسته و باعث شکست محمد حسن خان قاجار گردیده اند.

کریم خان زند نباید از یاد می بُرد که ستونهای از نیروهای افغان بود که در شب ۲۶ شوال ۱۱۷۱/۳ جولای ۱۷۵۸م خطوط مستحکم محاصره شیراز را در هم شکستند و به همکاری با کریم خان زند

حاضر شدند⁶¹. اما کریم خان زند سزای این خدمت را چگونه می دهد ما ذکر این قطعه تاریخی را بجای دیگر وعده می دهیم و حال به چگونگی قتل محمد حسن خان می پردازیم.

در این زمان که آزادخان در سر زمین عراق مصروف جمع آوری نیرو و لشکر بود، محمدحسن خان قاجار در شیراز به شکست مواجه شد و کریم خان پیروزمندانه به اصفهان وارد شد. چون می خواست کار محمد حسن خان را یکسره کند، فارس را به برادر خود صادق خان سپرده خودش از اصفهان به تهران آمد و آنجا شیخ علی خان را روانه ای مازندران کرد.

(لطفاً برای معلومات بیشتر به کتاب مراجعه شود)

کریم خان زند و فرمان قتل عام افغان ها

در پیش وعده کردیم که از کارکرد های کریم خان زند در برابر خدمات شایسته افغان ها یاد آور شویم. اکنون زمان آن رسیده که باید به وعده وفا کرد و شکرانه از کریم خان کرد که در مقابل نیکی های

⁶¹ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779 م. (تهران: —، 1365) ص: 107.

هزاران تن از افراد بی گناه افغانی در ایران، او چگونه با ایشان رفتار کرد.

آزادخان همان طور در عراق بسر می برد و در حال گردآوری ایرانی در میان اقوام گوردستان و آذربایجان بودند. فتح علی خان افشار و شهباز خان دنبلی که با همکاری خود زمینه پیروزی محمد حسن خان قاجار را در اورمیه فراهم کرده بودند، هنوز هم بر اورمیه تسلط داشتند. ولی چنین دیده می شد که خطر اصلی را باید از سوی افغانهای مازندران انتظار داشت.

در طول دوران بعد از نادر افشار، افغان ها خطر عمده برای همه گروه هاییکه چشم به سلطنت ایران داشتند به حساب می رفتند. با آنکه گروههای افغان ها در طی این دوران پراکنده شده بودند، برخی به قندهار همراه احمدشاه ابدالی رفته بودند و برخی دیگر با آزادخان همراه شده بودند، اما بعد از اینکه در سال ۱۷۵۷م آزادخان از آذربایجان بطرف عراق رفت و آذربایجان در تصرف محمد حسن خان قاجار درآمد، تعداد از افغان ها به محمد حسن خان پیوستند. ولی پس از مرگ وی (محمد حسن خان قاجار) این تعداد از افراد افغانی هم به کریم خان پیوستند.

سربازان افغانی و بنیچه ای (ممکن شاخه ای از گُرد ها باشند) در لشکرکریم خان در حدود هفت هزار نفر بودند، اما فرمان مخفیانه و

محرمانه کریم خان زند به تمام هواخواهان قلمروی زند فرستاده شد که تمام افغانهای را که به صورت سرباز در لشکر و ارتش در گوشه و کنار کشور ایران خدمت میکند به قتل برسانند. این دستور با نهایت کفایت اجرا شد. در تهران جشن شاهانه برگزار گردید در ضمن این جشن همه افغانها را گرفتار و به قتل رساندند.

در مازندران علی خان شاهسون مامور قتل افغان ها بود. ندر خان نیز قرار بود که گروههای افغان ها را که به شکل لشکر و نظام بودند، همه را به قتل برساند. اما وی (علی خان شاهسون) در حال مستی با اشاره نقشه خود را فاش کرد و هزار ها نفر از افغانها توانستند که با جنگ خویشتن را رها سازند و به سوی استرآباد فرار کنند. در کشتار استرآباد هم دو صد نفر از دست عمال کشتار نجات یافتند و به سوی رود خانه گرگان حرکت کردند ولی اینان اغلب به قتل رسیدند و یا به دریا غرق شدند.

در سمنان ذکی خان در حدود یکهزار نفر را از بین بُرد. در این میان فرمانده افغانها بنام شیر علی خان به یک حيله خود را رها ساخت و در شهر های قُم و کاشان که بقایای اردوهای آزادخان بود خود را رسانید. ولی در همان روز وی گرفتار و سپس کشته شدند.

جان رپری در این مورد بصراحت می نویسد که: در شهر کاشان یک نفر از افغانها از خطر آگاه شد و بوسیله دوستش در درون صندوق

محافظت شد. او به این شکل از شهر بیرون شده خود را به آزاد خان در بغداد رساند. در تهران قریب نه هزار نفر افغانی به قتل رسیدند. این قتل و کشتار از لکه های است که بر دامن کریم خان زند افتاده و این خود یک نشانه است از بی رحمی، تعصب، و ملی گرا بودن کریم خان زند⁶².

جنگ مراغه

می رسیم به وقایع سال ۱۱۷۳ هـ مطابق با ۱۷۶۰ م. در این سال که دیگر سخن از محمد حسن خان قاجار در میان نبود. بنا بر این کریم خان که در این زمان در مرکز ایران بسر می برد از یک جانب خیالش راحت شده بود ولی از طرف دیگر تشویش های زیاد به خاطر داشت. تشویش از آن بود که آزادخان افغان هنوز قادر بود که هزار ها مرد جنگی را فراهم کند و در میدان جنگ با کریم خان مصاف دهد. از وقایع قابل توجه این زمان در باره کریم خان زند این است که او (کریم خان زند) به طرف شمال ایران توجه پیدا کرده بود. همزمان آزادخان نیز قصد تصرف ایران را کرده بود.

⁶² جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779 م. (تهران: —، 1365) ص 119.

اما کریم خان اخیراً به تهران توجه پیدا کرده بود و می خواست که تهران را به حیث پایگاه نظامی خویش قرار دهد. برای مغلوب کردن بقایای نیروهای محمد حسن خان که کم کم در نواحی شمال دیده می شد، و یا جهت جلوگیری از حملات آزادخان افغان که در عراق بسر می برد و در حال جمع آوری نیروهای تازه از آذربایجان و گُردستان بود، از این مرکز (تهران) استفاده کند.

کریم خان پس از سپری کردن فصل زمستان دیگر در تهران تصمیم گرفت که در آذربایجان دست به عملیات بزند. در نوزدهم شعبان ۱۱۷۳هـ.ق/ششم اپریل ۱۷۶۰م. از شهر خمسه خارج شد و بعد از گذشت چند روزی دیگری از راه سلطانیه وارد تبریز گردید. از قضا در این زمان فتح علی خان افشار به اتفاق شهبازخان دنبلی از متحدین سابق آزادخان افغان حکومت تبریز را به عهده داشتند و هیچ کسی دیگری را در آن جا (تبریز) نمی پذیرفتند و آماده هر گونه دفاع از شهر بودند.

کریم خان در راس قوای زند چندین بار بالای نیروهای محافظ شهر به سر پرستی فتح علی خان افشار و شهبازخان دنبلی حمله کرد اما ناکام و ناموفق بر می گشت. بلاخره در روز پنجم رمضان که مطابق بیست و یکم اپریل ۱۷۶۰م بود، شکست خورد و مجبور به برگشتن به مراغه شدند.

در مراغه نیز کریم خان زند به مقاومت های جدی رو برو گردید. به این شرح که حاکم مراغه شخص بنام حاج قاسم بود. او به اتفاق برادرش حاج محمد علی با لشکرمتشکل از سربازان داوطلب محلی شروع به مقاومت کردند. ولی در این بار کریم خان شهر مراغه را در محاصره قرار دادند. طی جنگ های که در اطراف و نواحی شهر بوقوع پیوست محافظین و مدافعین شهر مراغه شکست خوردند و کریم خان پیروز گردید. چون حاج قاسم و برادرش حاج محمد علی در محاصره قرار گرفتند، از کریم خان طلب عفو کردند و دوباره در حکومت آن شهر مستقر گردیدند.

ولی موقعیت نظامی او (کریم خان زند) در مراغه چندان مساعد نبود و ناگزیر شد که اندکی بعد با همان سرعتی که منطقه را گرفته بود، ترک کند و به تهران باز گردد. در این وقت تهران را گرمای طاقت فرسا فرا گرفته بود. و همچنان نوعی از مرضی فراگیر و مرض در تهران دامن گیر اکثر از افراد لشکریان کریم خان زند شده بود. لذا در روز ششم محرم سال ۱۱۷۴ه.ق/هجدهم آگوست ۱۷۶۰م به اتفاق درباریانش تهران را ترک گفت.

بعد ازین کریم خان زند سلطانیه را محل اقامتش قرار داده بود. این هم بطول نیانجامید و چهار ماه از وقتش در سلطانیه گذشت. ولی شکاف های که خود علامت نفاق و پراکنده گی بود در این زمان در لشکر و

طایفه کریم خان زند نمودار گردیده بود. در اوایل ماه دسامبر خان زند برای سپری کردن زمیستان به قزوین برگشت که تا در فصل بهار مقدمات حمله کامل و عیار را بر ضد فتح علی خان افشار تدارک ببیند. اما آزادخان افغان در این کار بر او پیشی گرفته بود و قصد حمله به فتح علی خان افشار را داشت.

در اینجا این نکته در لفافه ابهام باقی ماند که فتح علی خان افشار کیست؟ در جواب به این سوال می توان گفت که: او نامدار طایفه افشار بود. وی در زمان نادرشاه افشار عنوان فرامانده سپاه فارس را به خود کسب کرد و در سال ۱۱۵۸/۱۷۴۴م، به عنوان حکمران اورمیه انتخاب گردید. او همان فتح علی خان افشار بود که بعد از آنکه سپاه ابراهم میرزا از هم پاشیده شد و طرفداران شاهرخ در تبریز زمام امور را در دست گرفتند و سر مهدی خان را بریدند، وی (فتح علی خان) به سوی تبریز رفت و شورشیان را در هم شکست و بر همه ایالت آذربایجان مسلط گردید و پس از مدتی با آزادخان افغان متحد شد و از وی اطاعت و فرمانبرداری می کرد، و در حکومت منطقه شریک شد. فتح علی خان افشار گذشته از خدمات که در سپاه آزادخان انجام داد، توانست به صورت پیروزمندانه حمایت ساکنان مناطق متصرف را به سود خود جلب کند. برای انجام این کار در مرحله اول به محمدحسن خان قاجار پیوست. و در مرحله دوم خواست خویشتن را به فرمان

روایی ایالت برساند. ولی نعمت پیشین را رها کرد و مدعی ریاست بر اتحادیه ای که خود در تشکیل آن دخیل بود، گردید. شرایط طوری بود که کریم خان هنوز قادر نبود که از اختلافات فتح علیخان و آزادخان بهره برداری کند. بخاطر که سپاه وی بر اثر بیماری و اغتشاشات سرزمین های متصرف گیلان و مازندران و خمسه، ضعیف و ناستوار بودند.

این بود اوضاع کریم خان زند در جریان سال ۱۷۶۰م. لازم به ذکر است که از احوال آزادخان افغان، مدعی بزرگ سلطنت ایران زمین و احیاگر سلطنت پادشاهان سابق هوتکی های افغان در ایران زمین، نیز درین دوران ذکری در اخیر بعمل آید تا روشن شود که ایشان در این زمان دارای چه حالت بوده است.

پس از آنکه آزادخان افغان در تابستان ۱۷۰/۱۷۵۷م، در جنگ اُرمیه به شکست مواجه گردید، در سر زمین عراق و آذربایجان مصروف جمع آوری لشکر و نیرو جهت مقابله با رقیب سیاسی و دیرینش کریم خان زند بود. درین زمان آزادخان را تعداد محدودی از لشکریانش همراهی می کرد.

آزادخان را در این سفر علاوه بر سپاه و لشکرش، حرمسرای وسیع ایشان که شامل گروه کثیری از زنان مختلف از جمله زوجه سابق شاه اشرف هوتکی غلجایی، دومین شهریار افغانی در ایران، همراهی

می کردند و پیشاپیش او در حرکت بودند. حرمسرای آزادخان افغان بنابه دعوت دختر احمد پاشا بمنظور رسیدن به بغداد از آذربایجان حرکت کردند. آزادخان در کوشش آن بود تا حرمسرایش را به بغداد در نزد عاتله خاتون برساند.

به نقل از گلشن مراد که مشارالیه (عاتله خاتون) هم زن شیعه مذهب و هم دختر احمد پاشا والی سابق بغداد و همسر سلیمان پاشا حاکم برقرار آن دیار بود⁶³. در این زمان سپاهیان افغان که آزادخان را همراهی می کردند به شمول حرمسرای وسیعش، به استقبال زیاد از سوی پاشا والی بغداد مواجه شد. پاشا کمال مهمان نوازی و حرمت را رعایت کرد و هم پیام محبت آمیزی از طرف پاشا واصل شد که باعث مسرت و آرامش در حرمسرای آزادخان گردید.

جان پری می نویسد که: آزادخان مجدداً به میان اماکن کوهستانی کُرد های قره چورلو عقب نشینی کرد و در حدود پنج ماه یعنی تا دهم جنوری ۱۷۵۸م، ورودش را به بغداد به تعویق انداخت. سال بعد سردار افغان و همراهانش بر خلاف انتظار محمد حسن خان مورد استقبال و پذیرایی قرار گرفتند.⁶⁴

⁶³ نقل جان پری از گلشن مراد، گلشن مراد، صص: 68-9

⁶⁴ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779م. (تهران: —، 1365) ص: 123.

روایت جان پری در زمینه سفر آزاد خان به بغداد واضح نمیباشد. اول اینکه سفر آزاد خان با حسن خان کدام ربطی ندارد زیرا حسن خان قاجار درین زمان خودش شکست خورده بود. دوم واضح نشده که از کی آزادخان برای پنج ماه عقب نشینی کرده است؟

بهر صورت، آزادخان افغان در مسیر راه بغداد پیش ازاینکه وارد بغداد شود به «اشنو» به میان جماعت از حکاری ها رفت و مورد استقبال قرار گرفت. (حکاری منطقه کوهستانیست در ترکیه در نزدیک سرحد عراق و ایران). آزادخان قبل از رسیدن به بغداد در کاظمین (زیارت امام موسی کاظم و نواسه اش امام جواد در عراق) مدتی باقی ماند. ازاین خبر سلیمان پاشا والی بغداد اطلاع پیدا کرد و از وی احترام بسیار کرد. طبق نوشته کاظم موسوی در دایرت المعارف بزرگ اسلامی چنین آمده: سلیمان پاشا به فرستادگان آزادخان احترام بسیار کرد و خود شخصاً بمنظور احترام و حفظ حرمت وی به کاظمین رفت و آزادخان را به بغداد آورد. پس از آن سربازان بسیاری را که شامل لشکریان موصل و کرکوک و دیار بکر و گُردستان بودند، در اختیار آزادخان افغان گذاشت.⁶⁵

⁶⁵ کاظم، موسوی. دایرات المعارف بزرگ اسلامی. ج 1 (تهران: مرکز دایرت المعارف، 1369). ص: 322.

آزادخان افغان در بغداد به قدرت خویش افزود. از آن به بعد تصمیم دوباره تسخیر آذربایجان را که از دستش رفته بود گرفت. ولی در این زمان آذربایجان بدست فتح علی خان و شهباز خان دنبلی متحدین سابق وی (آزادخان) قرار داشت. سرانجام جنگ بین آنان در مراغه بوقوع پیوست که ما به تفصیل آن می پردازیم.

در رابطه حمله آزادخان به آذربایجان نظر های متفاوت وجود دارد. یک روایت ضعیف نقل کرده است که یک کشیش کرملی بابل استنباط کرده است که آزادخان شخصاً مایل بود که از این تلاشها دست بردارد و در بصره سفینه ای از پاشاه بگیرد و به قندهار برگردد. اما گویا پاشا می خواسته است که جهت مقابله با توسعه قلمرو سردمداران نو در ایران از وی استفاده کند،⁶⁶.

از آنچه که کشیش بابلی استنباط کرده نمودار می گردد که آزادخان خسته از جنگ شده بود و دیگر میل به جنگ نداشتند. اما این نظر از نگاه بعضی ها ضعیف به نظر می رسد و می گویند که چون آزادخان در پی تحکیم قدرت دوباره افغانها در منطقه بود و از هر وسیله ممکن کار می گرفت و هدفش که ساختن یک قدرت بزرگ در ایران

⁶⁶اجان پری، همان همان ص: 123.

و در افغانستان بود هیچوقت و از هیچ تلاش دریغ نمی کرد. شاید هدف تصمیم رفتن به قندهار هم همین بوده باشد به هر حال آزادخان افغان با همکاری های سلیمان پاشا والی بغداد و با استفاده از کمک های جنگی سپاهیان موصل (Mosul)، کرکوک (Kerkuk)، و دیار بکر در عراق لشکری سه هزار نفری (۳۰۰۰) فراهم کرد و یقین داشت که هنگام حرکت احتمال دارد به آذربایجان بتواند تعداد زیادی جنگجو ها را دور این هسته مرکزی گرد آورد.

از طرف دیگر ارگل پادشاه گرجستان که از سوی نیروهای در حال گسترش فتح علی خان و کریم خان در معرض خطر قرارداشت، پیشنهادی مبنی بر کمک و همکاری با آزادخان افغان به سلیمان پاشا فرستاد تا سلیمان پاشا اعلام همکاری وی (ارگل) را با متحد پیشینش آزادخان افغان در میان بگذارد. در همین احوال در اوایل بهار سال ۱۷۵۹م، آزادخان با سپاه کوچکش به سوی ایران حرکت کرده بود و اطمینان حاصل کرده بود که تبعه کوه نشین پاشا نیز از آن پشتیبانی خواهند کرد.

این زمانی بود که آذربایجان در تحت سلطه فتح علی خان و شهبازخان دنبلی قرارداشت. این دو خان آذربایجان یعنی فتح علی خان و شهباز خان تازه چند ماه بود که حساب خویش را از خان

شکست خورده (محمد حسن خان قاجار) جدا کرده بودند. چون از سوی کریم خان زند خطری احساس نمی کردند، مجدداً بوساط قدرت شان را در آذربایجان گسترده بودند و به تحکیم مواضع خویش پرداختند. پس حاضر نبودند بار دیگر کسی دیگری را در فرمانروایی و حکومتشان سهیم سازند.

اتحاد این دو سردار و متحدین اسبق آزادخان افغان که روزی سر به اطاعت از ایشان (آزادخان) داشتند این بار در مقابل نامبرده ایستاده بودند. آنها با لشکرکشی آزادخان که گفته میشد در حدود بیست هزار نفر مرد جنگی در اختیار داشت مواجه گردیدند. احتمالاً در تابستان سال ۱۷۶۰م، و پیش از رسیدن آزادخان به مراغه در محلی که یکی از شهرستان ها و نواحی مراغه و جزء دهکده دیزجردوی که یکی از جلگه ها و از توابع مراغه بوده است به مقابله اش شتافته بودند.

آزادخان که در صورت اقتضا، کوچکترین تردید در مقابل زور و تصرف قلمرو سابقش به خود راه نمی داد، احتمالاً در تابستان سال ۱۷۶۰م، همراه با سپاه بزرگ و مختلط که در حدود بیست هزار نفر از گُردستانی ها نیز بدان افزوده شده بود به سوی تبریز حرکت کرد. سپاهی که پیش از ورود آزاد خان به مراغه با او مواجه شد، اتحادیه مرکب از افراد طوایف و گروههای آذربایجانی و مرکب از چهل هزار نفر مرد جنگی بود. این افراد جنگی به فرماندهی فتح علی خان

افشار و شهبازخان دنبلی وارد میدان جنگ شدند و شامل سربازان بنیچه ای امیرگونه خان ایرلوی افشار طارمی، نجف قلی خان دنبلی، علی خان شقاقی و کاظم خان قراچه داغی بودند.

آزادخان افغان با وجود کمی لشکرش تدبیرجنگی خوبی در پیش گرفته بود. به این شکل که دسته های گُرد و افغان را در سمت راست و جنگجویان ایلیاتی ایرانی که تحت فرمان دهی محمود بابان فرزند سلیمان پاشا قرار داشتند، در سمت چپ، و در قلب سپاه نیز سپاهیان تُرک قرار گرفتند.

ترتیب جنگ از طرف مقابل هم به این شکل بود که فتح علی خان نیز همراه کاظم خان مشترکاً با مخلوطی از افشار ها و قراچه داغی ها و نجوانی ها در قلب سپاه جای داشتند. در جناح راست گُرد های شقاقی و جنگجویان افشار امیرگونه خان که به عقیده برخی از مورخین مرکب از تُرک ها و افغان ها بودند، قرار گرفته بود. پشت سر فتح علی خان ستونهای توپخانه صف کشیده بود. ولی آزادخان دارای توپخانه نبود. سرداران افغان عملیات جنگی را از جبهه راست و با یورش به سواره نظام آغاز کردند. ولی در برابرستونهای استوار دنبلی نتوانستند نایل به پیشرفت شوند. امیر گونه خان از جناح راست لشکر آزادخان به قوایش یورش بُرد و با قدرت آنرا در هم شکست.

فتح علی خان در قلب سپاه از این عملیات استفاده کرد و با کمک آتش توپخانه قلب سپاه آزاد خان را مورد حمله قرار داد. آزادخان و سوران نخبه گارد مخصوصش در یوریش شدید به مرکز سپاه فتح علی خان تاختند و آنان (نیروهای فتح علی خان) را به شکست مواجه ساختند و در حدود دو فرسخ به تعقیبشان پرداختند.

در آن لحظات چنین می نمود که آزادخان جنگ را بُرده است زیرا قلب سپاه مخالف را شکستانده بودند اما این پیروزی نهایی نشد و نیروهای آزادخان که به تعقیب قوای مخالف پرداخته بودند برگشتند. قضیه طوری بود که شهباز خان دنبلی موقع را تشخیص داده بود و زمان که فتح علیخان در قلب سپاه شکست خورد، او (شهبازخان) برای پرکردن جای خالی سپاه فتح علی خان نزدیک شده بودند و به آزادخان حمله کردند. پیاده نظام گُرد محمود بابان تسلیم و یا فراری شدند. این خود بزرگترین شکست بود که به نیروی آزادخان افغان وارد آمد. بقایای سپاه آزادخان از تعقیب بیهوده در قلب سپاه مخالف برگشتند و دیدند که هنوز بیست هزار نفر از سواران جبهه مخالف در جای شان قرار دارند. ولی گروههای مختلف یاران خودشان شکست خورده اند. لذا راهی جز عقب نشینی به گُردستان نداشتند.

در نتیجه جنگ مراغه به نفع سپاه فتح علی خان و شهبازخان دنبلی پایان رسید و نیروهای آزادخان افغان و همراهانش در اثر تسلیم شدن

محمودخان بابان که سرپرستی نیرو های ایلپاتی ایرانی را به عهده داشت، به شکست مواجه شدند.

بعد از این شکست باز آزادخان برای کسب قدرت در ایران، در کرمان شاه تلاش کرد تا سپاه تازه نفس از میان لُرهای فیلی و مردم همدان گرد آورد. ولی موقع را مناسب ندیدند و این امر را در زمان دیگر واگذار کردند که انتظار آن روز را شدیداً می کشیدند. اما استراتژی اولیه را که ایشان تشخیص داد و در پیش گرفت این بود که: با یک هزار و سیصد تبعه افغانی و حرمسرایش بغداد را ترک گفت و از طریق موصل و کرکوک و گنجه و ایروان گذشته بطرف گرجستان رفت. در آنجا به استقبال گرم و احترام خاص ارگُل پادشاه گرجستان مواجه شد. ارگُل حرمسرای آزادخان را در دربارخویش در ضمن احترام بسیار مکان راحتی برای ایشان ترتیب داد و در طول دو سال به پذیرائی شان پرداخت⁶⁷.

⁶⁷ جان ر، پری. تاریخ ایران بین سالهای 1747-1779 م. (تهران: —، 1365) ص125. روضت الصفا ص: 31.

پیام کریم خان زند برای آزادخان افغان در گرجستان

کریم خان زند همیشه از کردارهای آزادخان افغان مشوش بود. اخیراً که آزادخان در گرجستان از طرف ارگُل پادشاه گرجستان پذیرایی و استقبال می‌گردید، هر دم راحت و آرامش عصبی را از کریم خان می‌ربود و مایه هراس و ترس دو چندان برای او می‌شد. معلوم بود که آزادخان افغان روز بروز به تقویه نیروهایش می‌پرداخت و اتحاد ارگُل قوت تازه برآیش بود. بر علاوه همکاری های عادلانه خاتون و سلیمان پاشا که از پیش با آزادخان اعلام همکاری و مهمان نوازی کرده بود آزادخان را تقویت می‌بخشید.

کریم خان اینک طرح جدیدی را برای جلوگیری از خطرات احتمالی آینده در پیش گرفت که عبارت از سازش و مصالحه با آزادخان بود. برای این منظور چندی بعد دو نفر از خوانین شاملو را به نام های محمد زمان خان و عبدالغفار سلطان که مدتی در گرجستان بسر برده بودند با نامه های دوستانه نزد ارگُل و آزادخان فرستاد و خواستار آن شد که سردار افغان یعنی آزادخان افغان را با آشتی و وساطت متقاعد ساخته به دربار ایران برگرداند تا در صلح و مسالمت با کریم خان زند در حکومت شریک شده و خاطر وی را آسوده و آرام سازد.

کریم خان به این آرزویش نیز با کمک و همکاری ارگُل پادشاه گرجستان نایل گردید.

چون نامه کریم خان زند به آزادخان افغان رسید و ارگُل پادشاه گرجستان نیز دست به وساطت زد، وی (آزادخان) نامه کریم خان را جواب مثبت داده و از طرف هم کریم خان را مرد راست گفتار و خوش قول می دانست. پیشنهادش را پذیرفت. ارگُل باز هم ترتیبات خاص را گرفته آزادخان را با پزیرایی تمام و خاص بسوی ایران بدرقه کرد. موقعی که وارد قرارگاه کریم خان زند در ۱۱۷۶/۱۷۶۲م، گردید، مورد استقبال زیاد از طرف کریم خان قرار گرفت.

با آمدن آزادخان افغان در ایران نسبتاً تشویش کریم خان زند فروکش گردید و او خودش را از طرف شمال با آمدن آزادخان آسوده خاطر ساخت. وی (کریم خان زند) آزادخان را برتر از همه می دانست. طبق نوشته نامی اصفهانی که می نویسد: وی (آزادخان افغان) بر همه امیران نامبردار زمان کریم خان برتری داشت. او همچنان در شیراز پایتخت زندیان می زیست تا اینکه دو سال بعد از مرگ وکیل (کریم خان زند) در سال ۱۱۹۵/۱۷۸۱م، درگذشت. از جمله وصایای او این بود که بعد از مرگ پیکر او را موقتاً در شیراز

به ودیعت (امانت) گذارند و در موقع مناسب به کابل برند. اما این وصیت به دلیل تحولات سیاسی آن زمان انجام نشد.⁶⁸

مطابق به نوشته نامی اصفهانی که کاظم موسوی آن را تایید دارد پیکر آزادخان افغان بعد از وفاتش در شیراز دفن گردید و در کابل انتقال نیافته است. اما تنها جان پری نویسنده آمریکایی در این باره نظر دیگری دارد مبنی بر اینکه جسد آزادخان را در کابل انتقال دادند. او (جان پری) می نویسد: آزادخان افغان یکی دو سال بعد از مرگ وکیل در سال ۱۷۸۱/۵۱۱۹۵م، درگذشت و جسد او را به خواسته خودش به کابل حمل و دفن کردند⁶⁹. نظر درست در این مورد آن است که نامی اصفهانی ابراز کرده است که پیکر آزادخان افغان در کابل انتقال نیافته است

⁶⁸ میرزا محمد صادق، موسوی. تاریخ گیتی کشا درخاندان زند. (تهران: انتشارات امیرکبیر، 1363). ص: 122.

نتیجه:

از آنچه تا حال درباره آزادخان و آنچه که به نحوی از آنها به آزادخان و فعالیت های سیاسی و نظامی او ارتباط می گرفت گفته شد. چند نکته به عنوان نتیجه گیری از آن قابل اشاره است که ما ذیلاً آنها را به طور مختصر و فهرست گونه می آوریم:

1- احمدشاه دُرانی و آزاد خان افغان

راجع به شناخت شخصیت و کار های تاریخی احمد شاه بابا احتیاج به تشریح نیست زیرا او مؤسس افغانستان معاصر و چهره شناخته شده در جهان می باشند. اما شناخت احمدشاه بابا از دیدگاه تاریخ نویسان معاصر آزادخان کمک به شناخت از شخصیت آزادخان افغان می نماید. بنابراین در اینجا لازم می بینم که سخنان کوتاه از نقل قول آن مُورخین از احمد شاه ابدالی نمایم تا خواننده موقف آزادخان را در افغانستان خوب تر درک نمایند. لازم به تذکار است که طبق معمول بسیار کم مُورخین غیر افغانی، بالخصوص مُورخین ایرانی، به توصیف و حقیقت گویی در باره ششخصیت های تاریخی افغانی دست زده اند. مگر این هر دو شخصیت تاریخی افغان یعنی احمد شاه بابا و آزاد خان افغان مورد ستایش و نیکوگویی اکثری مُورخین راستگوی

ایرانی ها قرار گرفته اند. گاهی هم لازم است که گفته های آن مورخین غیر افغانی را که ششخصیت های تاریخی افغان ها را بحیث اشغال گران و متجاوزین معرفی می کنند مطالعه نماییم. درین گفته ها گاهگاهی واقعیت های بیان می گردد که شخص خواننده قضاوت آخری آنرا می کنند. مثلاً محمد هاشم آصف رستم الحکما، نویسنده کتاب معروف «رستم التواریخ»، که در دوران آزاد خان افغان در ایران می زیست، در کتابش هم صفات شاهان افغانی چون آزاد خان افغان، شاه اشرف هوتکی، و شاه محمود هوتکی را کرده و هم بدگویی هایی در باره شان نموده است. صفات بخاطر صورت گرفته که نمی توان واقعیت ها را پنهان کرد و بدگویی به خاطر که او یک ایرانی است نه یک افغان.

بهر صورت، احمد شاه بابا هم یکی دیگر از جمله کسان بود که بعد از نادر افشار علم استقلال را بردست گرفته افغانستان معاصر را تائیس نموده و هم خواهان سلطنت ایران بود.

(برای معلومات بیشتر راجع به آزاد خان افغان و احمد شاه بابا به کتاب مراجعه شود)

با ذکر این قطعه تاریخی در می یابیم که مداخلات بیگانه ها چگونه باعث اختلافات این دو اقوام افغانی گردیده و این دو طایفه دچار نزاعها و کشمکش های داخلی گردیده اند که شاید یکی از علت های که آزادخان تمایل به افغانستان و خصوصا قندهار داشته است همین نکته بوده است که تا بار دیگر بتواند که اتحاد و نزدیکی را بین افغان ها به وجود بیاورد و این مرکز حکمرانی اجدادش را دوباره احیا سازد. این خود یک علت است که در کنار آن می توان علت های دیگری نیز بدست آورد. چنانچه وی می خواست که یک قدرت متشکل از ایران و هندوستان و افغانستان بسازد و این هدفش هم لازم داشت که سفرهای در مرزوبوم افغانستان، قندهار، و غزنی که مراکز بزرگ و تاریخی این سرزمین است داشته باشد. بدین لحاظ آزاد خان هرگز به قصد جنگ با احمد شاه بابا نبوده است.

2- اهداف آزادخان افغان

آزادخان در پی اهداف خود می کوشید. وی آنچه از نوشته های مورخین بر می آید در تلاش بدست آوردن اهداف بزرگتر از افغانستان بود. به عبارت دیگر اهداف او در افغانستان خلاصه نمی شد. چنانچه مورخ هندی، داکتر گنداسنگ، هم در این باره در کتاب

خویش که به زبان پشتو ترجمه شده بنام **دُرانی احمدشاه** می نویسد که ما در این جا متن پشتوی آن را می آوریم:

.....په دغی خبری پوهیدل په زره پوری دی چی څنگه د غلزیو د قبیلی د آزادخان افغان قدرت چی د افغانستان د پاچاهی لپاره یی خپل مقاصد اعلان کری وو شنډ شو او د احمدشاه د امپراتوری په خلاف ویره له منځه لاړه. لکه چی مور پوهیرو آزادخان افغان د نادرشاه یو پخوانی جنرال و (نظرنویسنده هندی دوکتور گنداسنگ نویسنده کتاب دُرانی احمدشاه است اما این نظر را هیچ کسی از نظریه پردازان افغانی در تاریخ تایید نکرده اند بلکه نظر در این است که آزادخان از خود مستقل بوده و زیر اثر نادر افشار قرار نداشته است) او د آذربایجان پارسی ولایت یی تر تسلط لاندی راوستلی و. دا سمه ده چی له پارس نه جلا د خراسان د خپلواک دولت له جوړیدلو څخه چی اداره یی میرزا شاه رخ ته سپارل شوی وه د احمد شاه مقصد د پارس او افغانستان ترمنځ د یوه حایل (بفر Buffer) منځ ته راوړل و چی د هغه له مخی کیدلی شو د شمال لویدیځ لوری مشر آزادخان افغان له پلانونوڅخه ځان وساتی.

نامبرده از فیریر، Fryer نویسنده کتاب تاریخ افغانان ص ۸۲-۸۳ نقل قول میکند و می نویسد که فیریر وایی:

آزادخان افغان د خپل ملت له نورو افرادو څخه ډیر سخت سر زړه وړ او منور سړی و. د ده عدالت د برابری افکار او له شیعہ گانو څخه د ده پلوی د دی سبب شول چی زیات شمیر پارتیزان کسان د ده به شاوخوا راغونډ شی. ځنگه چی ده خپل زیاتیدونکی قدرت ولید نو په بنکاره یی د عراق، خراسان، او حتی د افغانستان دنیولو مرام اعلان کړ او ویی ویل چی احمد شاه له دی لامله باید خلع شی، چی یو غاصب دی او په دی خیال و چی پاچاهی د غلزیو د قبیلې په یوه مشر پوری اړه لری. خود ختیځ لور ته د ده حرکت د کریم خان زند له خوا، چی د پارس د سلطنت له هیله مندانو څخه یو تن و، بند شو، د پارس د سلطنت نور دوه تنه مینه وال محمدحسن خان قاجار او په خپله آزادخان وو.⁷⁰

مگر شواهد تاریخی بیان کننده آن است که هیچ برخورد، حتی جبهه گیری، بین آزاد خان و احمد شاه بابا صورت نگرفته است.

⁷⁰ ډاکتر گنډا سنگه . درانی احمدشاه . (کابل: اسد دانش ، ۱۳۶۶) ص: ۱۹۹ .

3- چرا از آزاد خان در تاریخ افغانستان ذکر بعمل نیامده؟

قبل از آن قابل تذکار است که متاسفانه در تاریخ های افغانستان تا حال یادی هم از آزاد خان نشده است. آزادخان بزرگترین چهره در تاریخ افغانستان بعد از میرویس خان نیکه میباشد. آنچه راجع به آزاد خان گفته شده و نوشته شده توسط مورخین و نویسندگان غیر افغانی بالخصوص ایرانی ها میباشد. مورخین و نویسندگان ایرانی او (آزادخان) را بحیث یک افغان غلجایی می شناسند که در ایران سلطنت کرده است و اصفهان مرکز صفویان را پایتخت خود قرار داده بود اما با وجود افغانی بودنش از او به نیکوهی یاد کرده اند. اما امر غیر مسلم است که باز هم ایرانی ها او (آزادخان) را با مقایسه با رقیبان ایرانی اش چون کریم خان زند و حسن خان قاجار ترجیح دهند و واقعت های تاریخی را در باره او (آزادخان) بگویند. نویسندگان غربی نیز از منابع و آثار ایرانی اقتباس کرده و آنچه را ایرانی نوشته اند آنها تکرار کرده اند. در کتاب جان ر پری نویسنده امریکایی آنچه راجع به آزادخان نوشته شده همه از موخرین ایرانی نقل و اقتباس شده است. تنها آثار مورخین و نویسندگان روسی، گرجستانی ها، تُرک ها، و آذربایجانی ها که به لسان های خودشان نویخته شده تا حال مورد مطالعه و بررسی صورت نگرفته است. یک نویسنده جوان افغان در

ماسکو به اسم محمد طاهر کانی اظهار میدارد که در کتابخانه های ماسکو آثار زیادی راجع به تاریخ آزادخان افغان موجود است که او آنها را مطالعه میکند و در صدد نوشتن کتاب راجع به تاریخ آزادخان میباشد. همچنان اسنادی در آرشیف ملی فرانسه و ترکیه راجع به آزاد خان موجود است که باید آنها مطالعه شود و به دسترس قرار گیرد. در موزیم اصفهان سکه پادشاهی آزادخان و فرامین آزادخان و عکس و یا تصویرش موجود است که باید مورد تحقیق و مطالعه قرار گیرد. محترم حبیب الله رفیع، نویسنده و مورخ معاصر افغانستان نیز اسناد در لسان پشتو با خود دارد که با همکاری بنده به زودی کتابی راجع به آزادخان افغان تکمیل و چاپ خواهد شد. همچنان محترمه موبینه میوند سال گذشته مونوگراف خود را در شعبه تاریخ پوهنئی علوم اجتماعی پوهنتون کابل تکمیل کرد که آنهم در نظر است تا با همکاری بنده به چاپ برسد.

چرا تاکید زیاد بر آن میشود تا که ما افغانها راجع به تاریخ و شخصیت های افغانی خودمان بنویسیم نسبت به آنکه نوشته های بیگانگان را مطالعه کنیم؟ حقیقت واضح است که بیگانگان تاریخ را از نگاه منافع ملی و مملکتی خود می بینند و آنچه را خوش پسندند آنرا مینویسند. همسایگان ما همیشه تاریخ و افتخارات افغانها را از آن خود میدارند و

به آنها می نازند. بعضی از نویسندگان غربی نیز کورکورانه و بدون تحقیقات علمی از نوشته های این همسایگان ما اقتباس می کنند. جاییکه بسیار دردآور است اینست که تا چندی قبل کمتر اثری راجع به تاریخ افغانستان به لسان انگلیسی نویخته شده به جز از آثار نویسندگان انگلیس (برطانوی) که شما خود قضاوت کنید که آنها با داشتن سه نبرد نافرجام در دو قرن اخیر با افغانها راجع به تاریخ افغانها چه نوشته باشند؟

چنانچه در ابتدا گفته شد که این اثر نیز از خود خالیگاه ها، غلطی ها، و کمبودی های دارد که ایجاب به تحقیقات علمی بیشتر را می کند. این کتاب به مدت بسیار کم و به عجله تکمیل و چاپ گردیده است. امید است این اثر سرآغاز تحقیقات وسیعی در زمینه گردد و با تشکیل سیمینار ها، کنفرانس ها، و محافل علمی و تاریخی این خالیگاه ها، غلطی ها، و کمبودی ها پُر گردد.

مهندس محمد نجیم آزاد زوی

مهندس نجم آزادزوی، سابق استاد پوهنځی انجنیري پوهنتون کابل، در غزنی تولد یافته و تحصیلات ابتدایی را در لیسه باختر مزارشریف، لیسه سنایی غزنی و لیسه غازی کابل تکمیل نموده است. در سال 1973 غرض تحصیلات عازم امریکا شد. در سال ۱۹۷۸ از دبیرانتمت مهندسی پوهنځی انجنیري پوهنتون کابل فارغ گردید و در کدر علمی پوهنځی انجنیري باقی مانده و مدت سه سال تدریس نمود. در ماه قوس ۱۹۸۱ وطن را ترک گفت. در سال ۱۹۸۱ عازم امریکا شد و در ام.آی.تی (MIT) درجه ماستری را در شهرسازی و مهندسی بدست آورد. از سال ۱۹۸۵ الی ۱۹۹۳، بر علاوه کار مسلکی در شهر باستون، در یونیورسیتی های مختلف باستون تدریس نمود. در ماه می سال ۱۹۹۳ دفتر مهندسی آزاد را در شهر باستون افتتاح نمود. از سال ۱۹۹۳ به این طرف بحیث ریس موسسه ای مهندسان آزاد ایفای وظیفه می کند. از سال ۲۰۰۱ به این طرف در پروژه های مختلف دو باره سازی افغانستان سهم گرفته است. آزادزوی آثار بشماري در ارتباط مهندسی، شهرسازی، و دوباره سازی افغانستان در مجلات و روزنامه های امریکا و منابع بین المللی نوشته است.



اکنون از بی صاحبی ایران، والاچاه آزاد خان افغان بر سریر سلطنت و فرمائرواهی و بر مسند پادشاهی و دارایی متمکن و بر قرار است و دارالسلطنه اصفهان را مقر و مقام خود نموده و به آیین نادری اسباب و آلات چیده و اساس بر پا نموده و ظاهرا با خلاق به عدل و احسان و حساب و احتساب و تمیز و حسن و سلوک رفتار می نماید.....
 رستم التواریخ از محمد آصف رستم الحکما، چاپ پارس بوک، سال ۲۰۰۹م

زامامدار بزرگ که بعد از شاه اشرف هوتکی در ایران ظهور کرد عبارت از آزادخان «اندر» است که خود را پادشاه ایران اعلان کرد و پس از نادر افشار یکی از دشمنان سرسخت و خطرناک کریم خان زند بشمار می رفت. به شواهد و روایات افغانها و ایرانی ها مجادله طولانی این دو رقیب، یعنی آزاد خان افغان و کریم خان زند، برای تاج و تخت ایران با یک مصالحه و طرح دوستی صادقانه طرفین خاتمه پذیرفت. طوریکه آزادخان پس از سالیان درازی بوضع محترمانه و آبرومندانه در دربار رقیب خویش کریم خان زند بسر برد.....

علی احمد جلالی در کتاب تاریخ افغانستان از نگاه عسکری، نقل از الفستون در صفحه 189

آزادخان افغان پلان وسیعی را در نظر داشت که می خواست افغانستان، ایران، و هندوستان را تحت یک قدرت درآورده و امپراطوری وسیعی را تشکیل دهد که در راه این هدف مسایل قومی و مذهبی مثل شیعه و سنی را از نظر دورداشته و او همه را به یک نظری دید و تنها این راه را برای رسیدن به آرزویش مفید می دانست آمدن او به غزنی هم از این عام مستثنی نبوده و یکی از غرضهای وی را می ساخت.....

گنداسنگ نویسنده کتاب درانی احمد شاه، ترجمه مرستیال نصرالله سویم به زبان پشتو